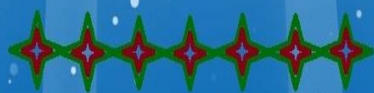


مجموعه شعر آئینی

در آستان وصال



جلد پنجم: امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

جمع آوری و تدوین: ناصر زارعی

مجموعه شعر آئینی

در آستان وصال

(جلد پنجم: اشعار امام حسن مجتبی «ع»)

«شامل ۲۲۷ قطعه شعر در قالب های مختلف شعری»

گزینش، جمع آوری و تدوین: ناصرزارعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم بہ قطب عالم امکان حضرت صاحب العصر والزمان

روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء

فہرست مطالب

بخش اول اشعار ولادت امام مجتبی	(۷۱ قطعه شعر) صفحات ۵ الی ۱۱۱
بخش دوم اشعار مدح امام مجتبی	(۶۳ قطعه شعر) صفحات ۱۱۲ الی ۱۶۲
بخش سوم اشعار شہادت امام مجتبی	(۹۳ قطعه شعر) صفحات ۱۶۳ الی ۲۲۹
معرفی اجمالی سایت جامع آستان وصال	صفحات ۲۳۰ الی ۲۳۵

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ! بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ؛

﴿ رَبِّ اشرحْ لِي صَدْرِي وَيسِّرْ لِي اَمْرِي وَاحْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي. ١ ﴾

اَللّٰهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ ابْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيْلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ اَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيْهَا طَوِيْلًا!

حمد و سپاس خدایی را که توفیق و لیاقتمان بخشید تا در زمره محبین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار گرفته و در حد بضاعت مزجات خود قدمی هر چند کوچک برداریم، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْاَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ كَمَالَ دِينِهِ وَ تَمَامَ نِعْمَتِهِ بِوَلَايَةِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مدتی بود تعدادی از بازدیدکننده گان سایت آستان وصال با ارسال پیام های جداگانه ضمن ابراز محبت و ذره پروری نسبت به انجام وظایفی که در سایت داشتیم تقاضا داشتند که در قسمت کتاب سایت، در کنار کتب تاریخی، روایی و مقتل بارگذاری شده در سایت؛ کتاب های تخصصی شعر مربوط به هر یک از اهل بیت را تدوین و بصورت pdf در اختیار بازدیدکنندگان سایت قرار دهیم؛ لذا در پاسخ به دستور این عزیزان بر آن شدیم که بخشی از اشعار بارگذاری شده در سایت را بصورت کتاب تدوین و بر روی سایت قرار دهیم اما از آنجائیکه فضای محدود صفحات کتاب با فضای سایت متفاوت بودند نمی توانستیم تمام ویژگی های لحاظ شده در سایت را در کتاب رعایت کنیم! به عنوان مثال در توضیح یا اصلاح اشعاری که نیاز به اصلاح داشتند در سایت متن کامل روایات تاریخی با ارجاعی ساده برای خوانندگان در دسترس و قابل مشاهده بود که این امکان در کتاب مقدور نیست، در قسمت نقد و بررسی اشعار نیز بعضی از ابیات که مغایر با روایات معتبر بود؛ به آنها اشاره شده و دلیل و استنادات حذف آن را بازگو می کردیم که این امکان نیز در کتاب ممکن نبود لذا در تدوین و جمع آوری این کتاب به ناچار بدون هیچ توضیحی بعضی از ابیاتی که دارای ایرادات روایی، تاریخی یا محتوایی بودند حذف شدند و تنها ابیاتی که مشکل نداشتند و یا ابیاتی که به دلیل یکی از ایرادات ذکر شده تغییر داده شده اند با اشاره مختصری در پاورقی همان صفحه تقدیم خوانندگان کتاب گردیده است که از این بابت پیشا پیش از شعرای سراینده اینگونه اشعار پوزش می طلبیم؛ انشالله که این خدمت کوچک مورد قبول ایزدمنان و اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد.

بخش اول:

اشعار ولادت

امام حسن مجتبی علیه السلام

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: حسن لطفی

انگار بنا نیست گرفتار نباشیم باشیم ولی اینهمه بیمار نباشیم
آنقدر خدا داد به ما از در این بیت تا جز به همین خانه بدهکار نباشیم
آنکه دل شب شمع برافروخت در این بزم پروانه‌مان کرد که سر بار نباشیم
ما پشت در خانه یک مرد کریمیم ای شکر گدائیم که بیکار نباشیم
بی‌ما به غذا لب نزند آب ننوشد وقتی سر آن سفره افطار نباشیم

او آمده تا سر بکشم جام علی را

او آمده تا جار زنم نام علی را^۱

حیرت زده‌ام از دم جانانه حیدر هی در زده‌ام بر در میخانه حیدر
در بحث مقامات، مقامش چه رفیع است خاکستر جامانده پروانه حیدر
تقصیر شرابی است که خوردیم از اول روزی که خدا ریخت به پیمانه حیدر
وقتی که حسن آمده در خانه زهرا انگار علی آمده در خانه حیدر
زهرا به دل کعبه نرفت اینکه بدانند هرگز نرسد کعبه به کاشانه حیدر

سوگند به زهرا پسر صف شکن اوست

از تیغ دودم تیغه اول حسن اوست

برخیز که مهتاب هم از خواب پریده است برخیز که خورشید در این خانه دمیده است
یکبار نبی گفت و دگر بار علی گفت یک صبح اذان از دو مؤذن که شنیده است

^۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به ضعف محتوایی در رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

او آمده تا سر بکشم جام علی را او آمده تا نعره کشم نام علی را
حیرت زده‌ام از دم دیوانه حیدر هی در زده‌ام بر در میخانه حیدر

کعبه به دلش ماند چه می‌شد که دوباره
می‌دید که در پای حسن سینه دریده است
تو آمده‌ای تا که ببینیم پس از این
هر کوچه این شهر به بن بست رسیده است
"مارا چه تماشاست که خورشید جهانتاب
گردن به تماشای تو هر صبح کشیده است"

ما از تو نوشتیم بخوانند علی کیست

تو آمده‌ای تا که بدانند علی کیست

گفتم که بخوانیم احادیث شما هست
این بند نوشتم سخت پیشه ما هست
گفتید که دروازه ایمان پدر توست
یعنی که علی هست اگر قبله‌ما هست ۱
گفتید که جهل است نداری و فقری
گفتید که با عقل ادب هست غنا هست ۲
اخلاق خوشت گفت که بهتر ز همین خلق
عیشی نبود خلق تو از خلق خدا هست ۲
از کبر و حسد حرص و ولع نهی نمودی
گفتی که هلاک است اگر این سه خطا هست ۱۳

روح القدس امشب به لبم قال حسن گفت

از صبر حسن صلح حسن حال حسن گفت

۱. قال ابامحمد حسن ابن علی علیه السلام:

۱- «إِنَّ عَلِيًّا بَابٌ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا.» (علیه السلام) دروازه ایمان است، هر که داخل آن شد مؤمن و هر

که خارج از آن شد کافر است. ریاض الابرار ج ۱ ص ۱۱۵

۲- لَا غِنَى أَكْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا فَقْرٌ مِثْلُ الْجَهْلِ وَلَا وَحْشَةٌ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عِيشٌ أَلَدُّ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ. «هیچ بی نیازی ای بزرگتر از عقل و هیچ فقری مانند جهل و هیچ وحشتی سخت تر از خودپسندی و هیچ عیشی لذت بخشتر از خوش اخلاقی نیست. بحار الانوار (ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۱۱۱،

۳- لَا أَدَبَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ، وَلَا مَرْوَةَ لِمَنْ لَا هِمَّةَ لَهُ، وَلَا حَيَاءَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ.» کسی که عقل ندارد، ادب ندارد و کسی که همت ندارد، جوانمردی ندارد و کسی که دین ندارد، حیا ندارد. بحار الانوار (ط-بیروت) ج ۷۵، ص ۱۱۱،

۳- هَلَكَ النَّاسُ فِي ثَلَاثٍ: الْكِبَرِ، الْحَرَصِ، الْحَسَدِ. فَالْكِبَرُ هَلَكَ الدِّينَ وَبِهِ لَعْنُ إِبْلِيسَ وَالْحَرَصُ عَدُوُّ النَّفْسِ وَبِهِ أُخْرِجَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ وَالْحَسَدُ رَأَيْدُ السُّوءِ وَمِنْهُ قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ. هلاکت و نابودی مردم در سه چیز است: کبر، حرص، حسد. تکبر که به سبب آن دین از

بین می رود.

بگذار که دلها پی احوالِ تو اُفتند	بگذار که سرها همه پامالِ تو اُفتند
بردار نقاب از رُختِ ای سبزِ قبایم	تا کعبه پرستان همه دنبالِ تو اُفتند
هر بار که در زلفِ تو پیچید نسیمی	یک شهر به دنبالِ پرِ شالِ تو اُفتند
حق میدهی ای عینِ علی اینهمه موسی	از جذبهٔ یک جلوهٔ تمثالِ تو اُفتند
جبریل کجا جمع رسولان همه جمع است	تا اینکه فقط زیرِ پر و بالِ تو اُفتند

سوگند که با خود حسنینی و حسینی

تو قبلهٔ بین‌الحرمین و حسینی

سوگند محال است که غم داشته باشی	تا سر به در اهل گرم داشته باشی
از حسرتِ ما بود که گفتیم یکی نه	باید که شما چند حرم داشته باشی
در کشورم اولادِ شما غرقِ ضریحند	باید که به گِردِ خود عجم داشته باشی
خط می‌خورد امشب همهٔ بارِ گناهم	وقتی که به دستت تو قلم داشته باشی
من از دل خود نامِ تو گفتم جگرم سوخت	باید که حرم در جگرم داشته باشی

از غربتِ تو پُر شده‌ام تا بگذاریم

چون چار امامید چهل گوشه بسازیم

من که بلدم کارگری می‌کنم آقا	تا صحن شما باربری می‌کنم آقا
وقتی که حرم ساخته شد کار زیاد است	با پلکِ خودم رفتگری می‌کنم آقا
خادم شوم و با پَرِ جبریل به دستم	زوارِ تو از غصه بَری می‌کنم آقا
پائینِ ضریحت بنشینیم و بسوزیم	یاد از پدرِ بی‌پسری می‌کنم آقا
در کربلا نه شبِ جمعه به کنارت	با یادِ علی نوحه گری می‌کنم آقا

باید که جگر جمع کنم یا پسر را

باید که پسر جمع کنم یا جگرم را

شاعر: محمود ژولیده قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

امشب از محبوب می خوانند اهل آسمان تا سحر مجذوب می مانند اهل آسمان
 یک خبر از غیب می دانند اهل آسمان روی لب این ذکر می رانند اهل آسمان
 این خبر از لطف داور بر پیمبر آمده
 سبط احمد، شبل حیدر، نسل کوثر آمده
 بال و پر گم کرده جبرائیل هو هو می کشد خویش را خوشحال میکائیل هر سو می کشد
 تا دمد در صور اسرافیل ابرو می کشد بر در فردوس عزرائیل هی بو می کشد
 دل ربوده از ملائک این کمان ابروی سبز
 خوی سبز و بوی سبز و خال مشکی روی سبز
 مژده ای عشاق آقای کریمان آمده معدن جود و سخا دریای احسان آمده
 در جهان آفرینش پای سلطان آمده پادشاه پادشاه پادشاهان آمده
 هم سلامش هم کلامش از خداوند جلیست
 سگه و دربار و مهر و تخت و تاجش از علیست
 نیست این کاشانه را خاموش، مشعل هیچگاه کس در این خانه نمی گردد معطل هیچگاه
 کار مضطر را نمی سازد محول هیچگاه پاسخ سائل نمی گوید به مجمل هیچگاه
 بر در این خانه صد حاتم گدایی می کند
 نوکر کوی حسن آری خدایی می کند
 دور افتاده، مقرب می شود پیش حسن لا ابالی هم مهدب می شود پیش حسن
 بی ادب اینجا مؤدب می شود پیش حسن مثل من، نوکر ملقب می شود پیش حسن
 در جواب مرد اعرابی سلامش می دهد

پیش چشم دوستان، شأن و مقامش می‌دهد

در صف پیکار، او مانند حیدر می‌شود خود به تنهایی چنان هفتاد لشکر می‌شود

چون بسر سربند می‌بندد، پیمبر می‌شود در صف صفین، خود الله اکبر می‌شود

سر نمی‌ماند رها از تیغ رستاخیزی‌اش

یل یلان، یکدم دو نیمه می‌شوند از تیزی‌اش

کیست آقام حسن، وجه خدای عالمین کیست آقام حسن، بهر نبی نور دو عین

کیست آقام حسن، والا شفیع نشأتین کیست آقام حسن، او هست آقای حسین

هر که می‌گردد حسینی از حسن دارد نشان

داده این قلب حسینی را حسن آتشفشان

رازدار کوچه هست و رازدار گوشوار شاهد آن روی سیلی خورده آم الوقار^۱

محرم اسرار مادر در هجوم نابکار صاحب سیر علی و هم غلاف و ذوالفقار

او نه تنها شد عصای مادرش با چشم تر

پهلوی بشکسته راهم جمع کرده پشت در

غصه‌های مادرش زهرای اطهر خورده‌است غصه تنهایی یک عمر حیدر خورده‌است

در میان لشکر خود زخم خنجر خورده‌است تیر بر تابوت و نعش او مکرر خورده‌است

با وجودی که غمی از عمر او مخفی نبود

عاقبت «لایوم» در وصف حسین خود سرود

۱. لازم به ذکر است که همراهی امام حسن با حضرت زهرا در واقعه جسارت عمر به حضرت زهرا در هنگام بازگشت به خانه و پس از بازپس گیری قبالة فدک در هیچ کتاب معتبری نیاده است و معتبر نیست لذا لازم است در این خصوص دقت بیشتری مبذول فرمائید..

شاعر: جواد کریم زاده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

تو کریمی و کرامت همه زبینه توست
 نیمه ماه خدا ماه رُخت جلوه نمود
 نور تو مظهر انوار الهی و جهان
 بیت زهرا و علی گشته گلستان ولا
 نغمه یا حسن از عرش برین می آید
 سرمه چشم ملک خاک کف پات حسن
 خندهات دل ببرد، جان بدهد شاه کرم
 تو خودت کوثری و ساقی کوثر پدرت
 ز دمت مُرده، نه، جان تازه کند صد چو مسیح
 جدّت احمد، پدرت حیدر و مامت زهراست
 تو خدای کرم استی، به خدا دشمن تو
 فضل و جود و کرم و بخشش و احسان و عطا
 و گدائی سر کوی حسن ما را بس

و ردای کرم و جود برازنده توست
 ماه در نزد مه روی تو شرمنده توست
 روشن از آن رُخ نورانی و تابنده توست
 نوگلی خانه پُر از عطر فزاینده توست
 حضرت روح الامین نغمه سراینده توست
 روشنی بخش فلک گوهر رخشنده توست
 فاطمه محو تماشای تو و خنده توست
 جام مستان ولایت، پُر و آکنده توست
 تو که هستی که مسیحا ز دمت زنده توست
 بی سبب نیست که سلطان و گدا بنده توست
 ز کرامات تو پیداست که شرمنده توست
 نمی از بحر کریمانه و بخشنده توست
 فخر ما سائلی دولت پاینده توست

شاعر: احسان معبودی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای روح توسل شده دیوانه لطف
 از برکت اطعام تو محروم نمانده ست
 دست کرم را به سرم می کشی و من
 از یمن قدوم تو شده ماه ضیافت

مست است کرم از می و پیمانه لطف
 هر آنکه شده سائل میخانه لطف
 سر می نهم از لطف تو بر شانه لطف
 ماه رمضان ماه کرمخانه لطف

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

خرم از بوی گلی دامن کوه و چمن است هر کجا می‌نگرم رشک بهشت عدن است
بر لب بلبل و گل از لب زهرا سخن است نیمه ماه خدای اَحَد ذوالمنن است
خبر از هلهله و شادی هر انجمن است سخن از ماهِ رخ و جلوه حُسنِ حسن است

دل شب، طلعت خورشید هُدا پیدا شد

نیمه ماه خدا ماه خدا پیدا شد

آمد آن ماه که خورشید کمین بنده اوست نور حق جلوه‌گر از حُسن فروزنده اوست
فیض صد باغ بهار از گل یک خنده اوست عقل کل واله مهر رخ تابنده اوست
صبر و صلح و کرم و لطف و عطا زنده اوست دوست مات کرم و دشمن، شرمنده اوست

این گل سرسبد باغ پیمبر حسن است

پای تا فرق حسن بلکه حُسن در حُسن است

روزمداران به رهش جان و دل ایثار کنید امشب از جام تَوَلای وی افطار کنید
چشم، گردیده تماشای رخ یار کنید سجده بر آینه طلعت دلدار کنید
گل رخسار حسن را همه دیدار کنید ناز با آن گل و رو بر گل و گلزار کنید

باغبان خنده بزن یاسمنت را بنگر

یا محمد گل روی حسنت را بنگر

این همان است که لب‌هاش پیمبر بوسید نه پیمبر که علی ساقی کوثر بوسید
نه علی فاطمه صدیقه اطهر بوسید روی او حضرت جبریل مکرر بوسید
دست او را لب سلمان و ابوذر بوسید قاسم و اکبر و عباس دلاور بوسید

طوطی وحی خدا را سخن از این حسن است

کُینه شیر خدا بوالحسن، از این حسن است

این حسن کیست که چون خصم دهد دشنامش
حلم پیش آرد و با خنده کند آرامش
برهاند ز کرامت ز غم و آلامش
بدهد بُرد یمانی و کند اطعامش
با دلی شاد فرستد سوی شهر شامش
ای فدای وی و آن مرحمت و اکرامش
به خدائی که غفور است و حکیم است و رحیم

این کریم است کریم است کریم است کیم

به رسول و به گل یاسمنش باد سلام
به علی و به مه انجمنش باد سلام
به بتول و به جمال حسنش باد سلام
به جمال حسن و جان و تنش باد سلام
به نسیمی که وزد از وطنش باد سلام
به چنین لاله باغ و چمنش باد سلام
مهر او از همه طاعات بود حاصل ما
حرم محترم اوست بقیع دل ما

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: هادی ملک پور

که بی‌بدیل‌ترین جلوه خداوندی
عسل بیاوری از آن لبی که می‌خندی
نگاه خیره زهرا به طفل دل‌بندی
رطب رسیده به دستان آرزومندی
نمی‌رسید به آن لحظه خوش آیندی
نوشته‌اند ز عطری که می‌پراکندی
نوشته‌اند تو مولود اشک و لبخندی
برای حیدر و زهرا چه خوب فرزندی!
در امید به روی کسی نمی‌بیندی

یگانه‌ای و نداری شبیه و مانندی
معطل‌اند هزاران فرشته کاسه به دست
تمام عرش خدا در طواف گهواره
به نیمه رمضان و میان صوت اذان
نمی‌شناخت رسول خدا سر از پایش
نوشته‌اند تو را از بهشت آوردند
لبان فاطمه خندان و چشم مولا اشک
برای خیل غلامان چه خوب مولایی!
گدا که فرق ندارد تو سفره‌ات پهن است

شاعر: محمدسعید میرزایی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

این کیست که آقای جوانان بهشت است؟ نامی‌ست که بر کنگرهٔ عرش نوشته است
 از نور محمد تن این پاک سرشت است عطر نفسش رایحهٔ بال فرشته است
 امشب شب رویش، شب میلاد بهار است
 از جذبهٔ این جلوه، فلک آینه‌زار است
 امشب نظر ساقی این میکده عام است آئینه بیارید که این جلوه مدام است
 نور است و نوید است و درود است و سلام است ماه است و تمام است و امیر است و امام است
 ای گمشدگان! جلوه خورشید هدایت!
 ای سوختگان! چشمه جوشان ولایت!
 بهر تن این طفل، ملک پیرهن آورد چون فاطمه را خنده او در سخن آورد
 پرسید چه نام از تو خدا نزد من آورد؟ جبریل ز عرش آمد و نام حسن آورد
 تو حُسن خداوندی و نام تو حَسَن شد
 پس گفت پیمبر، حَسَن آئینه من شد
 نور از فلک و گل به زمین جوش گرفته تا عرش، گل نام تو در گوش گرفته
 زهرات به صد بوسه در آغوش گرفته احمد به برت خوانده و بر دوش گرفته
 کای نور دل و دیده‌ام ای جان و تن من!
 جانم حسن من، حسن من، حسن من!
 مردم! چو برآنید مرا دوست بدارید در راه وفای حسنم کم مگذارید
 نور دل من آمده، آئینه بیارید گر اهل ولایت، به او دل بسپارید
 عهد حسنم، نقش دل و جان شما باد
 در روز شفاعت ز شفیعان شما باد

ای چشم بهشت از گل لبخند تو روشن
خورشید فلک نیست به مانند تو روشن

ای دیده خورشید به پیوند تو روشن
عالم شده از صورت دلبد تو روشن

لبخند بزن غنچه تو تازه‌ترین است
چون حُسن تو در عرش پر آوازه‌ترین است

مولا که سر سفره بانوی فدک بود
از ذکر حسین و حسنش نان و نمک بود

روشن ز حسین، آینه چشم فلک بود
دیدار حسن، روشنی چشم ملک بود

شادی پیمبر، همه جان و دل مولا
روشن ز دو آئینه شده خانه زهرا

این کیست که در عرش خدا، چشم و چراغ است
آری حسن است این که نخستین گل باغ است

ای آن که تو را مادر خورشید سراغ است
بازار دل‌افروزی عالم ز تو داغ است

تا باد جهان مست می‌جام حسن باد
تا باد، بهار دل ما نام حسن باد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی علی قاسمی

می‌شوم عبد خدا ماه مبارک با حسن
بر خود زینب قسم کرده جدا ما را حسن
نیستم مدیون دربار کسی الا حسن
شافع عقبی حسن، مولا حسن، آقا حسن
می‌روم سجده به عشق اینکه گویم یا حسن
مینویسم روی قلبم: سیدی مولا حسن
یک نظر بر این گدا کن ماه دل آرا حسن
حق زهرا مادرت اُنْظُر الی یا حسن

بر لب هر عاشقی گل کرده امشب یا حسن
ما اگر عبد حسینیم و گدای زینبیم
رزق آب و نان من دائم ازین خانه رسید
تا که جان دارم میان تن دم از او می‌زنم
ذکر یاسبوح و قدّوسم شده یا مجتبی
کوری چشم زنی که قاتل پیغمبر است
ای که در شهر مدینه شهره گشتی بر کرم
نیمه ماه است و دستم خالی و رویم سیاه

شاعر: محمود ژولیده قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

ای خوش آن بنده که از خاک تو سر بردارد
هر دلی عشق تو آموخت خدا خواه شود
بر جمال تو قسم چهره معصوم تو را
صاحب کعبه تویی دور تو بایست طواف
آفتاب از نظر حُسن تو سر بر آورد
رطب از لعل تو در ماه مبارک رطب است
مرحبا بر اثری کز تو اثر بردارد
که ز سر چشمه توحید خبر بردارد
دست نقاش ازل وقت سحر بردارد
آنکه حاجی است تو را بار سفر بردارد
شب ز گیسوی شما قرص قمر بردارد
بوسه آن بوسه که از کام جگر بردارد

مشکل آن نیست که دل تا شب احیا نرسد

مشکل آن است که جشن تو به ما جا نرسد

خانه فاطمه را مُشک ختن می‌ریزد
گفت پیغمبر اکرم که از الطاف خدا
ز گرم خانه توحید خبر آمده است
او گرفتار من و توسست نه ما عاشق او
گلِ خوشبوی گلستان بهشت است حسن
این همه نغمه زیبا که مؤذن دارد
یا گل یاس به دامن چمن می‌ریزد
ماه پاره است که بر دامن من می‌ریزد
گرم و جود ز احسان حسن می‌ریزد
رحمتش وقت گرفتار شدن می‌ریزد
که ز سبز نفسش دشت و دمن می‌ریزد
آشهد اوست که از غنچه دهن می‌ریزد

قاری فاطمه لب را به سخن بگشوده

گو به قاری نَرَند درب دگر بیهوده

سینه‌ها جای تو ای قبله آسرار حسن
ما کجا و طلب روی تو ای روی خدا
گفتگوی من و تو صحبت عبد و مولا است
لا اقل این شده در نامه اعمالم ثبت
شیعه‌ها در طلب وصل تو ای یار حسن
ما خریدار و تویی یوسف بازار حسن
دارم اُمید دهی رخصت دیدار حسن
همه عمرم به تمنای تو دلدار حسن

بخدا هر دو جهان را به حسن مديونيم شيعه را سيره و رفتار تو معيار حسن
اين وطن را كه به ايران رضا معروف است با قدوم تو شده فتح، علمدار، حسن

ما اگر اين همه در چشم جهان آقائيم

ما مسلمان حسين و حسن زهراييم

بوی حج می‌دهد اين قامت رعنا آقا يعنی اوصاف طوافی تو به معنا آقا
دست در دست قنوت تو به درگاه خداست چه صفایی است تو را وقت تمنا آقا
رویت ای قرص قمر ماه شب چارده است شب ميلاد تو ما را شب يلدا آقا
چون علی توشه ما در دل شب پخش کنی سائلی روز ندید آن قد و بالا آقا
با يتيمان همه جا دست نوازشگر توست دردها از تو پذيرند مداوا آقا
دوستان را كه خجالت زده فرمایی هيچ دشمنان همه ز تو بينند مدارا آقا

خُلق نيكوی تو سوگند كه دل را ببرد

خم ابروی تو سوگند كه دل را ببرد

رشته مهر حسن جان جهان می‌خواهد بخدا معرفتت تاب و توان می‌خواهد
نه به يك عصر تو را شيعه تو بشناسد لشگر كامل تو طول زمان می‌خواهد
غربت جمع كند اُردویی از دلها را اين غريب است كه اصحاب گران می‌خواهد
صلح تو جاذب دلهاست خدا می‌داند و شناساندن تو نطق و بيان می‌خواهد
هيچ كس مثل تو اسرار دل كوچه ندید سر حق لخت جگر داغ نهان می‌خواهد
به غريبي تو سوگند حسين است غريب ورنه يك روز نه هفتاد و دو جان می‌خواهد

دل مادر حسنی و دل تو مادری است

با حسين و حسن آوازه ما حيدری است

شاعر: ناصر شهریاری قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

چه خوش بر لب که بسم الله الرحمن الرحیم افتد و یا بر لب نوای یا علی و یا عظیم افتد

چه خوش بر شوره زار دل گذاری از نسیم افتد چه خوش باشد که سائل کار و بارش با کریم افتد

چه خوش عبدی که تا آخر گدای پنج تن باشد

چه خوش نوکر که ارباب دو دنیایش حسن باشد

مدینه امشب از یمن حسن باغ جنان گشته دوباره عالم پیر از گل رویش جوان گشته

دوباره نور پیغمبر به دنیاها عیان گشته همان که نور حق در قاب چشمانش نهان گشته

بگو تبریک بر ثارالله و بر حضرت زینب

که زهرا مادر و شاه نجف بابا شده امشب

دلا بنگر که در ماه مبارک ماه تابیده چه زیبا روی دست فاطمه با ناز خوابیده

علی چون روی ماه مجتبیای خویش بوسیده گشوده چشم، طفل و بر امام خویش خندیده

جهان چون شام تاریکی و مهتابش حسن باشد

حسین ارباب عالم لیک اربابش حسن باشد

بیا افطار خود واکن بگو جانم حسن جانم کرامت را تو معنا کن بگو جانم حسن جانم

کویر دل چو دریا کن بگو جانم حسن جانم و جا در قلب زهرا کن بگو جانم حسن جانم

حسن سبط نبی آری حسن نور جلی باشد

حسن شیر جمل بود و سپهدار علی باشد

علی چون خاتم احمد حسن نقش نگین باشد حسن بنگر علمدار امیرالمومنین باشد

حسن آقا، حسن مولا، معزالمومنین باشد حسن مولا و استاد یل أم البنین باشد

اگر مولا کند جلوه میان نه فلک یک دم

تمام حُسن یوسف می رود از خاطر عالم

به دل مهر حسن دارم حسن را دوست می‌دارم
همیشه هر کجا یارم حسن را دوست می‌دارم
به عشق او گرفتارم حسن را دوست می‌دارم
شده مولا کس و کارم حسن را دوست می‌دارم
امام آخرین ما به آقائیش می‌نازد
می‌آید، از برای او حریمی ناب می‌سازد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: پرویز بیگلری

عنايت را نگر بر مرتضي نور بصر آمد	به ایام ازل بنگر دلا نور دگر آمد
که بر خیل بشر شه زاده اي والا گهر آمد	علي چشم انتظار استاده و بس بي قرار اینجا
سخت پيشه و بخشنده اي همچون پدر آمد	عطا را بين سخا را بين به عالم مجتبي را بين
که بر آل عبا مرجان و لؤلؤ پُر ثمر آمد	فروغ دیده احمد ز هر سو بیکران اي دل
ملايك چهره اي شیرين سخن کان شکر آمد	بیامد بر علي مولود اول زاده زهرا
که بر هر انس و جن اينك امامي راهبر آمد	عطا بنموده آن داور عنايت هاي بي حدش
بگیرد بوسه از رویش که چون قرص قمر آمد	ملك را بين که از مه پاره ابن علي اینجا
که از فضلش سخت با کرم اینجا ز سر آمد	کریم ابن کریم امشب کرامت بیکران دارد
تو عرش کبریا بنگر که نوري چون سحر آمد	به ره عين اليقين آمد به دل حق اليقين آمد
که از نور علي بدر الدجی شمس دگر آمد	تجلاي علي بنگر به عالم منجلي بنگر
که از جنت ملايك سيرتي ظاهر بشر آمد	حسن رويي ملك خويي خدا جويي رسيد اینجا
عداوت پيشه گان را او دمامد چون شرر آمد	علي سيرت نبي طينت ابر قدرت قوي شوکت

شاعر: موسی علیمزادی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

از روز ازل مست می نوکری‌ام من دلدادۀ این طایفۀ دلبری‌ام من
ای ساقی کوثر بده پیمانه به دستم هر قدر بریزی به خدا مشتری‌ام من
گر سر برود خون ز رگم بانگ زند باز آند آلسون علینین جانینا حیدری‌ام من
این رشته اشکم نخی از چادر زهراست در حشر گواهی بدهد مادری‌ام من
اما منشم سائلی از دست کریم است آری حسنینم، ز دو عالم بری‌ام من

هر قطب نما قبله‌نما گشته به سویت

این ماه مبارک شده با رویت رویت

تا خواست قنوت شب زهرا اثری را در چهره تو دید مبارک سحری را
هر کس که خبردار شد از آمدن تو عاشق شد و دادند به او بی‌خبری را
وا شد به گدایان دری امشب که دوباره سائل نکشد هیچ کجا در به دری را
تا چشم تو واشد همه این معجزه دیدند در چهره خورشید طلوع قمری را
یک رتبه حسن داد به مولای مراتب پوشاند تن شاه لباس پدری را

در دست علی سورة والشمس ضحی‌هاست

این ماه مبارک شدۀ سفره زهراست

هر جا سخن از بُردن دلها که بیاید اول رخ زیبای حسن دل بر باید

بی‌شک که ببینند همه روی خدا را روزی که حسن از رخ خود پرده گشاید^۱

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی یا معنایی؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

بی‌شک که ببینند همه روی حسن را روزی که خدا از رخ خود پرده گشاید

تو زلف بیفشان و به عالم نظری کن تا از شب تاریک جهان ماه درآید
هرکس قد و بالای تو را دیده به لبهاش لا حول و لا قوّة الاّ به بیاید
بر حلقه تو هر که اسیر است امیر است این حکم مقرر شده بی‌شبهه و شاید

من نام حسن گفتم و لب غرق عسل شد

هر قطعه‌ای از جان و تنم نیز غزل شد

تا چرخ و فلک از می چشمان تو نوشید شد مست به دور سر این میکده چرخید
افتاد ز رونق همه جا عطر فروشی تا باد در آن حلقه گیسوی تو پیچید
هر کوجه که بند آمده از تو خبری هست هر جا سخنی هست کلام تو درخشید
ابروی گره کرده تو فاتح رزم است ای لشگریان جملی بار ببندید
طوری به زمین گام نهادی که به افلاک خورشید و قمر از سر هر گام تو پاشید

این زهره چشم تو به هر رزم مثل بود

مژگان حسن صف‌شکن جنگ جمل بود

بی‌عشق حسن زندگی ما شدنی نیست جز کربلا بر حسنیون وطنی نیست
او هر چه که دارد به خدا وقف حسین است در مکتب و قاموس حسن، خویشنتی نیست
در حد حسن هیچ کسی نیست حسینی اندازه ارباب کسی هم حسنی نیست
از بس که به سینه زده‌ام سنگ شما را چون سرخی این سینه، عقیق یمنی نیست
در قبر هم از تن نگنم جامه خدمت جز رخت غلامی به تن ما کفنی نیست

در سینه نمانده ز غمت صبر و قراری

دل، تنگ تو و صحن سرایی که نداری

شاعر: حامد شریف قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

یا علی و یا عظیم و یا غفور و یا کریم می‌بَرَم نام کریم و می‌پَرَم چون یا کریم
 سخت محتاج کرامت آدم من تا کریم زخم سائل را که مرحم می‌نهد الا کریم؟
 نیمه ماه خدا، ماه خدا پیدا شده
 فاطمه مادر شده است و مرتضی بابا شده
 با کلافی نخ بیا رو سوی این بازار کن دل بر این دریا بزن بر عاشقی اقرار کن
 بر در این میکده بنشین و هی اسرار کن روزه را یکبار هم با می بیا افطار کن
 سفره ما با کراماتش پُر از نان می‌شود
 با حسن کار گدا هم جود و احسان می‌شود
 حُسن هستی، حس زیبایی، کریم اهل بیت شور شیرینی شیدایی، کریم اهل بیت
 پور زهرا، پور مولایی، کریم اهل بیت بی نظیری، شاه یکتایی، کریم اهل بیت
 ما همه یکتا پرستان سر کوی توایم
 می نخورده جزو مستان سر کوی توایم
 هم، چو زهرا و رسولی هم شبیه حیدری هم شجاعی هم دلیری هم یل و نام آوری
 مثل تو دنیا ندارد دلستان دیگری عشق قاسم هستی و تو از عسل شیرین تری
 افتخار من به درگاه تو خادم بودن است
 از مقامات همین بابای قاسم بودن ست
 قاسمت فرمود: شیرین است شور کربلا درسها داده مرا مرد غیور کربلا
 من غرورم را گرفتم از غرور کربلا قول دادم من به آن قلب صبور کربلا
 انتقام از قاتلان نوکران خواهرت
 من بگیرم از سعودی‌ها به اذن مادرت

از تو می‌گیرم همه امید را، تدبیر را از غلاف آرم برون مولا اگر شمشیر را
صد جمل سازم، کنم خم قامت تزویر را یا علی گویان ز من گردن تکفیر را
انتقام حمله داعش بگیرم « با علی »
حک کنم بر سر در شهر مدینه « یا علی »
من سعودی و سپاهش را به آتش می‌کشم حامیان رو سپاهش را به آتش می‌کشم
داعش و پشت و پناهِش را به آتش می‌کشم آن درخت و این گیاهش را به آتش می‌کشم
ما ریاض و جدّه را با خاک یکسان می‌کنیم
کلّ دنیا را برای تو شبستان می‌کنیم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا شکوهی

گل‌خنده‌ای که مهر به ماه خدا کند
بر شأنه سپیده‌ترین صبح بی‌غروب
میلاد مجتبی‌ست که اعجاز مقدمش
آمد که با فروغ شب‌افروز روی خویش
شب را به یمن مقدم او صبح کرده است
امشب که باغ خاطره‌ات را به یک نسیم
چون آسمان عاطفه، باران اشک باش!
چشم ستاره باش و به دامن شب ببار!
بیگانه با تبسمی! این فصل را بخند!
گل‌واژه نگاه تو در روح زرد باغ
از پای روز، حلقه شب را جدا کند
خورشید، آبشار طلایی رها کند
با باغ، آن کند که نسیم صبا کند
هر سو دری به خانه خورشید وا کند
هر کس چو ماه، در دل شب‌ها دعا کند
غرق شکوفه، لعل لب مجتبی کند
تا گلشن ضمیر تو را با صفا کند
تا درد سینه‌سوز غمت را دوا کند
تا باغ را به خنده لب‌ت آشنا کند
جشن بهارگونه شدن را به پا کند

شاعر: ناصر شهریاری قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

می‌نویسم امشب از روی کریم اهل بیت می‌نویسم از خم موی کریم اهل بیت
از قد و بالای دلجوی کریم اهل بیت از حریم قدسی از کوی کریم اهل بیت
می‌نویسم تا حسن باشد گدای این درم

تا نفس دارم به تن بر مجتبی من نوکرم^۱

شد مبارک اینچین ماه مبارک با حسن ذکر این شبهای عالم یا علی و یا حسن
«لا فتی الا علی و لا کریم الا حسن» شد حسین آقا و بر آقای ما مولا حسن
هست عالم هست از هست کریم اهل بیت
ما مسلمانیم با دست کریم اهل بیت

برکت هر سفره از نان حسن بود از قدیم آیه مشکل‌گشا، جان حسن بود از قدیم
درد ما را نسخه درمان حسن بود از قدیم گویا جبریل مهمان حسن بود از قدیم
او کریم است و گدا را اوست یاری می‌کند
از قدیم این سفره را او سفره‌داری می‌کند

در دل بیراهه‌ها او روبراهم می‌کند در سپاه کربلا جزو سپاهم می‌کند
تا که می‌گویم حسن، زهرا نگاهم می‌کند با گدایی حسن یکباره شاهم می‌کند
اوست رزق آسمانها و زمین را می‌دهد
با نگاهی او برات اربعین را می‌دهد

کیست او وجه خدا فرزند ختم المرسلین از ازل تا صبح محشر او معز المومنین
اوست در عالم علمدار امیر المومنین اوست آقا اوست مولای یل أم البنین
او کریم اهل بیت است و به عالم دستگیر
اوست بر نعم الامیر عالمین نعم الامیر

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به ضعف محتوایی در مصرع دوم؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده را جایگزین بیت زیر کنید. می‌نویسم تا حسن باشد گدای این درم تا حسن آقا است بر این خانواده نوکرم

شاعر: محسن راحت حق قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

نیمه ماه رسید و قمری پیدا شد از فرا سوی زمان راهبری پیدا شد
نیمه ماه رسید و نفسم بالا رفت نفس تازه تر از تازه تری پیدا شد
تا که خاموش شود آتش دوزخ امشب از حوالی مدینه گهری پیدا شد
روزه داران خدا خنده به لب خوشحالند چون عسل شهد مصفا شکری پیدا شد
خانه فاطمه و شیر خدا؛ گل باران بر روی دامن زهرا پسری پیدا شد

«آمداوّل نفّس حضرت طاها امشب»

«خنده آمد به لب حضرت زهرا امشب»

حسن آمد که شود حامی هر افتاده اولین زاده عشق ست که زهرا زاده
برکت خانه حیدر گل زیبا آمد آنکه باشد ز نخستین نفس اش آزاده
ملک و حور بهم این سخنان می گویند که خدا یوسف دیگر به زلیخا داده
سجده شکر شده واجب و کلّ عالم در نماز ست چنان عابده در سجاده
مژده ای شیفتگان حرم آل الله که رسیده پسر ارشد و یک شهزاده

«اولین باب کرامات خدا می آید»

«حضرت سبط نبی باب العطا می آید»

آمد و آمدنش رونق ما گردیده قدمش آینه مهر و وفا گردیده
بعد ازین جود و کرم معنی والا گیرد آمد آن یار که تندیس عطا گردیده
کیست این ماه که با گوشه چشمش قطعاً باعث دلبری از خیرالنساء گردیده
ای بنازم به جلال و جبروت آقا اولین وارث شمشیر خدا گردیده
چون سلیمان زمانه همه را می بیند رزق ما از نگهش برگ و نوا گردیده

«حضرت عشق رسیده حسن آل الله»

«بر نفّس هاش دمام همه ماشاالله»

شاعر: محمدحسین رحیمیان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

بسم رب النور، من هستم مسلمان حسن بوده از روز ازل دستم به دامن حسن
آدم اصلا در این دنیا به فرمان حسن عالمی دارم در اینجا با گدایان حسن
شکر حق که مثل اربابم دلم با مجتباست
تا قیامت بر لبم، یا مجتبی یا مجتباست
ای خوشا آن دم که ذکر لب حسن جان می شود پیش چشم جنت الاعلی نمایان می شود
در دل ویرانه قلبم گلستان می شود دردهای گفته و ناگفته درمان می شود
هر که با این اسم زیبا عشق بازی می کند
روز محشر پیش مردم، سرفرازی می کند
دل حسن، دلبر حسن، عالی حسن، اعلا حسن قبله عباس و عشق زینب کبری حسن
تا ابد بانی کل مهربانی ها حسن «لافتی الا علی و لا کریم الا حسن»
هیچ هم گیرد ز سائل بی نهایت می دهد
مهربانی را ببین ناگفته حاجت می دهد
ای تمامی وجود حضرت خیرالنسا زینت دوش نبی و زینت عرش خدا
چهره تو مصطفی در مصطفی در مصطفی بند می آیند هنگام عبورت کوچه ها
در جمالت جمع گشته، کل زیبایی حسن
یوسفی، ماهی، نه بالاتر از اینهایی حسن
تو همان هستی که بی منت سخاوت می کنی آسمانی، آسمانی هم عنایت می کنی
دم به دم بر عالم و آدم محبت می کنی فاطمه هو می کشد وقتی کرامت می کنی

دم به دم لطف فراوانت به خوب و بد رسید

مهربانی تو را خوب و بد عالم چشید

ای که آقازاده و آقا و آقا پروری مانده‌ام که مصطفی یا فاطمه یا حیدری

تا قیامت از زمین و از زمان دل می‌بری با وفایی، مهربانی، بی‌نظیری، محشری

یا مُعَزَّ المومنین دست الهی یار توست

نایب حیدر شدن تنها در عالم کار توست

ای خدای هیبت و خشم و جلال و اقتدار حاصل عمر جناب حیدر دُلْدُل سوار

کینه‌توزان جمل را قدرت تو کرده خار یا علی گفتی و شد لشکر تماماً تار و مار

شیر حیدر، ای حماسه آفرین عالمین

کیستی تو که علمدار سپاهت شد حسین

سیدی کن گوشه چشمی، من گدای قاسم هر چه هم بد باشم آقا، خاک پای قاسم

نوکر حلقه به گوشم، بی‌نوای قاسم من به زیر مَنَّتِ کوه وفای قاسم

آی ابر با کرامت، رحم کن بر این کویر

عشق آقازاده‌ات را از دلم هرگز نگیر

ای که از مظلومیت ماهی دریا گریه کرد بر مزار مخفی تو چشم زهرا گریه کرد

پیر شد از بس حسینت بر تو آقا گریه کرد یاد داغ کودکیّت عرش اعلا گریه کرد

کوچه تنگ مدینه مو سفیدت کرده است

آه در خانه زنت، آقا شهیدت کرده است

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مجتبی صمدی

حرف دل باز ز اشک قلم جاری شد
همه بتها به سجود بت من افتادند
چشم چرخاند و نگاهش همه دلها را گشت
شد ز عطر سر زلفش همه عالم مست
با شیوع خبر خال سیاه دو لبش
نمی از کنج لبش نیمه ماه رمضان
ساقی آمد ز ره و موسم می‌خواری شد
تا از آن چهره ناز پرده برداری شد
غمزه تیر دو چشمش به دلم کاری شد
گویی عالم همه جا دگه عطاری شد
عشق او روی زمین باعث بیماری شد
طعم شیرینی هر سفره افطاری شد

شب عشق است فضا سبز به رنگ چمن است

در مدینه همه جا صحبت نام حسن است

آمدی و دل زهرا شده است شاد ز تو
دل مادر؛ دل بابا؛ دل هر منتظری
نوه اول پیغمبر آخر؛ حسنی
خاکبوسی و گدایی تو باشد با ما
تو کریم بن کریمی و همه می‌گیرند
آمدی خانه حیدر شده آباد ز تو
از کمند غم و اندوه شد آزاد ز تو
که به قرآن نموده است خدا یاد ز تو
روز محشر به گدایان ره امداد ز تو
رزق دو عالیشان را شب میلاد ز تو

آمدی سحر حسودان شده باطل امشب

پای گهواره تو ریخته صد دل امشب

آنقدر خوش سخن و خوش نفس و خوش سیری
خواستم ماه بخوانم رخ زیبای تو را
کوچه بند آمده برخیز سوی خانه برو
دستگیری و کرامت بخدا پیشه‌توست
سگ هم از سفره تو روزی خود می‌گیرد
همه دارایی خود را ز کرامت دادی
که زبان زد شده‌ای بین نژاد بشری
دیدم از قرص قمر تو به خدا ماه تری
شده‌ای باعث حیرانی هر رهگذری
یار هر مانده در راه میان سفری
این بعید است که ما را تو ز خاطر ببری
که دگر نیست ز آوازه حاتم خبری

سید سبز قبا؛ نور سرشتی بخدا

سید خیل جوانان بهشتی بخدا

هیچ کس از سر کوی تو نرفته نومید	خضم هم بر کرمتم هیچ ندارد تردید
اولین میوه باغ علی و فاطمه‌ای	که ز یمن قدمت چرخ ولایت چرخید
لؤلؤ آیه قرآن تویی ای زیبا رو	که خدا از تو و از نسل تو کرده تمجید
همه ابعاد تو و زندگیت در غربت	می‌درخشد به دل شیعۀ شبیه خورشید
تیغ شمشیر تو در جنگ جمل چون طوفان	لشکر دشمن قرآن مبین را پاشید^۱
باعث عزت اسلام شدی با حکمت	صلح کردی نشود فتنه دوران تشدید
بعد حیدر تو امام همه عالم هستی	و حسین ابن علی از تو نماید تقلید

با سرانگشت تو کعبه رود از جا بالا

پای درس تو سرافراز جهان شد سقا

اذن حق بود که تو سید و مولا باشی	تشنگان رمضان را یم و دریا باشی
میکنی زنده به یک چشم هزاران عیسی	کم مقامی است بگویم تو مسیحا باشی
گر نداند کسی و خاک مزارت بیند	به خیالش نرسد شاهی و آقا باشی
زخم دشنام شنیدی و بغل وا کردی	تا چه حدی تو دگر اهل مدارا باشی
مو سفیدی به جوانی به سراغت آمد	از غم یار تو حق داری اگر تا باشی
تو فقط آمده‌ای غصه و غم را بخری	وسط کوچه غم محرم زهرا باشی

پس بمان و همه جا دور و بر مادر باش

وسط کوچه اگر شد سپر مادر باش

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل عدم رعایت توصیه‌های مراجع و علما؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رعایت توصیه‌های مراجع، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

لشکر آن زن بی اصل و نسب را پاشید

تیغ شمشیر تو در جنگ جمل چون طوفان

شاعر: محمد علی بیابانی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

آسمان می‌خواهم و حسّ خوش پرواز را بال و پر می‌خواهم و دستی کبوترساز را
 همسفر می‌خواهم و یک فرصت آغاز را تا خدای نیمه این ماه راهی باز را
 جلوه‌ای امشب زمین را عرش اعلی می‌کند
 راه دنیا را به سمت آسمان وا می‌کند
 نه فقط جبریل دارد می‌زند بر کُوس نور بلکه می‌کوبد مسیح از شوق بر ناقوس نور
 حاصل پیوند اقیانوس و اقیانوس نور می‌شود نوری که بر پایش زند گلبوسه نور
 معنی نورّ علی نور است این خورشید عشق
 کز رخس در بیت زهرا و علی تابیده عشق
 عشق پیغمبر عزیز فاطمه جان علیست او که خود میراث‌دار خان احسان علیست
 خنده‌هایش جلوه لب‌های خندان علیست هر که امشب آمده افطار مهمان علیست
 صور دارد می‌دهد مولا تمام شهر را
 با نمک‌های تو شیرین کرده کام شهر را
 می‌رسی و چشمه چشمه جود جاری می‌کنی فصل‌های سائلانت را بهاری می‌کنی
 تو خدا را نیز در این ماه یاری می‌کنی چون که مهمانی او را سفره‌داری می‌کنی
 ای دعای هر نماز یا علی و یا عظیم
 خوش به حال اهل بیتی که تو را دارد کریم
 چشم‌های مهربانت عشق را فریاد کرد چون دل چندین جذامی را شدیداً شاد کرد
 در ازای شاخه‌ای گل یک کنیز آزاد کرد هر زمانی ذهنم از لطف به آن سگ یاد کرد
 با خودم گفتم مرا هم آسمانی می‌کند
 با کسی مانند من هم مهربانی می‌کند

آن سلامی که پس از تو در زیارت لازم است یک سلامی نذر عبدالله و نذر قاسم است
 با ولای تو یقین دارم که دینم سالم است بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است
 ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
 در صراط مستقیمت هیچ کس گمراه نیست
 آخر شعرم رسید و باز نیت می‌کنم چشم را می‌بندم و قصد زیارت می‌کنم
 می‌رسم پیشت ولی احساس غربت می‌کنم با کبوترهای خاکی تو صحبت می‌کنم
 در خیال این خاک را با صحن‌ها پُر می‌کنم
 بر مزار تو ضریحی را تصور می‌کنم

شاعر: منصوره محمدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

زینت دست حسن؛ دُرِّ کرامت شده است خوبی‌اش نزد همه مایهٔ عادت شده است
 دَری از سمت خدا وا شد و با بارش نور وقت نازل شدن آیهٔ رحمت شده است
 با نشان دادن گهوارهٔ باران بهشت در دل آینه و آب قیامت شده است
 آنقدر مشک فشان است که از بوی خوشش نفس باد صبا غرقِ طروات شده است
 بس که گل بوسه به لبهای پدر داده؛ حسن غنچهٔ سرخ لبش غرقِ حلاوت شده است
 سفره‌داری که به لبخندِ ملیحش نمکِ سفرهٔ فاطمه در ماه ضیافت شده است
 بوده از سیطرهٔ لطف کریم ثقلین حاتم طایی اگر صاحب شهرت شده است
 کشتی دین خدا از ثمرِ صلح حسن سمتِ سر منزل مقصود هدایت شده است
 هم زبانزد به کرامت شد و هم غربت او بر دل سوختگان موجب حسرت شده است
 خواستم تا بسرایم غزلی در خور او دیدم از سمت خودش شعر عنایت شده است
 شک ندارم که همه در صف محشر گویند هر که دل‌دادهٔ او بوده شفاعت شده است

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فاع

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: ناشناس

این چشمها را خیس و گریان دوست دارم
پس بیشتر از مصر، کنعان دوست دارم
از مرغ بریان بیشتر، نان دوست دارم
العفو را هم با حسن جان دوست دارم
بس که بقیعت را چراغان دوست دارم
با قبر خاکی تو یکسان دوست دارم

من اشک را بهتر ز باران دوست دارم
این دوری و این دوستی، عاشق ترم کرد
ریزه خورم رزق من از دستاس زهراست
شرط قبول توبه‌ها آمد به دنیا
عکس مزارت را پُر از خورشید کردم
از لطف تو من با حسینم، کربلا را

با به درك افتادن آل سعودی

یثرب حسن آباد می‌گردد به زودی

میخانه‌ها تا صبح امشب باز بازند
بر سفره او شاه و رعیت هم طرازند
باید زیارت گاه در کوچه بسازند
روز قیامت که می‌آیند سر فرازند
آن عده‌ای که مادرش گفته مجازند

يك مُشت سائل گرم رازند و نیازند
فرقی ندارد که گدا یا شاه باشی
کافیست يك لحظه بیاید بین کوچه
آنها که اینجا پیش رویش سر بزیرند
عرض ادب بر او که رزق هر کسی نیست

سائل بر این عهد است یا امشب بمیرد

یا که امام مجتبی دستش بگیرد

این چیست که جبریل را مأمور دارد؟
از آن زنی که چشم‌های شور دارد
او زیر این سجاده کوه طور دارد
اُنس عجیبی با سپاه مور دارد
شیر جمل چون شاه خیبر زور دارد

این کیست که خاكِ قدومش نور دارد؟
باید بپوشانند مهتابِ رُخش را
موسی به قلب کوه رفته هر شب اَمّا
گرچه سلیمان است و تاج و تخت دارد
باید جمل را هم ببینی مثل صلحش

در صلح او عباس و اکبر رشد کردند کرب و بلا اینگونه جنس جور دارد

از ضربه قاسم که تند و آتشین است

معلوم شد دست حسن در آستین است

با تو مسیرم تا به آخر هست روشن مهر تو را داریم و محشر هست روشن

پرونده‌ای تاریک آوردم که دیدم در دست تو چندین برابر هست روشن

در پاسخ آن ناسزا گفתי بفرما زیر اجاق خانه یکسر هست روشن

کوری چشمی که به جدت گفت ابتر تو هستی و چشم پیمبر هست روشن

آن شیخ منبر رفته را پائین بیاور با حرف تو تکلیف منبر هست روشن

تقدیر تو این است باشی و ببینی آتش بروی مادر و در هست روشن

با به درك افتادن آل سعودی

یثرب حسن آباد می‌گردد به زودی

وزن شعر: مفاعن فعاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه نعیم امینی

به روی دست نبی آیه‌هایی از نور است

وَ اِنْ يَكَادُ بخوان، چشم ابتران شور است

خوشا به حال رسولی که با تو محشور است

عزیز کرده زهرا «کریم» مشهور است

کرامت حسنی با مزاجمان جور است

نظر به منظر جانان مراد و منظور است

شکسته بال و پر، قبر خاکی‌اش دور است

برای گنبد و گلدسته نقشه‌ها داریم

میان ارض و سما بزم شادی و شور است

بغل گرفته نبی سبط اکبر خود را

گمان کنم که پیمبر به گوش او می‌گفت:

به رزقِ خوانِ حسنِ عالمی نمک گیرند

ز دست هیچ کسی لقمه نان نمی‌خواهیم

گدای کوی کریمیم و نان بهانه‌ماست

چقدر غبطه خورم بر کبوتران بقیع

به قبر خاکی او سایبان بدهکاریم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: سعید نسیمی

مژده امشب ثمر حیدر و زهرا آمد نیمه مه، قمر حیدر و زهرا آمد
البشاره، پسر حیدر و زهرا آمد نور چشم و جگر حیدر و زهرا آمد
بخت، در نیمه مهمانی حق یارم شد
رطب نام حسن سفره افطارم شد
دست، از هر چه بجز عشق حسن می‌شویم اسم اعظم همه در نام حسن می‌جویم
از پی سیر الی‌الله رهش می‌پویم دل شب تا که «الهی به حسن» می‌گویم
گوید از شوق، مرا فاطمه هر دم «جانم»
وز دل عرش، به لبیک، خدا هم «جانم»
جود در محضر او یکسره زانو بزند نیست نومید هر آنکس که به او رو بزند
سائلش حاتم و همواره دم از او بزند در حریم کرشم بانگ هو الهو بزند
بر تنش رخت گرم دوخته خالق ز قدیم
او جواد است و سخی هست و کریم بن کریم
ماه زهرا به خدا ماه‌تر از ماه بُود یوسف از شوق رخس در بدر چاه بود
نقش، بر خاتم او «عزة لله» بُود صلح او کربلا را سند راه بُود
دم حق است حسن بازدمش هست حسین
جای پا از حسن است و قدمش هست حسین
یکه‌تاز جمل ای شرزهرترین شیر علی رزم او اصل‌ترین نسخه تصویر علی
رجزش نابترین جلوه شمشیر علی شیر زهر است بکامش که شده شیر علی
نیزه و تیغ به دستان حسن تا افتاد
جمل فتنه به یک حمله‌اش از پا افتاد

یاعزیز اوف لناالکیل که هنگام عطاست
گر زغیر از تو و غیر از تو بخواهیم خطاست

غربت تربت تو، بغض نهان دل ماست
گنبد و صحن تو رویای گدایان شماست

کاش این جمع شبی زائر قبرت می بود
کاش نابود شود از قدمت، آل سعود

وزن شعر: مفاعن فعلا ت مفاعن فعلا

قالب شعر: مثنوی

شاعر: امیر علوی

و از نیاز خودم از پیاله بنویسم
زمین دور و برم را ز اشک گل بکنم
نوا و صوت عجیبی در آسمان پیچید
خبر رسیده که مردم کریم در راه است
بزرگ گشته‌ام اینجا و از گدایانم
امید زندگیم اعتبار من آقا
چه عزّتی سر این سفره‌ها گدا دارد
به لطف نان حسن عاقبت بخیر شدم
فقر آمده بودم ببین امیر شدم
به اسم نوکر این خانه احترام شدم
به خیل کاسه به دستان خُم عسل دادند
عجب حرارتی دارد تبم نمی‌افتد
به جان مادرم آقا که دوستت دارم

از عشق و عاشقی چند ساله بنویسم
قلم به دست گرفتم که شرح دل بکنم
دوباره نیمهٔ ماه خدا دلم لرزید
خبر رسیده که خیر عظیم در راه است
من از طفولیتم کاسه لیس این خوانم
ندار و خانه به دوشم قرار من آقا
چقدر سفرهٔ آقا بُرو بیا دارد
ذلیل آمده بودم عزیز دیر شدم
غذای بیت الحسن خورده‌ام که سیر شدم
به زیر پرچم تو صاحب مقام شدم
تو خنده کردی و بر شاعران غزل دادند
حَسَن حَسَن ز روی این لبم نمی‌افتد
تمام زندگیم را به تو بده‌کارم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلین

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: حسن کردی

خانه فاطمه از عشق منور شده است عرش در گوشه این خانه مصور شده است

آمد از سمت خدا آنچه مقدر شده است به علی گفت ملک فاطمه مادر شده است

جبرئیل آمده از شوق خبردار شده

حضرت حیدر کرار پسر دار شده

رمضان ماه رخت دید و پریشان گردید علی افطار به لبخند تو مهمان گردید

حسن تو رونق بازار کریمان گردید شمه‌ای از کرمت سوره انسان گردید

حاصل جمع دو دریای کرم آمده است

نسخه اصلی آقای کرم آمده است

دشمن و دوست پریشان شده را می‌بخشید همه زندگی‌اش را به گدا می‌بخشید

بهترین نعمت خود را به خدا می‌بخشید مهربانی دلش را به جذامی بخشید

حالتش وقت کرم چون جبل‌الرحمت بود

سفره‌اش ناب‌ترین بخشش بی‌منت بود

لحظه‌ای از تو دل فاطمه دل کند نبود نقطه ضعفی به سراپای تو سوگند نبود

کرم هیچ کسی با تو همانند نبود بر لب حرف برو نیست نوشتند نبود

نیمه ماه، خدا میل تغزل دارد

چشم هر ذره به دست تو توسل دارد

دولفقار است و یا تیغ دو ابروی حسن شب قدر است و یا سلسله موی حسن

قبله مایل شده در ماه خدا سوی حسن هر چه حُسن است فراهم شده در روی حسن

سائلت وقت کرم حال تماشایی داشت

نوکر خانه تو منصب آقایی داشت

تا ابد دست به دامان حسن دارم و بس نوکرم چشم به احسان حسن دارم و بس

پیشکش جان به قربان حسن دارم و بس زنده‌ام تا به کفم نان حسن دارم و بس

من و دل کندن از شغل گدایی سخت است

هر که از عشق تو دیوانه نشد بدبخت است

جوهر مدحیه‌ام در شُرُف زر شدن است با تو هر لحظه مرا روی به بهتر شدن است

بنویسید مرا قابل نوکر شدن است بنویسید که آماده قنبر شدن است

سکه مهر حسن نقش دل و خاطر ماست

یا الهی به حسن حرف دم آخر ماست

نمک سفره تو طعنه به دنیا میزد خنده‌هایت به گدا زود بفرما میزد

دل جبریل به نام تو به دریا میزد بر سر خوان تو خود جای گدا جا میزد

دل سائل به سر خوان تو جا می‌آید

چقدر لفظ کریمی به شما می‌آید

پسر شیر خدا مثل علی کَرّار است مجتبی آمده و دشمن او فرّار است

کربلا دید که عبدالله او سردار است قاسمش روح اشداء علی الکفار است

طرز جنگ آوری‌ات به که به حیدر رفته

بنویسید که سقا به برادر رفته

زیر پاهای تو میدان جمل می‌لرزید جنگ در قبضه شمشیر شما می‌چرخید

آفرین‌های علی جان به تنت می‌بخشید یاد زهرا شتر فتنه گران پی گردید

شتر سرخ که سر بر قدم خاک نهاد

همه آرزوی اهل جمل رفت به باد

وقت معراج حسن دوش نبی را دارد مادری طاهره چون حضرت زهرا دارد

یوسف هاشمیان بس که تماشا دارد کوچه از حسن حسن بند شود جا دارد

نور پیشانی او روشنی آفاق است

غم به پابوسی چشمان حسن مشتاق است

صبر حیرت زده صبر تماشایی تو زخم خورده است غرور دل دریایی تو

آسمان مرد ندیده است به تنهایی تو دشمن و دوست گذشتند ز آقایی تو

غم اگر هست در عالم غم تنهایی توست

کوچه و اشک فقط محرم تنهایی توست

لحظه لحظه همه زندگی‌ات ماتم بود محرم خانه‌ات افسوس که نا محرم بود

غالباً قوت دلت سفره به سفره غم بود چشم‌های تو پذیرای غم عالم بود

آخر این خاطره‌ها گشت تو را آقا جان

کوچه و مادر و طوفان خدا شناسان

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: غلامرضا سازگار

از هر دو بگویم که هم این است و هم آن است
 ماهی که در آن روی خداوند، عیان است
 یا نام دل‌انگیز حَسَن نقل دهان است
 بر خال و خطش چشم محمد نگران است
 این جان جهان جان جهان جان جهان است
 یک گوشه ز بیت‌الکرمش باغ جنان است
 روحی است که بر پیکر توحید روان است
 خونی که به رگ‌های حسن در جریان است
 هر یک مژده‌اش تیر و دو ابروش کمان است
 آنجاکه عیان است چه حاجت به بیان است
 در حق گمانش نشمر فوق گمان است
 ورمَدّت عمرش نگری کلّ زمان است
 از بوسه پیغمبر اسلام نشان است

عید است و یا نیمه ماه رمضان است؟
 عیدی که به ماه رمضان داد تجلی
 ریزد دُر مدح حسن از درج دهان‌ها
 قرآن علی در بغل ام‌ابیه‌است
 این بضعه پیغمبر و این یوسف زهر است
 در بین امامان به کرامت شده مشهور
 سرتا به قدم یکسره روح است چه روحی
 تا حشر زند از گلوی خون خدا موج
 صبرش سپر سینه دین بود، وگرنه
 داند چو پدر در کند از قلعه خیبر
 با چشم خیالش منگر فوق خیال است
 گر پایه قدرش نگری فوق گمان‌ها
 در خال و خطش هر چه بخوانید و ببینید

من خارم و اوصاف گل از خار نیارید

این کار جز از خالق دادار نیاید

پیوسته درود و صلوات است و سلامش
 قدر و شرف و عزت و اجلال و مقامش
 شیرین شده کام نبی از شهد کلامش
 هم خیل نبیین همه خواندند امامش
 والله قسم بوی بهشت است حرامش

این ماه رسول است که از ماه صیامش
 برتر بُود از منقبت و مدح خلائق
 روشن شده چشم علی از پرتو حُسنش
 هم فوج ملائک همه افتاده به خاکش
 رضوان اگر از دوستی‌اش دست بدارد

دشنام شنیدن کرم و لطف نمودن
 بر آب بقا ناز کند تا صف محشر
 در حُسن خدائیش ببینید و ببینید
 از بس که حَسَن در حَسَن است و همه حُسن است
 نبُود عجب آرند اگر دست توسّل
 فریاد حسین بن علی داشت سکوتش
 بر تربت بی‌شمع و چراغش بنویسید
 زیباتر و بالاتر از این است که هر صبح
 بالله نگفتند نگفتند نگفتند

این است همان عادت و احسان و مرامش
 گر خضر گذارد لب خود بر لب جامش
 خلق خوش جد، خوی پدر عصمت مامش
 از سوی خداوند حَسَن آمده نامش
 خیل ملک از عرش به مرغ لب بامش
 شمشیر شرر بار علی بود پیامش
 والله قسم صبر حسن بود قیامش
 یا مهر بخوانند و یا ماهِ تمامش
 گویند اگر خلق جهان مدح مدامش

من خارم و اوصاف گل از خار نیارید

این کار جز از خالق دادار نیاید

این آینه حُسن خداوند تعالاست
 این سوره یاسین به روی دامن کوثر
 این نجل علی اشرف اولاد محمّد
 گه سوره و الیل و گهی سوره و الشمس
 در مصحف زیبای رخس سوره مریم
 او مثل علی بر همه خلق، امام است
 گر جنگ کند، جنگ بُود بر همه واجب
 هر نکته که او گفت خدا گفت خدا گفت
 هر چند حیات دین، از خون حسین است
 ما پیرو صلح حَسَن و جنگ حسینیم

این پرتو حُسن ازل از صبح تجلّاست
 این مصحف نور است که بر شانه طاهاست
 این خوب‌ترین سلسله آدم و حواست
 گه بر سر دست نبی و حیدر و زهر است
 در عطر بهشتی نفسش روح مسیحاست
 حکمش همه جا حکم خداوند تعالاست
 ور صبر کند، صبر برای همه زیباست
 هر امر که او خواست خدا خواست خدا خواست
 با صبر حسن، قامت اسلام بُود راست
 امر است ز مولا و اطاعت همه از ماست

گر امر به صلح آید، یا حکم به نهضت
این صلح بود سخت‌تر از غزوه خبیر
یارب تو گواهی که به هر واقعه ما را
با خون دل شیعه نوشتند ز آغاز
اسلام همان پیروی از گفته مولاست
این صبر همان صبر علی در دل اعداست
بر دامن اولاد علی دست تو لااست
دینی که خدا گفته تو لا و تبر است

من خارم و اوصاف گل از خار نیارید

این کار جز از خالق دادار نیاید

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد مبشری

حُسن و جمال و نور خدا جلوه‌گر شده
خورشید آسمان ز رخس شرم می‌کند
مهتاب شب به چهره خود پرده می‌کشد
لبخند فاطمه به علی معنی‌اش چه بود
از حُسن او سوالِ ملائک چنین بود
روح‌الامین به مژده و صد تهنیت رسید
صحبت ز جود حاتم و یوسف ز حُسن نیست
او را اگر چه یوسف زهرا بخوانده‌اند
یاران، کریم و ابن کریم است یار ما
صلحش برای امت احمد مبارک است
زهرا به روی گونه او بوسه می‌زند
تبریک خاص ما به حسین است از این جهت
مرآت حق به اهل ولا جلوه‌گر شده
چون چشمه‌سار نور سما جلوه‌گر شده
چون ماه آسمان و فضا جلوه‌گر شده
عشق تمام خاطره‌ها جلوه‌گر شده
یارب چگونه و ز کجا جلوه‌گر شده
یا مصطفی رُخت همه جا جلوه‌گر شده
چون که تمام حُسن و سخا جلوه‌گر شده
یوسف کجا چو دلبر ما جلوه‌گر شده
تنها برای جود و عطا جلوه‌گر شده
چون اختری به صلح و صفا جلوه‌گر شده
گویا پیمبری به حرا جلوه‌گر شده
پایه گذار کرب و بلا جلوه‌گر شده

شاعر: احسان نرگسی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن مستفععلن

امشب خدا از شاهکارش رونمایی می‌کند امشب حسن از عاشقانش دلربایی می‌کند
هرکس در این خانه روز و شب گدایی می‌کند با این گدایی بر جهان فرمانروایی می‌کند
چشم و چراغ خانه زهرا و حیدر آمده
استاد رزم قاسم و عباس و اکبر آمده
ماه علی از راه می‌آید وقارش را ببین آئینه زهراست، حسن بی‌شمارش را ببین
در چهره او شوکت پروردگارش را ببین در دستهای خیبری‌اش ذوالفقارش را ببین
بر خاک نعلینش ابوذرها تیمم کرده‌اند
از هیبتش حتی ملائک دست و پا گم کرده‌اند
روزی عالم می‌رسد از سفره شاهانه‌اش بار زمین و آسمان را می‌کشد بر شانه‌اش
نور علی نور است بی‌شک خشت خشت خانه‌اش شکر خدا روز ازل من هم شدم دیوانه‌اش
آمد کریمی که به یمن او گدایی باب شد
امشب حسین بن علی هم صاحب ارباب شد
آرام می‌گیرد جهان در سایه بال و پرش یا للعجب! در حیرتم از خلق قاسم پرورش
دنیا به هم می‌ریزد از بانگ انابن الحیدرش آمد که روز و شب بگردد دور زهرا مادرش
هر جا نبردی هست شیر کارزارش مجتبی‌ست
جنگ جمل یعنی که حیدر ذوالفقارش مجتبی‌ست
خَلَقَا شَبِيه فَاطِمَه، خَلَقَا شَبِيه حَیدَر است مثل علی حتی نفس‌هایش مسیحا پرور است
هرکس که فرزند علی شد، فاتح صد خیبر است او جای خود دارد، غلامش هم شفیع محشر است
وقتی که در تاریکی شب‌ها عبادت می‌کند
بی‌واسطه او با خدای خویش صحبت می‌کند

آب وضوی او جهنم را گلستان می‌کند شب‌های عالم را، نگاهش نور باران می‌کند
 نور وجودش عرش اعلی را چراغان می‌کند ایوان طلای مجتبی کافر مسلمان می‌کند
 اصلاً حواسم نیست، ایوانی ندارد مجتبی
 شمع و چراغی بر مزارش نیست مثل کربلا

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

مثل تو ندیده است کسی کودک دلبند
 با مهر تو ای دست گل فاطمه پیوند
 گشتیم و ندیدیم کسی را به تو مانند
 از کوفه بگو تا به بخارا و سمرقند
 یک عمر، بساطش به در خانه‌ات افکند
 کوه گنهم را به تو بخشید خداوند
 با خط خوشش سر در تالار دلم کند
 هر سائل محزون به کنارت شده خرسند
 چیزی نشنیده است به جز رحمت و لبخند
 تمثال گر و شاعر و نقاش و هنرمند
 جبریل امین دود کند بهر تو اسپند
 مردانگی‌ات خوب رسیده است به فرزند
 با غصه نوشتند به هر پرچم و سربند
 گریان شده‌ایم از غم این واقعه هرچند

بر ماه شب نیمه این می‌کده سوگند
 خورده دلم از صبح همان روز نخستین
 در لطف و عطا و کرم و بخشش و رحمت
 هر گوشه‌ای از نام تو حاجات گرفتند
 حاتم که زبانزد شده در جود و سخاوت
 در بند توأم، عبد توأم، نام تو بُردم
 حاکم ازل شیر أحد، نام حسن را
 تو زندگیا ت خرج فقیران شده عمری
 آن شامی بد خُلق هم از سوی تو حتی
 در آرزوی وصف تو مُردند هزاران
 هر بار نقاب از رخت افتاد خدا گفت
 جنگیدن قاسم همه‌اش از جمل توست
 «یا فاطمه» را یاد غمت، خیل شهیدان
 آن روز دوشنبه، وسط کوچه و مادر

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: مخمس

شاعر: امیر عظیمی

باز هم اهل ولا باده مستانه زدند لب خود را به لب ساغر و پیمانه زدند
دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند آسمان بار دگر نیّر بدر آورده
لیله قدر علی سوره قدر آورده

ای که از جانب معشوق نظر می‌طلبی تو که از عشق علی، شاه نجف، جان به لبی
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند
با «حسن» گفتم از نار نجاتم دادند

با حسن، ماه خدا عطر کرامات گرفت رمضانم به خودش رنگ مناجات گرفت
مادرش هم لقب مادر سادات گرفت پسر فاطمه و باب نجات است حسن
هم دعا هست حسن، هم صلوات است حسن

اولین ماحصل وصل دو دریا حسن است نوّه ارشد پیغمبر طاها حسن است
پسر شیرخدا، زاده زهرا حسن است نسب اندر نسبش وصل به نور ثقلین
عشق زهرا و علی، زینب کبری و حسین

این حسن کیست که کرسی فلک منبر اوست روزی خلق خداوند به زیر پر اوست
دست رزاق، همان دست کرم پرور اوست او برای کرم عبدالله و قاسم دارد
ابر جود است و سر شیعۀ خود می‌بارد

او که از لقمه خود بر فقرا بخشیده بارها ثروت خود را به گدا بخشیده
ناسزا گفت به او خصم خدا، بخشیده پس خدایش چقدر جرم و خطا می‌بخشد
شیعیان را، به حسن، روز جزا می‌بخشد

ما گدائیم، دخیلان در خانه شاه صاحب خانه حسن، یوسف و ما چشم براه
کوچه بند آمده از حُسن جمالش والله کور بادا ز رخس چشم همه شیطان‌ها

لَعَنَ اللَّهُ عَلَى آلِ أَبِي سَفِيَانِهَا

اسم مولام همانند عسل شیرین است ذکر او حیّ علی خیر العمل، شیرین است
یاد جنگ آوری اش روز جمل، شیرین است در جمل تا پسر شیر خدا «یا هو» زد
فتنه تسلیم شد و روبروی اش زانو زد
کوثر جان من اینست "حسن هر چه که گفت" حرف قرآن من اینست "حسن هر چه که گفت"
دین و ایمان من اینست "حسن هر چه که گفت" بنویسید حسن مکتب و آیین من است
حسّنی مذهبیم و حُبّ حسن دین من است
او نیازی نه به یار و نه به لشگر دارد تا که سردار چو عباس دلاور دارد
یک حسین بن علی، ماه برادر دارد غربت او، به خدا اندکی یاور نیست
نه؛ غریبی حسن از طرف همسر نیست
غربت اینست: که با ضرب لگد در افتاد کوچه‌ای ... نقشه صیاد... کبوتر افتاد
مادری بود حسن، دید که مادر افتاد آه... ای مرد ستمگر برو از کوچه ما
مادرم را نزن آخر... برو از کوچه ما

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: مجتبی شکران

خورشید نجابت و صفا را عشق است سلطان کرامت و سخا را عشق است
در بین تمام خوب رویان جهان رخسار امام مجتبی را عشق است

در نیمه ماه، ماه کامل حسن است در سیر و سلوک راه کامل حسن است
یک گوشه‌ای از فضائلش این بس که در جنگ جمل سپاه کامل حسن است

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: محمد مبشری

صحن دل دیوانه‌ام از شور تو غوغاست
دیوانگی‌ام در دل و در چهره هویداست
من مستم و مستی من از عطر لطیف
این مستی و می‌خوارگی از لطف تو آقاست
پشت در میخانه الی صبح، مقیمم
نه مست شرابم که دلم بسته سقاست
در هر نفسم شعله‌ای از شوق برآید
چشمان من از جلوه رخسار تو دریاست

مداح شدم وصف تو ریزد ز کلامم

مداح که نه! بر در تو عبد و غلامم

در کوچه نشستی همه رهگذران مست
از عشق تو باشد دل هر پیر و جوان مست
ای سبزترین آیه نورانی کوثر
با سبزی تو جان من مثل خزان مست
ای چشمه جود و کرم و بخشش و احسان
از شوق تو باشد همه آفاق جهان مست
من زخمی ابروی توأم زخمی عشقم
با زخم خودم خرم و مجنون و چنان مست

کز مستی خود می‌کشم از حنجره فریاد

هستم ز اهالی بهشت حسن آباد

ما را ز ازل زخمی ابروت نوشتند
هم معتکف پیچ و خم موت نوشتند
ما را که خماریم گرفتار تو کردند
سودازده حلقه گیسوت نوشتند
ای جوهره عشق، دل وحشی ما را
آرام تو و رام هو الهوت نوشتند
طوفان زده بودیم و به دنبال پناهی
در بحر غم تو همه را حوت نوشتند

من مؤمن چشمان توأم ای گل زهرا

من سائل دستان توأم ای گل زهرا

هرچند که بی‌ارزشم و خوارم و پستم دیوانه‌ام و دل به گل روی تو بستم
 در سحر نگاه تو شدم مات که امروز مداح شدم شاعر دربار تو هستم
 با نام تو هر غصه که آمد بزدودم با عشق تو هر بند ز پیام بگسستم
 آواره شهرم همه جا در پی بویت از عطر دل‌آرای تو مدهوش و مستم

من در به درم، در به در نام تو آقا

ای سبز قبابی علوی! حضرت دریا!

ای صد چو سلیمان به گدایی تو خرسند ای حاتم طایی شده در پیش تو دربند
 ای موج خروشنده کوثر ثمر عشق دارم به سر از نام دل‌آویز تو سربند
 امشب به حریم حرمت معتکفم من بینم به لب لعل گهربار تو لبخند
 جای پدرم سبز که داده دل من را از کودکی‌ام با غم و با مهر تو پیوند

من نان و نمک خورده احسان تو هستم

از روز ازل دست به دامن تو هستم

آقا کرمی کن که فقط رام تو باشم دانه بده تا بندی و در دام تو باشم
 هر جمله که گویم همه اوصاف تو گویم سودا زده دائم ایهام تو باشم
 از خورده غذاهای ته سفره‌ات آقا رزقم بده تا بسته اکرام تو باشم
 آقا به تو و بر نمک عشق تو سوگند اذنم بده تا در به در نام تو باشم

دل را به نگاهی چو عقیق یمنی کن

با جادوی چشمت دل من را حسنی کن

شاعر: علیرضا وفایی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

گرفته دست مرا بارها مرام حسن رسیده است به من لطف مستدام حسن
 من احترام شدم محض احترام حسن حسن امام من است و منم غلام حسن
 هزار بار بمیرم دوباره زنده شوم
 به بارگاه امام کریم بنده شوم
 مرا ز کوی کریمان جدا شدن هرگز و هر دری به جز این خانه را زدن هرگز
 و صبح و ظهر و شب اینجا نیامدن هرگز من و جدایی از دامن حسن هرگز
 خدا مرا به هوای دگر رها نکند
 من و جدا شدن از مجتبی خدا نکند
 شمایی ز بهشت آمد و هویدا شد به نور چهره او ممکنات زیبا شد
 گره ز کار جهان و جهانیان وا شد ستاره‌ای بدرخشید و ماه زهرا شد
 به آفتاب جمالش، به کعبه خالش
 به هوش بودم از اول... ربود تمثالش
 هماره روح دعا، کعبه عبادات است شفیع روز جزا، قبله گاه حاجات است
 حسن نمود حسن هاست، جمع خیرات است امام زاده و سر سلسله، به سادات است
 کریم چارم دنیای پنج تن آمد
 خبر دهید که آقایمان حسن آمد
 سر ارادتم از افتخار خم گردد گدا به حرمت ارباب محترم گردد
 خدا بخواهد اگر پرچمی علم گردد امام زاده ما صاحب حرم گردد

مدینه الحسنی در بقیع می‌سازیم

رواق و گنبد و صحنی وسیع می‌سازیم

رواست محتشمی وصف مجتبا بکند و دست فرشچیان طرح نو به پا بکند
زنی النگوی خود نذر آن بنا بکند که گنبد حرمش را چو کربلا بکند

در ورودی باب الکریم در زدنی‌ست

ورودی حرمش صحن جامع حسنی‌ست

چراغ صحن، برایش ز ماه می‌سازیم دخیل پنجره‌هایش، نگاه می‌سازیم
و باب ساعت مخصوص شاه می‌سازیم **برای شیعه او سرپناه می‌سازیم^۱**

بزرگ کرده برای کریم، نسلی را

به نام نجمه نمائیم صحن اصلی را

قرار و وعده ما صحن مجتبی باشد شب زیارتی‌اش هم دوشنبه‌ها باشد
همیشه دور ضریحش سر و صدا باشد و مثل کربوبلا هم برو بیا باشد

شبیه هر شب جمعه، شبیه کربوبلا

دوشنبه‌های بقیع و زیارت زهرا

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و تحریفی بودن تغییر داده شد، همانگونه که بسیاری از علما و مراجع در کتب: جلاء‌العیون ۵۶۹؛ منتهی الآمال ۴۴۹؛ نفس المهموم ۲۸۳؛ لؤلؤ و مرجان ۲۱۵؛ اربعین الحسینیه ۱۳۸؛ قاموس الرجال ج ۸ ص ۴۶۶؛ فواید المشاهد ۵۱؛ تحقیق درباره اول اربعین ۶۸۴؛ تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۹؛ حماسه حسینی ج ۳ ص ۲۵۵؛ کبریت احمر ۳۸۴؛ مقتل تحقیقی ۱۸۰؛ مقتل جامع ج ۱ ص ۱۱۹ و نوشته اند ازدواج حضرت قاسم با دختر امام حسین تحریفی است و این قصه جعلی برای اولین بار در قرن دهم در کتاب روضة الشهداء بدون هیچ سندی تحریف شده است. در استفتاعی که از حضرات آیات عظام سیستانی، خامنه ای و فاضل لنکرانی صورت گرفته است آنها نیز ضمن نادرست خواندن این داستان جعلی و خیالی؛ خواندن آن را جایز ندانسته‌اند (جامع المسائل ج ۲ ص ۶۲۰ و ۶۲۴)

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: آرش براری

خوشا بحال گدایی که ریزه خوار شماس
خوشا بحال جزامی که هم غذات شده
قرار شد همگی بنده شما باشیم
بدون شک که حریم تو خانه وحی است
بگیر جان مرا هر زمان که میخواهی
که مرگ و زندگی من در اختیار شماس

خوشا بحال خودم دل سپرده‌ات هستم

و بیشتر ز همه گشته مُرده‌ات هستم

شب تولد تو با شبی برابر نیست
سریعتر نوه‌اش را کنیزهای حرم
برای سائل از این شب شبی که بهتر نیست
کجاست آن زن بی چشم و رو نگاه کند
بیاورید که دل در دل پیمبر نیست
بدون حُبّ تو بنده نمی‌رسید به خدا
که نسل احمد مگی تبار ابتر نیست
به سمت عرش به غیر از تو راه دیگر نیست
کسی عزیزتر از این دوتا برادر نیست
شفیع ما حسنین اند چون که پیش خدا

نشسته‌ایم در خانه حسین و حسن

شدیم ما همه دل‌داده حسین و حسن^۱

به جز حسن چه کسی اینقدر شبیه خداست؟
فرشتگان مقرب به یکدیگر گویند
شمایل حسن از هر نظر شبیه خداست
علی و فاطمه آئینه خدا هستند
نگاه کن چقدر این پسر شبیه خداست
طبیعی است حسن هم اگر شبیه خداست

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل عدم رعایت توصیه‌های مراجع و علما؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رعایت توصیه‌های مراجع، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

درست مثل همنده این چهارده معصوم رخ تمام چهارده نفر شبیه خداست

نه اینکه کفر بگویم شما خدا هستید

ولی شما همه در آن حدودها هستید

همیشه از همه دور و برش اذیت شد هم از غریبه هم از لشکرش اذیت شد

غریبه‌ها که به جای خود، این امام غریب چقدر از طرف همسرش اذیت شد

چقدر قلب و غرورش شکست در کوچه چقدر پیش روی مادرش اذیت شد

چقدر تیر که از پیکرش درآوردند بدون شک همه پیکرش اذیت شد

نه کربلا، نه مدینه، نه شام راحت بود همیشه و همه جا خواهرش اذیت شد

همیشه و همه جا غم برای زینب بود

همه مصیبت عالم برای زینب بود

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: شعرای مختلف

همراه نسیم کز جنان می‌آید عطر علوی به باغ جان می‌آید

با آمدن کریم آل یاسین بانگ صلوات از آسمان می‌آید

***** سید هاشم وفائی *****

پانزده شب سر سجاده تو را خواسته‌ام در مناجات؛ خدا را ز خدا خواسته‌ام

لیلة القدر مرا زودتر آماده کنید قدر را در شب میلاد شما خواسته‌ام

***** سیدپوریا هاشمی *****

در روزه اگر مرد و زن افطار کنند با آب، رطب یا لبن افطار کنند

امشب علی و فاطمه و پیغمبر با بوسه ز روی حسن افطار کنند

***** جواد هاشمی *****

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: پوریا باقری

نیمه ماه خدا ماه تمامم آمد نام او مثل عسل بود، به کامم آمد
 جان جانان من و خیرالانامم آمد ایهاالناس ببینید امامم آمد
 گل بریزید به روی سر زهرای بتول
 آمد از عرش خدا دلبر و دلدار رسول
 اولین گل پسر حضرت زهراست حسن همه دار و ندار دل دنیاست حسن
 بر کریمان جهان سرور و آقااست حسن به دل خسته ما ذکر معلاست حسن
 عشق او بر سر ما خیرالعمل می‌ریزد
 نام او بر لب ما جام عسل می‌ریزد
 او کریم است و همه دست‌گذاری داریم با حسن در سرمان حال و هوایی داریم
 بهتر از یوسف و صد حاتم طایی داریم از همه خلق جهان، حس‌جدایی داریم
 شغل ما را همه جا سینه زنی می‌دانند
 ای خدا شکر که ما را حسنی می‌دانند
 مَلَكِ عرش برای قدمش جان داده حسن امروز به ما پرتو ایمان داده
 با قدمش به مدینه سر و سامان داده بارها زندگی‌اش را به فقیران داده
 می‌شناسند مرا نوکر نامی حسن
 کاش ما را بنویسند جزای حسن
 کاش این شهر مرا با حسنم بگذارد کاش آقا قدمی روی تنم بگذارد
 مهر تائید به روی بدنم بگذارد کاش یک لقمه غذا در دهنم بگذارد
 ما فقیریم، فقیریم، فقیریم، فقیر
 و حسن شاه و حسن حضرت سلطان و امیر
 در جمل ضربه شصتش همه را حیران کرد شتر فتنه‌گر طایفه را ویران کرد
 کفر را خوب جدا از تنه ایمان کرد ای بنام که در آن روز چنان طوفان کرد

زَنک از ناقه فتاد و همه جا رسوا شد

چهره واقعی فتنه‌گرش پیدا شد

از همان روز دگر بغض حسن در دل داشت حمله میکرد ولی سُم به میان گِل داشت

چند صد تا پسر احمق نا عاقل داشت کینه‌اش عاقبت امر چه بد حاصل داشت

هجمه‌ها بود که میبُرد به تابوت حسن

تیرها بود که میخورد به تابوت حسن

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: آرش براری

شهر مدینه پُر شده از عطر و بوی تو

مجنون شدم که سر بگذارم به کوی تو

عین پیمبر است همه خلق و خوی تو

جلب تو می‌شوند و می‌آیند سوی تو

مهمان شدیم ما همه با آبروی تو

بوی بهشت می‌وزد از بین موی تو

دیوانه تو هر که شده سر به راه شد

تو اولین امام شبیه پیمبری

در کوچه می‌نشینی و مردم بی‌اختیار

مهمانی خدا، به خدا جای ما نبود

گفتیم با تو آمده‌ایم و پناه داد

ما را خدا بخاطر تو بود راه داد

بیمار می‌شویم و شفا می‌دهی به ما

خیر است هر چه درد و بلا می‌دهی به ما

آباد می‌کنی و صفا می‌دهی به ما

هر چه به تو رسد همه را می‌دهی به ما

ای سفره‌دار شهر، غذا می‌دهی به ما؟

پیش خودت همیشه تو جا می‌دهی به ما

ما درد می‌دهیم و دوا می‌دهی به ما

بیمار می‌شویم و گلایه نمی‌کنیم

ای باغبان قلب، تو این باغ خشک را

فهمیدم از سه مرتبه انفاق زندگیت

لقمه نخورده‌ایم ز دستان هیچکس

در خانه تو جای گدا صدر مجلس است

در باز کن که باز فقیر آمده کریم

اینبار هم یتیم و اسیر آمده کریم

شاعر: محمدحسن بیات لو قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

حالا که آسمان دم باران گرفته است طبع سرودنم چقدر جان گرفته است
از این طراوتی که پر از عطر نام توست دور و بر مرا گل ریحان گرفته است
ممنونم از کرامت تو، زندگی من... از لطف بی حدت سر و سامان گرفته است
از دست با کرامت تو سالیان سال دستان خالی ام چقدر نان گرفته است

ای مهربان شهر مدینه امام من

یا ایها العزیز، عزیز خدا "حسن"

هر واژه ای که لایق مدحت نمی شود هر جمله ای که در خور وصفت نمی شود
هر کس که شعر گفت نظر کرده تو نیست مضمون توبه هر کسی قسمت نمی شود
امشب بیا و حال مرا رو به راه کن آقا اگر برای تو زحمت نمی شود
بانی سفره های شلوغ مدینه ای یک بار هم سرای تو خلوت نمی شود
تو قهرمان جنگ جمل بوده ای ولی از این حماسه های تو صحبت نمی شود

اسطوره شجاعت و قدرت امام من

یا ایها العزیز، عزیز خدا "حسن"

دست کریم تو چقدر بی نظیر بود دنبال مردمان غریب و فقیر بود
با دست خالی یک نفر از پیش تو نرفت از بس که خیر مرحمت تو کثیر بود
یک بار هم خودت به غذا لب نمیزدی اما تمام شهر ز دست تو سیر بود

لحن صدای تو همه را جذب کرده بود از بسکه طرز صحبت تو دلپذیر بود
از بردباری ات چه بگویم که دشمنت حتی از این صبوری تو سر به زیر بود

ای انتهای جود و کرم ای امام من

یا ایها العزیز، عزیز خدا "حسن"

خورشید را جمال تو بیکار می‌کند مهتاب بی تو میل شب تار می‌کند
تو آمدی و روزه خود را علی فقط با بوسه بر لبان تو افطار می‌کند
تو هستی آن کریم که اموال خویش را هر سال با رضای خود ایثار می‌کند
من از تبار میثم تمارم، عاقبت عشقت حواله‌ام به سر دار می‌کند
این خصلت تو که به گدا رحم می‌کنی گاهی فقیر را چه طلب کار می‌کند

لطف تو هست شامل حال امام من

یا ایها العزیز، عزیز خدا "حسن"

شهر مدینه از قدم تو منور است زیبایی تبسمت از جنس کوثر است
یک جلوه از نگاه تو یعنی خود بهشت حتی بهشت هم ز نسیمت معطر است
قدری قدم بزن سر این کوچه و ببین دنبال تو فرشته پی بال و شهپر است
روی خشت مکارم الاخلاق دین ماست با خلق و خوی تو شده کافر خدا پرست
با یاد قبر خاکی و بی زائرت ببین چشمان عاشقان و مریدان تو تر است

ای غصه‌دار کوچه و سیلی امام من

یا ایها العزیز عزیز خدا "حسن"

شاعر: محمد فردوسی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلان فعلن

می‌نویسم جگر حیدر و زهرا آمد آفتاب سحر حیدر و زهرا آمد
جلوهای از هنر حیدر و زهرا آمد **اولین گل پسر حیدر و زهرا آمد^۱**

نیمه ماه خدا، قرص قمر پیدا شد

روزه‌ام با رطب نام «حسن جان» وا شد

چه جلال و جبروتی چه جمالی دارد گوشه لعل لبش وه که چه خالی دارد

برترین سید دنیاست چه شالی دارد زینت دوش نبی سیر کمالی دارد

مادرش فاطمه با خنده او می‌خندد

دور بازوش علی حرز نجف می‌خندد

کوری چشم حسودان چقدر ماه شده یوسف از دیدن او معتکف چاه شده

نقش انگشتی اش «عزة لله» شده منکر صلح حسن کافر و گمراه شده

تیغ صلحش همه را از نفس انداخته است

پسر عاص چنین قافیه را باخته است

عاشق از جلوه معشوق سخن می‌گوید از می و بوسه به پیمان زدن می‌گوید

یک نفر وقت مناجات به من می‌گوید: نیمه شب هرکه «الهی به حسن» می‌گوید

از دل عرش به او فاطمه گوید «جانم»

شب وصل است و الهی به حسن می‌خوانم

دست خالی نرود هرکه به او رو بزند نشده سائل او پرسه به هر کو بزند

پیش او حاتم طایی است که زانو بزند یا حسن گوید و پیوسته دم از او بزند

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی یا معنایی در مصرع دوم بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

می‌نشانند همه را بر سر یک خوان نعیم

چه می‌آید به حسن لفظ کریم بن کریم

در حدیث آمده که (عقل مجسم) حسن است نوّه ارشد پیغمبر اکرم حسن است

بازدم نام حسین بن علی، دم حسن است حیدر بی مثل خط مقدم حسن است

مجتبی در همه جا بازوی تدبیر علیست

مرتضی شیر خداوند و حسن شیر علیست

بانی جنگ جمل داشت تماشا می‌کرد تیغ در دست حسن حل معما می‌کرد

رجز حیدری اش بود که غوغا می‌کرد روی لب‌های علی خنده شکوفا می‌کرد

ناگهان از وسط معرکه این صوت آمد

سر بدزدید... حسن نه... ملک الموت آمد

به علی رفته که تیغ سخنش برنده است مثل زهرا چقدر خطبه او کوبنده است

این که در جنگ جمل زلزله‌ای افکنده است به گمانم دو سه تا قلعه خیبر کنده است

رجزش ولوله‌ای در دل صحرا انداخت

نیزه او شتر سرخ جمل را انداخت

عشق تو عاشق بی‌تاب عمل می‌آرد قمر روی تو مهتاب عمل می‌آرد

خم ابروی تو محراب عمل می‌آرد خاک پای تو زر ناب عمل می‌آرد

روزها ذکر من این است و همه شب سخنم

شیعه حیدر و مدیون امام حسنم

هرچه داری بده در راه خدا می‌خواهم در مناجات سحر از تو تو را می‌خواهم

بیشتر از همه توفیق غلامی خواهم از شما یک سفر کرب و بلا می‌خواهم

گنبدی را به روی صحن و سرایت بزнім

دو سه تا پنجره فولاد برایت بزнім

شاعر: علیرضا خاکساری قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

بر طالع من حک شده دیوانه بودن با عقل و جمع عاقلان بیگانه بودن
 قسمت نشد که پای تو آتش بگیرم توفیق می‌خواهد مگر پروانه بودن؟
 لقمه دهانم می‌گذاری و می‌ارزد **تا به ابد دلدادۀ این خانه بودن^۱**
 حالا که تو مال منی معنا ندارد دنبال مال و شهرت و کاشانه بودن
 من یا کریمی گرم ذکر یا کریمم سیرم از این در بند آب و دانه بودن
 اصلا معطل کن مرا که دلنشین است چشم انتظار روزی ماهانه بودن

امشب به یمن مقدم خود ای نگارم

اصلا مرا گردن بزن، حرفی ندارم

تو آمدی معنا ببخشی لفظ یل را **صید خودت کردی امام من غزل را**
 تو مغز بادام رسول الله هستی تو آمدی رونق دهی ضرب المثل را
 گرم طوافت دیده‌ام ماه مدینه! خورشید را زهره و ناهید و زحل را
 تفسیر کن تا قسمتی شام ابد را تعریف کن سربسته هم صبح ازل را
 ای حیدر ثانی به تیغ تو سپردند نابودی فتنه گر جنگ جمل را
 هر که به تو ایمان ندارد در حضورش باید بخوانم آیه "بَلْ هُمْ أَضَلُّ" را
 تا پای تو یک روز خونم را بریزند دارم به لب "الموت احلی من عسل" را

^۱ . ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل **عدم رعایت توصیه‌های مراجع و علما؛** پیشنهاد می‌کنیم به منظور رعایت توصیه‌های مراجع، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

لقمه دهانم می‌گذاری و می‌ارزد **تا به ابد کلب در این خانه بودن**

تو آمدی معنا ببخشی لفظ یل را **صید خودت کردی غزال من غزل را**

یک شهر مشتاق رهایی داری آقا

قطعا که یک دنیا فدایی داری آقا

از خواب غفلت شهر را بیدار کردی	وقتی مسیر عشق را هموار کردی
من روزه را با یا حسن افطار کردم	با مقدمت این ماه را پر بار کردی
با سفره ای که در مدینه پهن کردی	امثال حاتم را دگر بیکار کردی
نان شبت را به گدای شهر دادی	مانند زهرا مادرت رفتار کردی
دار و ندار زندگی ات را سه دفعه	با شوق در راه خدا ایثار کردی
تو مرتضای دومی در زهد و تقوا	هر روز را با نان جو افطار کردی
در را که به روی فقیرانت نبستی	با روی باز از سائل ات دیدار کردی
جیب مرا پُر کردی از درهم نه یکبار	این لطف را در حق من تکرار کردی

از این همه الطاف تو ممنونم آقا

من آبرویم را به تو مدیونم آقا

با هر نگاه از آجر ما نان بسازی	در کوچه خود خیمه الاحسان بسازی
آن قدر می بخشی که با دست کریمت	از سائل درمانده یک سلطان بسازی
تو کعبه لطفی اگر خلوت بمانی	با دست پُر مهر خودت مهمان بسازی
کافی ست که از خانه پا بیرون گذاری	از خاک کوچه لؤلؤ و مرجان بسازی
دور از تصور نیست آقا جان شبی هم	از من فواد و دعبل و عمان بسازی
ترفند تو این است که ساکت بمانی	تا با هنرمندی خود جریان بسازی
تو مهربانی را بیاموزی به عالم	با طعنه و دشنام این و آن بسازی
کم مانده که با یک نگاه فوق العاده	از مرد شامی میثم و سلمان بسازی

سلمان که "منا" شدرها از هرچه "من" شد

یک پنجم از عمرش را عبدالحسن شد

ای آسمانی رزق امروز زمینی	مثل علی دست خدا در آستینی
عباس، علی اکبر، محمد، عون، قاسم	الحق و الانصاف لشکر آفرینی
هرکه ذلالت خوانده بی شک خود ذلیل است	مولا عزیزی و مُعِزُّ الْمُؤْمِنِی
من که زبانم بند آمد از شکوهت	حرفی بزن با من به لحن دلنشینی
من که خبر دارم دو دفعه صبح و مغرب	نزد جزامی های شهرت می نشینی
من به تو رو می آورم فردای محشر	تو بهترین مصداق از حبل المتینی
یکبار از نزد تو ناراضی نرفتم	از بسکه آقا مهربان و نکته بینی

عبد تو هستم بیم فردایی ندارم

من که به خوبی تو آقای ندارم

از تو نوشتن از تو گفتن کار من نیست	بدبخت هرکس که برایت سینه زن نیست
صبر و سکوت و صلحات آقا مصلحت بود	ورنه شبیه تو کسی که صف شکن نیست
باید زره بر تن کنی وقت نمازت	این دشمن بزدل حریف تن به تن نیست
قافیه ام تکراری است اما می ارزد	اصلا کسی به خوبی آقای من نیست
"این الحسن" سر میدهد خاک یمن هم	این ناله های آتشین که از قرن نیست
با نام تو روحانی اینجا جلوه کردند	هرکس که نامش شد حسن حتماً حسن نیست

بشکن تمام قفل ها را ناز شصت

داری کلید باب جنت را به دستت

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: مسمط

شاعر: غلامرضا سازگار

امشب ز لب ماه خدا خنده بر آمد کز خانه خورشید ولایت قمر آمد
یا از دل دریای نبوت گهر آمد یا مهر فروزنده به بام سحر آمد
پیغمبر و زهرا و علی را پسر آمد
در ماه خدا؛ ماه خدا جلوه گر آمد
هم آینه حُسن خداوند جمالش هم خُلق و خصال نبوی خُلق و خصالش
هم پیر خرد آمده مبهوت جلالش هم عقل ملک آمده حیران کمالش
هم مفتخر از او شده پیغمبر و آلش
هم او ز نبی و ز علی مفتخر آمد
در گلشن دین باغ گل یاسمنش بین در لعل لب بسته عقیق یمنش بین
شادابی جان را ز گلستان تنش بین آیات خدا در لب شکر شکنش بین
آینه شو و حُسن حُسن در حَسَنش بین
گوئی به جهان باز رسول دگر آمد
ای ختم رُسل بوسه بزن بر سر و رویش ای شیر خدا عطر جنان جوی ز بویش
ای عصمت حق شانه بزن شانه به مویش ای مهر، ستان وام ز رخسار نکویش
ای ماه ببر سجده به خاک سر کویش
رَشگ ملک است این که به شکل بشر آمد
در شب نفس صبحدم عید ببینید در ماه خدا صورت خورشید ببینید
روئی که نبی دید و علی دید ببینید حُسنی که ورا فاطمه بوسید ببینید
رخسار خداوند درخشید ببینید
کز وصف من و مدح شما خوبتر آمد

با طلعت او ماه خریدار ندارد مهر است کم از ذره و مقدار ندارد
 بی یار بود هر که چو او یار ندارد بر دشمن او نخل عمل بار ندارد
 گر بار دهد بار به جز نار ندارد
 مهرش ثمر جنت و بغضش شرر آمد

ای حُسن حَسَن در حسنت حُسن خدایی ای صورت زیبایی هستیت فدایی
 عالم به سر کوی تو مشغول گدایی با مهر تو جان کرده ز تن میل جدایی
 از آینه دل تو کنی زنگ زدائی
 شادی شب میلاد تو باز از سفر آمد

ای باغ گل یاسمن آل محمد ای قرص مه انجمن آل محمد
 اوصاف تو روح سخن آل محمد گفتار تو نقل دهن آل محمد
 ای حُسن خدا ای حَسَن آل محمد
 روح تو در آینه حق جلوه گر آمد

لطف تو خدایی و گدای تو کرامت در سایه سرو قدت افتاده قیامت
 دل آمده و جُسته به کوی تو اقامت نازد به تو توحید و کند فخر امامت
 از صبر تو دین نبوی یافت سلامت
 با صلح تو از راه سپاه ظفر آمد

نور ابد و جلوه حُسن ازل از تو است مقبولى طاعات و جزای عمل از تو است
 تو طوری و انوار خدا مشتعل از تو است رسوایی و نابودی خصم دغل از تو است
 پیروزی اسلام به جنگ جمل از تو است
 حقّا که علی چون تو پسر را پدر آمد

ای صحن بقیع تو چراغ ره انجم وی مهر رخت بوسه گه جدّ و آب و أم
 بر فاطمه مانند نبی کرده تکلم اول پسر شیر خدا حجّت دوم

در پاسخ دشنام به لبهات تبسم

از خلق تو گلزار صفا بارور آمد

تو شمع شب تار بقیع دل مایی هر جا که کنی جلوه، گل محفل مایی

گر بحر بلا موج زند ساحل مایی و نخل عمل بار دهد حاصل مایی

ما خواب و تو مهمان دل غافل مایی

ویرانه دل از تو بهشت دگر آمد

جبرئیل شراب از لب شیرین تو نوشد کوثر به همه وسعتش از فیض تو جوشد

بی چاره کسی کز کرم ت چشم بیوشد دریاست دلی کز غم عشق تو خروشد

هر کس به کسی فخر و مباهاات فروشد

"میثم" به تولای شما مفتخر آمد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین رضایی

وی یک کرشمه در رخ تو دلبر بهشت

وی ماهتاب و شمس درخشان فر بهشت

ای گوشوار عرش حق و گوهر بهشت

ای شاه عشق و عاشقی ای سرور بهشت

سر خیل گلرخان تویی ای مهتر بهشت

ای جایگاه جود تو در بستر بهشت

بنشسته ام ز بهر گدایی در بهشت

بال و پریم بده ز پر شهپر بهشت

گویا که ساکنم به بر داور بهشت

ای روی گلغزار تو یاد آور بهشت

ای جلوه ای ز طلعت زیبای تو قمر

ای زینت سما و سمک، لوح و والقلم

ای معنی کرم، کرم حق، کریم دین

ای صد هزار یوسف مصری به سجده ات

من ساکنم به کنج شبستان بخششت

امشب منم گدا و تویی منشأ کرم

چون مرغی شکسته پر و زخمی ام حسن

امشب شب ولادت و من مست و سر خوشم

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

امشب ای ماه الهی آفتاب آورده‌ای اختر تابان ز برج بوتراب آورده‌ای
 گلبن سبز ولایت را گلاب آورده‌ای یاکه از بحر نبوت دُر ناب آورده‌ای
 شادی و وجد و سرور بی حساب آورده‌ای پای تا سر احمد ختمی مآب آورده‌ای

کوثر طاهای دلت روشن تبارک زاده‌ای

این مبارک ماه را ماه مبارک زاده‌ای

ملک هستی غرق در انوار پا تا سر شده جلوه‌گر در ماه حق ماهی خدا منظر شده
 روشن از خورشید حُسنش چشم پیغمبر شده پای تاسر غرق شادی و شمع حیدر شده
 بر همه معلوم سرّ سوره کوثر شده یامحمد، یا محمد دخترت مادر شده

عزّت و مجد و جلال کبریایی را ببین

در گل روی حُسن حُسن خدایی را ببین

می‌توان دیدن جمال غیب را در این جمال می‌توان خواندن چو ذات بی‌مثالش بی‌مثال
 صاحبان عقل مات این جمال و این جلال عارفان دهر محو این صفات و این کمال
 کبریا وجه و علی آیین و احمد خطّ و خال کرده بیت وحی را یکباره غرق شور و حال

گاه حیدر داردش چون کعبه جان در بغل

گه محمد گیردش مانند قرآن در بغل

حُسن‌ها برگرد شمع عارضش پروانه‌ای خُلدها از بوستان طلعتش ریحانه‌ای
 حلم‌ها در پیش حلم حضرتش افسانه‌ای قدسیان در آستان قدس او بیگانه‌ای
 اختران هریک به بحر رحمتش دُر دانه‌ای آسمان از کوثر احسان او پیمانه‌ای

ماه کنعان ولایت یوسف زهراست این

اولین فرزند حیدر دومین مولا است این

دامن ماه صیام امشب دهد بوی حسن آسمان ها سجده آوردند در کوی حسن
 مهر، خود را کرده گم در پرتو روی حسن ماه، زیبایی گرفت از حسن دلجوی حسن
 سورۀ و اللیل، خود را بسته بر موی حسن آیۀ والشَّمس، گردیده ثناگوی حسن

ابر لطف و رحمتش بر خلق بارد بیشتر

آنچه خوبان سر به دارند او بدارد بیشتر

این کریم اهل بیت این مظهر لطف خداست این امام دوّم این اوّل عزیز مصطفاست
 این فروغ سوّم این چارم نفر ز اهل کساست این گرامی وارث صبر علی مرتضاست
 این به صلحش فُلك سرگردان دین را ناخداست این صراط الله اعظم این امام مجتباست

هم سپهری ها ز عیم اهل بیتش خوانده اند

هم زمینی ها کریم اهل بیتش خوانده اند

روح اهل خلد و ریحان بهشت است این پسر بلکه طاووس گلستان بهشت است این پسر
 سرو خوش رفتار بستان بهشت است این پسر جان آل الله و جانان بهشت است این پسر
 آفتاب صبح ایوان بهشت است این پسر سیّد جمع جوانان بهشت است این پسر

ای تمام شیعیان این است مولای شما

ای جوانان بهشت این است آقای شما

سرّ دشمن بر ملا گردید با صبر حسن جاودان دین خدا گردید با صبر حسن
 حق ز باطل تا جدا گردید با صبر حسن هستی دشمن فنا گردید با صبر حسن
 نهضت عترت به پا گردید با صبر حسن کربلا کرب و بلا گردید با صبر حسن

دین اسیر انزوا می شد اگر صلحش نبود

دست دشمن باز و می شد اگر صلحش نبود

ای خط و خالت همه آیت در آیت یاحسن ای سپهر وحی را شمس ولایت یا حسن
 ای کلامت خَلق را نور هدایت یا حسن ای خروشان بحر مَوّاج عنایت یا حسن
 ای یم جود، ای کریم بی نهایت یا حسن ای جهانانت جمله در ظلّ حمایت یاحسن

یا بن زهرا من نمی گویم ثنا گوی توأم

تو کریم عالمی من سائل کوی توأم

سینه های سوخته شمع شب تار توأند طایران عرش صبح و شام زوآر توأند^۱

عرشیان در عرش اعلا هم گرفتار توأند آسمان ها غرق در دریای انوار توأند

ماه رویان ذره ای از مهر رخسار توأند شهریاران برده های کوی و بازار توأند

مهر توهم بحر ماهم فلک ماهم نوح ماست

تربت بی زائرت بیت الحرام روح ماست

توز وصف عرشیان و فرشیان بالاتری نونبی راجان شیرین تو خدا را مظهری

تو کتاب الله روی سینه پیغمبری تو علی مرتضایی تو بتول اطهری

تو امام مجتبی چشم و چراغ حیدری تو کریم عترتی تو دست لطف داوری

جود سائل؛ عفو موهون و کرم مهمان توست

چشم میثم در دو دنیا بر تو واحسان توست

^۱. با توجه به اینکه شاید کلمه سدرۃ المنتهی در ذهن همه افراد نباشد پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

سینه های سوخته شمع شب تار توأند طایران سدره صبح و شام زوآر توأند

بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

ماه رویان ذره ای از مهر رخسار توأند شهریاران برده های کوه و بازار توأند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مهدی نظری

نذری کنید تا که دمی با خدا شویم
از این قفس که ساخته شیطان رها شویم
باری که روی دوش گرفتیم از گناه
روی زمین گذاشته و با صفا شویم
امشب شب در آمدن ماه فاطمه است
دیگر بس است باید از این خواب پا شویم
تا نیمه های ماه دگر صبر هم بس است
راهی بیت حضرت خیر النساء شویم
باید هزار سال عبادت کنیم تا
از سائلان واقعی مجتبی شویم
آقا عنایتی کن از این تن در آمده
قدری تو را صدا زده تا بی ریا شویم
قدری به ما نگاه کن آقا که تا ابد
گندم فروش صحن نگاه شما شویم
امشب به یمن آمدنت دست ما بده
آن باده ای که بر کرمتم مبتلا شویم

حُسنَت مرا مقیم سر دار می کند

امشب علی ز لعل تو افطار می کند

وقتی تو را ز عرش فراتر گذاشتند
یعنی به روی دست پیمبر گذاشتند
در راه تو تمام خلائق نشسته اند
دل برده ای که نام تو دلبر گذاشتند
ماهی نبود تا که در این ماه گل کند
این جا تو را به دامن مادر گذاشتند
خورشید را به امر خدا مثل هدیه ای
یک گوشه پیش هدیه حیدر گذاشتند
تا این که حاجت دل عالم روا شود
هفت آسمان به پای شما سر گذاشتند
امشب برای شادی زهرا و مرتضی
تاجی به روی فرق تو از زر گذاشتند
این افتخار ماست که با مقدم شما
ما را در آستان تو نوکر گذاشتند

با بودن تو فاطمه حس کرد مادر است

یعنی که اولین پسر چیز دیگر است

با مقدم تو دین خدا زنده می شود
 عیسی به ناز مقدم تو ناز می کند
 ماه مبارک است در این نیمه های شب
 امشب که فاطمه به تو لبخند می زند
 آقا خوش آمدی که در این لحظه های خوش
 امشب تو آمدی و نبی گفت با علی
 وقتی شروع نهضت ارباب با شماست
 ماه خدا کنار شما زنده می شود
 موسی که هیچ با تو عصا زنده می شود
 با مقدم تو حال دعا زنده می شود
 شهر مدینه غرق صفا زنده می شود
 سلول های مُرده ما زنده می شود
 یک ضلع از حدیث کسا زنده می شود
 با تو حسین و کرب و بلا زنده می شود

چشمان تو به چشم علی تا که وا شده

از آن به بعد نام شما مجتبی شده

شوری میان سینه من پا گرفته است
 مثل علی است با نمک است و خدایی است
 گویا دوباره موقع افطار آمده
 او که کریم خانه زهرا و حیدر است
 از سوی جنت آمده یا از سوی خدا
 معمار گاهواره او دست جبرئیل
 یوسف رسیده است به پایبوسی حسن
 با نور خود دل از همه دل ها ربوده است
 عشقی میان قلب و دلم جا گرفته است
 قنداقه ای که حضرت زهرا گرفته است
 با بوسه ای که از لبش آقا گرفته است
 رونق ز کار و بار مسیحا گرفته است
 دسته گلی که حضرت مولا گرفته است^۱
 یعنی که کار عشق چه بالا گرفته است!
 مجنون شده است و دامن لیلا گرفته است
 این ارث را ز امّ ابیها گرفته است

^۱. بیت زیر دارای ایراد روایی و مفهومی است لذا پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

دسته گلی که حضرت موسی گرفته است

از سوی جنت آمده یا از سوی خدا

انتساب موضوع ذکر شده در مصرع اول بیت زیر به هیچ وجه شایسته شأن حضرت زهرا نیست همانگونه که رهبر معظم انقلاب فرمودند شأن اهل بیت به نور ایمان آنها است نه چشم و قد و بالای زیبا، لذا بیت زیر تغییر داده شد

این ارث را ز امّ ابیها گرفته است

با چشم خود دل از همه دل ها ربوده است

ای برکت همیشه افطار ما حسن

خوش آمدی به خانه صدیقه یا حسن

از بس که مثل حضرت زهرا منور است مست اند اهل خانه به قدری معطر است
گفته نبی عقیقه کند زودتر علی آن قدر روی دلبر نوزاد محشر است
کی گفته است این که حسن مرد جنگ نیست؟ نیزه به دست حضرت فتاح خیبر است
گفتند نیست آشنا با فنون جنگ جنگ جمل رسید همه دیدند حیدر است
با ضربه اش چو ناقه فتنه نموده پی^۱ دیدند مستحق صد الله اکبر است

وقت نماز کننده شود از دل زمین بی خود نبوده است که او مست کوثر است
در حلو و در عبادت و در سجده های شب هم مثل مرتضی ست، هم چون پیمبر است

این را بدان کسی که به تن فخر می کند

محشر خدا به خلق حسن فخر می کند

مظلوم تر ز حیدر کرار یا حسن ای نیمه شب به دوش شما بار یا حسن
ای صاحب تمام مکاتب، امید دل استاد درس رزم علمدار یا حسن
ای قبله گاه خلق دو عالم بقیع تو ای از دل شکسته خبردار یا حسن
پیری زود رس ز چه آمد سراغ تو از غصه های کوچه عزادار یا حسن
ای زیر بار تهمت و دشنام بین شهر ای از تمام شهر طلب کار یا حسن
آقا شنیده ام که قدت را شکسته اند وقتی که سوخت آن در و دیوار یا حسن

آقا شب ولادت و روضه حلال کن

این روضه را زمینه عشق و وصال کن

۱. بیت زیر دارای ایراد روایی است زیرا شتر عایشه توسط امام حسن پی شد نه اینکه عایشه مستقیم لذا تغییر داده شد

با ضربه اش چو عایشه را زد به روی خاک دیدند مستحق صد الله اکبر است

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: حمید رمی

آماده شد سفره، کرم، خیل گداها می آید امشب واژه واژه رمز دریا
 مهمان ویژه آمده بر سفره ما مهمان نباشد میزبان عرش اعلا
 امشب صفا می بارد از دست کریمی
 باید بخوانم یا علی یا عظیمی
 می بارد از دست خدا باران رحمت آرام می آید صدای پای حیرت
 دنیا ندیده جلوه ای با این ابهت خورشید آورده ست دامن رسالت
 امشب خدا آقای دیگر آفریده ست
 یعنی که حیدر بهر حیدر آفریده ست
 امشب می و میخانه و پیمانه جور است امشب شراب عاشقان يك كاسه نور است
 امشب زمین و آسمان غرق سرور است چون کاروان یار در حال عبور است
 امشب دوباره حضرت موسی به نیل است
 سر دسته مستان امشب جبرئیل است
 پر شورتر از موج دریاهاست این عشق آرام تر از صحنه صحر است این عشق
 در امتداد ذکر یا زهر است این عشق بین تمام عشق ها آقاست این عشق
 این عشق، عشق مجتبی ماه زمین است
 آینه عشق امیرالمومنین است
 ای منتهای آرزوی دردمندان تنها کریم دست های مستمندان
 روشن ترین مهتاب قلب تار دوران باران ترین خورشید، ای هم پای باران
 بوی خوش هم صحبتی را از تو جویم
 وقتش رسیده با تو حرفم را بگویم
 آینه دار وجه ختم المرسلینی ماه سماواتی و خورشید زمینی

خیر الانامی تو، مُعَزُّ الْمُؤْمِنِی
 مجنون ترین لیلاى رَبِّ العالمینی
 در صحنه های عشق تنها تكَ سواری
 تو مثل مادر، مثل بابا؛ تا نداری
 تا آمدی شام علی رنگ سحر شد
 آغوش حیدر سجده گاه صد قمر شد
 تا عکس تو در قاب چشمش جلوه گر شد
 زهرا دگر مادر شد و حیدر پدر شد
 در بیستون عشق تا تکثیر گشتی
 با جمع زهرا و علی تعبیر گشتی
 بر روی دستان پیمبر جان گرفتی
 چون ابر بودی، رخصت باران گرفتی
 شأن نزول سوره انسان گرفتی
 تو زندگی از لَوْلُو و مرجان گرفتی
 تو اولین ایجاد يك وصل مطهر
 الحق که مروارید زهرایی و حیدر
 ناز نگاه مهربان تو چه زیباست
 جغرافیای چشم هایت رو به دریاست
 مهتاب از آیینه روی تو پیدااست
 لالایی خواب تو با ام ابیهاست
 ماهی، چه والایی، چه زیبایی حسن جان
 یوسف ترین فرزند زهرایی حسن جان
 من با گدایی تو آقا خو گرفتم
 بی آبرو بودم که رنگ و بو گرفتم
 با غصه هایم در بغل زانو گرفتم
 از شرم چشمان تو از تو رو گرفتم
 با این که بد بودم مرا کردی غلامت
 آقای بی مانند، قربان مرامت
 تنهاترین سردار غربت، من فدایت
 فخرم به عالم این بُود هستم گدایت
 شاهم زمانی که شوم خاك عبایت
 ای کاش می بودم و می مردم به پایت
 هر آن چه دارم از تو دارم، کم ندارم
 وقتی (اسیرت) می شوم، ماتم ندارم

شاعر: مجتبی روشن روان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

دیشب گذری کردم از کوچه میخانه
ساقی بلاجویان شاداب و لب خندان
من بودم و تنهایی در حلقه شیدایی
گفتا منشین خاموش در محفل ما رندان
سرمست بخوان یا هو جای نگرانی نیست
برخوایم و خواندم یا محسن و یا مجمل
هو هاتفی از یثرب می گفت دم مغرب
فرمود کسی مولا فرموده بفرمایید

دیدم همه مستان را دیوانه دیوانه
می داد به سرمستان پیمانه به پیمانه
دستی ز کرم آمد ناگاه روی شانه
برخیز غزل خوان شو مستانه مستانه
مولاست که می بخشد عیدانه شاهانه
ما را بنواز امشب ای لطف کریمانه!
افطار بفرمایید از سفره این خانه^۱
کردند همه طاعت فرمان ملوکانه

چه سفره رنگینی گسترده به ایوان بود

بسم الله هنگام، افطار؛ حسن جان بود

ای خال و خط و چشمت تصنیف دل آرای
هم قامت تو موزون هم صورت تو محشر
افلاک همی گردد گرد قد و بالایت
ای روزی هر روزم وابسته به دستانت
اول قمر طاهها اول پسر مولا
ای سفره گسترده وی رحمت بی پایان!
کو حاتم طایی تا، پیش تو زند زانو
ای جلم خداوندی اسطوره صبری تو

نامت حسن و حسنت سرچشمه زیبایی
پا تا سرت ای مولا! مجموعه غوغایی
رخسار جهان افروز گیسو شب یلدایی
ای کاش که رزقم را همواره بیفزایی
اول ثمر عشق صدیقه کبرایی
ما را بنواز امشب ای رأفت زهرایی
سالار کریمانی تو حاتم طاهایی
فرمانده بی لشکر سردار شکیبایی

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

رویای شب و روزم خورشید دل افروزم

عمری ست که با عشقت می‌سازم و می‌سوزم

ای نام گران قَدَرَت بسم الله قرآن‌ها وی جنبش لب‌هایت آرامش طوفان‌ها
هرکس غزلی خواند در مَدَحَت تو جانا **می‌بندد و می‌سوزد جز مدح تو دیوان‌ها^۱**

خورشیدی و چون خورشید سلطانی تو محرز ای سطره‌ات حاکم بر سلطه سلطان‌ها
ای میمنه هستی در میسره چشم‌ت وی هم چو علی فاتح در عرصه میدان‌ها
هم عرش تو را خواهد هم فرش تو را خواند پایی بزن ای عرشی! در گوشه ویران‌ها
لب‌واکن و لبیکی آهسته بگو آخر مُردند به عشق تو این پاره‌گریبان‌ها
در پاسخ این پرسش «الملكُ لمنَ ألیوم» رو سوی تو می‌چرخد انگشت سلیمان‌ها

فریاد زخم محشر از عمق دل مستم

از طایفه عشقم ... مجنون حسن هستم

امشب دل دیوانه بی تاب حسن گوید با دست تهی چشم پر آب حسن گوید
عشق تو خیالاتی کرده است مرا آقا هرشب دل آشفته در خواب حسن گوید
با رحمت و احسان چشمانِ پُر از خیرت این عاشق شیدا را دریاب...! حسن گوید
امشب همه ذرات هستی حسنی هستند خورشید، زُحل، ناهید، مهتاب حسن گوید
کی غلغله می‌افتد؟ در جان همه عالم... وقتی لب عطشان ارباب حسن گوید
ذرات به توصیف اوصاف تو مشغولند سجاده و تسبیح و محراب حسن گوید
ای محور بخشایش در ماه عنایت‌ها ماه رمضان ربُّ الارباب حسن گوید

ای احسن اسماءِ حُسنای خداوندی

در حُسن تو می‌بینم غوغای خداوندی

^۱. در بیت زیر قافیه که رکن اصلی شعر است رعایت نشده است لذا بیت زیر جهت رفع این نقیصه تغییر داده شد

هرکس غزلی خواند در مَدَحَت تو جانا **می‌بندد و می‌سوزد دیوان غزل‌ها را**

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: مثنی

شاعر: غلامرضا سازگار

همای جان من سوی مدینه پر زند امشب دلم در محفل قدوسیان ساغر زند امشب
گمانم ذات رب العالمین در این شب شیرین تبسم بر تبسم‌های پیغمبر زند امشب
سلام‌الله بر این لیلۀ قدری که زهرا را مبارک ماه در ماه مبارک سر زند امشب

محمد همچو باغ لاله از هم وا شده امشب

تعالی‌الله امیرالمؤمنین بابا شده امشب

شب است و نیمۀ ماه خدای داور است امشب شب عید حسن، میلاد سبط اکبر است امشب
تعالی‌الله ای سادات عالم چشمتان روشن که قرآن محمد روی دست کوثر است امشب
زیارتگاه پیغمبر بود آئینۀ رویش که بر آیات رخسارش نگاه حیدر است امشب

ز پا تا سر همه میراث ختم‌المرسلین برده

خدایی طلعتش دل از امیرالمؤمنین برده

تعالی‌الله بر جسمش؛ سلام‌الله بر جانش که می‌بوسد محمد لحظه لحظه همچو قرآنش
سلام آفتاب و آسمان و اختران او بر این ماهی که امشب فاطمه دارد به دامانش
از آن ترسم که گویم کفر و رنه فاش می‌گفتم که حتی از خدا دل می‌برد لب‌های خندانش

مبارک باد این مولود بر پروردگار او

الا ماه خدا امشب تو باش آئینه‌دار او

شب عید است ای یاران خبر سازید یاران را به فرق روزمداران ابر رحمت ریخت باران را
جمال بی‌مثال خویش را بگشوده بی‌پرده خدا در ماه روزه داد عیدی روزمداران را
امیرالمؤمنین در دست خود دسته‌گلی دارد که باید کرد قربانی به پایش گل‌عذاران را

حسن نامش حسن خَلَقش حسن خُلُقش حسن خویش

همانا حُسن نا محدود حق پیداست بر رویش

سحر با ما جمال حیّ سرمد را تماشا کن به خال و خط او قرآن احمد را تماشا کن
 به قرص آفتاب فاطمه بر شأنه حیدر در این ماه خدا ماه محمد را تماشا کن
 نه تنها در مدینه در تمام عالم هستی به یمن مقدمش خُلد مخلص را تماشا کن

تمام آفرینش مانده در حال سجود امشب

خدا هم جشن بگرفته است در ملک وجود امشب

الا ای روزمداران شافع فردایتان است این جمال بی‌مثال خالق یکتایتان است این
 هنیئالک مبارک باد، چشم جانتان روشن که جان جان عالم رهبر و مولایتان است این
 به پاخیزید و جان گیرید بر کف ای سحرخیزان فروغ دل، چراغ روشن شب هایتان است این

به شکر مقدمش با خنده باید ترک جان گفتن

نه ترک جان سزد با ترک جان ترک جهان گفتن

سلام الله بر صبر وی و صلح و قیام او سماواتی؛ زمینی هر دو تسلیم نظام او
 اگر فرمان آتش بس کند صادر؛ علی عینی وگر از جنگ گوید وحی حق باشد کلام او
 توان از قلعه خیبر کند در چون پدر آری همانا صلح او تیغی است برّان در نیام او

نشاید کرد انکار اقتدار و همت او را

که در جنگ جمل دیدیم عزم و قدرت او را

به هر عصر و زمان، تاریخ با ما این سخن دارد قیام کربلا خود ریشه از صلح حسن دارد
 حسن با صلح و صبر خود حمایت می‌کنندین را اگرچه همچو حیدر بازوی خیبر شکن دارد
 به صلح و صبر و عزم و همت ایثار او سوگند که شیعه هر چه دارد ز آن امام ممتحن دارد

همانا چشم او بگذشته و آینده را بیند

امامش خوانده پیغمبر چه برخیزد چه بنشیند

الا ای قبر بی‌شمع و چراغت کعبه دل‌ها مزار بی‌چراغت تا ابد خورشید محفل‌ها
 به قرآن می‌خورم سوگند کز اسلام و از قرآن تو با ایثار و صبر خود شدی حلال مشکل‌ها
 تو خوردی خون دل تادین و قرآن جاودان ماند ولی قدر تو را نشناختند افسوس! جاهل‌ها
 شهادت می‌دهم مولا! تو بر عالم امام استی

نه بر عالم، حسین بن علی را هم امام استی
 سلام انبیا بر اشک زواری بقیع تو دلم عمری است گردیده گرفتار بقیع تو
 به رضوان می‌فروشم ناز تا محشر اگر یک شب گذارم روی خود بر روی دیوار بقیع تو
 دری بگشا به رویم از کرم ای یوسف زهرا که همچون شمع سوزم در شب تار بقیع تو
 خوشا آن شب که می‌ثم همچو آه از سینه برخیزد
 سرشک خویش را بر خاک پای زائرت ریزد

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: شعرای مختلف

امروز که میلاد سعید حسن است دلشاد بتول و احمد و بوالحسن است
 گر دست به دست می‌پرندش چه عجب کاوّل گلِ نو شکفته این چمن است

***** سید رضا مؤید *****

امشب که ز شادی شده سرشار علی در آینه دیده روی دادار علی
 چیده ست گلِ بوسه ز لب‌های حسن یعنی به رُطب نموده افطار علی

***** محمد رستکار *****

برخیز که ماه انجمن پیدا شد سیمای امام مُمتَحَن پیدا شد
 در ماه خدا تجلّی حُسن خُدا در صورت و سیرت حَسَن پیدا شد

***** قاسم رسا *****

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

ماه من از پرده بیرون شو ببین ماه خدا را ماه عفو و ماه رحمت ماه تسبیح و دعا را
ماه توبه ماه بخشایش مه صدق و صفا را ماه میلاد حسن مرآت حسن کبریا را
نیمه ماه خدا ماه علی را جلوه گر بین

قرص خورشید محمد را در آغوش سحر بین

غنچه ای از گلبن قرآن و عترت وا شد امشب اشک شوق مصطفی در خنده اش پیدا شد امشب
روشن از دیدار رویش دیده زهرا شد امشب فاش گویم پور بوطالب علی بابا شد امشب
گشته بلبل جبرئیل و خانه وحی است گلشن

ای محمد ای علی ای فاطمه چشم تو روشن

بزم شادی هم زمین هم چرخ گردون آمد امشب روزه داران را بهین عیدی همایون آمد امشب
میهمانان خدا را بخت میمون آمد امشب ماه روی میزبان از پرده بیرون آمد امشب
دل نماز آورده بر محراب ابروی خم او

روزه سی روزه می گیرد بخیر مقدم او

آفتاب حسن حق تابنده هنگام سحر شد نیمه ماه خدا ماه محمد جلوه گر شد
مرتضی را چشم دل روشن برخسار پسر شد هم بشر هم بوالبشر را این پسر نیکو پدر شد
ظاهر از بین ولایت مظهر داور شد امشب

البشاره البشاره فاطمه مادر شد امشب

خیز و در آئینه جان عکس روی یار بنگر جلوه گر در خانه دل جلوه دلداری بنگر
وجه وجه الله بین؛ مهر رخ دادار بنگر در تلاقی دو دریا لؤلؤ شهوار بنگر

گوش شو تا بشنوی تبریک حی ذوالمنن را

چشم شو تا بنگری روی دل آرای حسن را

تا درخشان شد رخ رخشان تر از ماه تمامش گشت پروانه صفت در گرد ماه صیامش
 چون سراپا حسن دید آن طفل را جد کرامش بوسه زد بر روی زیبا و حسن بگذاشت نامش
 در مه مهمانی حق گشت ماهی اشکارا
 روشنی بخشید چشم میهمانان خدا را
 ای تولایت صفا بخش و شفا بخش دل من وی به مهرت دست حق آمیخته آب و گل من
 از نمکدان عطایت شورها در محفل من نیست غیر از مهر تو در مزرع دل حاصل من
 تا مگر روزی شوم از خیل زوار بقیعت
 یا شبی صورت نهم بر خاک دیوار بقیعت
 کاش می بودم نسیم و می گذشتم از کنارت کاش می بودم غبار و می نشستم بر مزارت
 کاش بودم اشک و می گشتم ز هرچشمی نثارت کاش بودم شمع بزم عاشق شب زنده دارت
 مرغ جان از لانه جسم همی گیرد سراغت
 روشنی گیرد دلم از قبربی شمع و چراغت
 آنکه در ماه خدا شد ماه بی همتا توئی تو آنکه بر دوش رسول الله دارد جا توئی تو
 آنکه بخشیده است جان بر پیکر تقوا توئی تو آنکه بر بوده دل از صاحب دلان یکجا توئی تو
 آنکه سر بسپرده بر آئین فرمانت منم من
 و آنکه بین دوستان گشته ثنا خوانت منم من
 ای شکست خصم دین در شیوه صلح تو پیدا دوست از صبرت به حیرت، دشمن از صلح تو رسوا
 صبر کردی تا شود برنامه اسلام اجراء صلح کردی تا قیام کربلا گردید بر پا
 صلح و صبرت بود دام دیگری بر خصم غافل
 ورنه هرگز آشتی با هم ندارد حق و باطل
 توهمان مردی که در جنگ جمل شمشیر بستی چون علی درحین چالاکي به صدر زین نشستی

قلب لشکر را دریدی پشت دشمن را شکستی رشته جان یلان را بی امان از هم گسستی
 مرا باور نیاید دست روی هم گذاری
 خواستی با پا گلوی کفر را در هم فشاری
 تو ولی حق و حق خوانده بر هستی امامت ثبت شد پیروزی اسلام در صلح و قیامت
 وحی منزل هست مانند کلام الله پیامت می نباید بُرد جز با عزّت و تمجید نامت
 "میثم" این الهام را از آیه قرآن گرفته
 با تولای تو در دل پرتو ایمان گرفته

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی چراغ زاده

دلم از وحی نگاه تو مسلمان شده است	خم ابروی شما آیه قرآن شده است
من غزل از تو نگویم که کمیتم لنگ است	از کرامات تو دعبل شدن آسان شده است
تار گیسوی تو مانند ضریحی تا اوج	که شفا خانه دل‌های پریشان شده است
اسم اعظم که بر انگشتی ات هست نگین	هر که آموخته یکباره سلیمان شده است
پس کرامات تو تا هست چه غم وقتی که	کافری از سر لطف تو مسلمان شده است
من که یک عمر مسلمان تو هستم دیگر	عجبی نیست بگویند که سلمان شده است
یک نفر آمده اینجا به امید کرم	یک نفر آمده و دست به دامن شده است
پدرت گفت بیاییم در خانه تان	سائل این بار سفارش شده مهمان شده است
من چرا سائل این در نشوم وقتی که	مهر تو شامل سگهای بیابان شده است
ما همه ریزه خور ایل و تبارت هستیم	لاجرم روزی ما سفره خوبان شده است
این فقط گوشه‌ای از مهر دوچشمان شماست	سید ری هم اگر راهی ایران شده است

شاعر: مجتبی شکریان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فعولن فعولن فعولن

رها کردم از سینه ام آه را	صدا کردم آن یار دلخواه را
میان بساط دل خسته ام	فقط دارم این آه کوتاه را
به دادم برس ای امید دلم	نشانم بده جاده و راه را
من این راه ها را بلد نیستم	هدایت کن این عبد گمراه را
برای اجابت خدا داده است	به من وعده نیمه ماه را

خدا گفته در نیمه ماه من

بیا تا در بارگاه حسن

بیا در مدینه صفا را ببین	در خانه مرتضی را ببین
در آغوش پر مهر خیر النسا	تجلی نور خدا را ببین
در این کوچه عشق چشمی گشا	غریبه بین آشنا را ببین
در این کوچه تقوا ملاک است و بس	پس ادغام شاه و گدا را ببین
به عشق نگاهی به روی حسن	بیا و صف انبیا را ببین

همه بر در مجتبی روزدند

بزرگان در این خانه زانو زدند

به لبخند تو می دمد آفتاب	بتاب از مدینه به عالم بتاب
مدینه پر است از حسود و بخیل	مبادا که برداری از رخ نقاب
صدایت قرار دل فاطمه	نگاهت صفای دل بوتراب
دعا کن برایم عزیز علی	دعا بر زمین خورده دارد ثواب
دعا کن امام زمانم مرا	برای سپاهش کند انتخاب
برای ظهورش امام زمان	به روی دعای تو کرده حساب

تو را هر زمانی صدا کرده ام جواب مرا داده ای با شتاب
 به روز قیامت محبان تو ندارند با تو کمی اضطراب
 خدا گر سوالی از آنها کند خودت میدهی جای آنها جواب
 در آن روز چشم من و یاری ات
 فدای تو و آن هواداری ات

دلم پر زده روی بام حسن به من خورده بویی ز جام حسن
 سلامی به او دادم و مانده ام به عشق جواب سلام حسن
 پیمبر علی فاطمه گفته اند به ما واجب است احترام حسن
 از آن دم که از مادرش شیر خورد پر از حلم گردیده کام حسن
 میان اسامی اهل کرم فقط می شناسیم نام حسن
 من و یک نگاه کریمانه ات
 پناهم بده گوشه خانه ات

تو هستی امید گنهکارها تویی راه حل گرفتارها
 تویی محرم رازهای علی علی با تو می گفت اسرارها
 تو هستی صفای سحرهای ما تویی طعم هنگام افطارها
 به جز خوبی از تو ندیدند هیچ تو را گر چه دادند آزارها
 به یاد غریبی تو روز و شب به خود گفته ام جمله ای بارها
 "اگر در غم مجتبی بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی"

به هر جا که نامت علم می شود حسینیه ای محترم می شود
 کسی که نرفته است راه تو را دو پایش قیامت قلم می شود
 به راه خدا گر تویی دستگیر وصال خدا یک قدم می شود

من از قبر تو کرده ام این سوال مگر کعبه هم بی حرم می شود
 به ماها رسیده است احسان تو حسن جان محبت سرم می شود
 من از کودکی نه، که روز ازل
 ز دست کریم تو خوردم عسل
 علی داشت دائم هوای تو را نبی خوانده صد جا ثنای تو را
 به دست تو گلبوسه داده حسین و عباس بوسیده پای تو را
 اگر تو نبودی کنار علی کسی پر نمی کرد جای تو را
 خودت دعوتم کرده ای آدم که امشب بگیرم عبای تو را
 ولی من کجا و نگاه کریم؟ لیاقت ندارم عطای تو را
 همین بس مرا ای شه خونجگر
 معطل نکردی مرا پشت در

شاعر: شعرای مختلف قالب شعر: رباعی وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

موجیم که بر ساحل غم می تازیم چون قطره به دریای کرم می نازیم
 در صحن بقیع اگر شبی قسمت شد بی وقفه برای تو حرم می سازیم

***** مهدی عبدالهی *****

تابیدن انوار جلی دیدن داشت روئیدن حُسن ازلی دیدن داشت
 آن لحظه که فاطمه به طفلش خندید لبخند محمد و علی دیدن داشت

***** میثم مومنی نژاد *****

ای مظهر صبر و حلم و ایمان و صفات در روز جزا شفیع اندر عرصات
 از صبح ازل تا به ابد بی کم و کاست بر تربت بی شمع و چراغت صلوات

***** سید مهدی حجازی *****

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: یوسف رحیمی

ای وسعت بهاری بی انتهای سبز	مرد غریب شهر ولی آشنای سبز
روح اجابت است به دست تو بسکه داشت	باغ دعای هر شب تو ربّناى سبز
هر شب مدینه بوی خدا داشت تا سحر	از عطر هر تلاوت تو با صدای سبز
سرسبزی بهشت خدا چیست؟ رشته‌ای	از بالهای آبیتان آن عبای سبز
از لطف اشکهای سحر غنچه داده است	در دامن قنوت شبم این دعای سبز
کی می شود که سایه کند بر مزار تو	یک گنبد طلائی و گلدسته‌های سبز
آن وقت تا قیام قیامت به لطف‌تان	داریم در بقیع تو یک کربلای سبز

یا می شود دلم گل و خشت حریم تو

یا می شود کبوتر تو، یا کریم تو

تو سرو قامتی، تو سراپا ملاحتی	آقا تو حُسن مطلقى و بی نهایتی
خاک زمین که عطر حضور تو را گرفت	از یاد رفت قصه یوسف به راحتی
یاد پیامبر به خدا زنده می شود	وقتی که گرم ذکر و دعا و عبادتی
حتماً برای خواهش دست نیازمند	دست تو داشت پاسخ سبز اجابتی
وقتی میان معركة شمشیر می کشی	تنها تویی که مرد نبرد و رشادتی
با تیغ ذوالفقار که در دستهای توست	بر پا شده به عرصه ی میدان قیامتی

بر دوش سیدالشهدا بود رایتت

عباس بود آینه دار شجاعتت

خورشید آسمانی ماه خدا حسن	همسایه قدیمی دنیای ما حسن
---------------------------	---------------------------

پرواز بالهای خیالی فهم ما کی می‌رسد به اوج مقام شما حسن
 روشن ترین تجسم آیات و سوره ها یاسین و قدر و کوثری و هل اُتی حسن
 صفین شاهد تو و شور و حماسه ات شیر دلیر بیشه شیر خدا حسن
 الله اکبر تو بلند است وقت رزم آیات فتح روز نبردی تو یا حسن
 صلح شکوهمند تو هرگز نداشته چیزی کم از قیامت کرب و بلا حسن

صلحت حماسه بود نه سازش که اینچنین

شد سربلند پرچم اسلام راستین

در خانه تو غیر کرامت مقیم نیست اینجا به غیر دست تو دستی رحیم نیست
 تو سفره دار هر شب شهر مدینه ای جز تو کسی که لایق لفظ کریم نیست
 از بسکه داشت دست شما روح عاطفه شد باورم که کودکی اینجا یتیم نیست
 جز سر زدن به خانه دلخستگان شهر کاری برای هر سحرت ای نسیم نیست
 اینجا که نیست گنبد و گلدسته ای بگو جایی برای پر زدن یا کریم نیست؟
 داغ ضریح و مرقد خاکیت ای غریب امروزی است غربت عهد قدیم نیست
 با این همه غریبی و دلتنگی ات بگو جایی برای اینکه فدایت شویم نیست؟

گل داشت باغ شانه تو از سخاوت

آقا زبانزد همه می‌شد کرامت

اینگونه در تجلی خورشید وار تو گم می‌شود ستاره دل در مدار تو
 روشن شده است وسعت هفت آسمان عشق از آفتاب روشن شمع مزار تو
 بوی بهشت، عطر پر و بال جبرئیل می‌آورد نسیم سحر از دیار تو

دل‌های ما زمینی و ناقابلند پس
یک آسمان درود الهی نثار تو
هر شب به یاد قبر تو پر می‌زند دلم
تا خلوت سحرگه آئینه زار تو
تا که شبی بیائی و بالی بیاوری
ماندیم مات و غمزده؛ چشم انتظار تو
بالی که آشنای تو باشد ابوتراب!
یا وقف صحن خاکی و پر از غبار تو
بالی که سمت تربت تو وا کنیم و بعد
باشیم تا همیشه فقط در کنار تو

با عطر یاس تربت تو گریه می‌کنیم

آنجا فقط به غربت تو گریه می‌کنیم

چشمی که در مصیبتان تر نمی‌شود
شایسته شفاعت حیدر نمی‌شود
چشم همیشه ابریتان یک دلیل داشت
هر ماتمی که ماتم مادر نمی‌شود
مرهم به زخمهای دل پُر شراره‌ات
جز خاک چادر و پر معجر نمی‌شود
یک عمر خون دل بخورد هم کسی دگر
والله از تو پاره جگرتر نمی‌شود
یک طشت لخته‌های جگر پاره‌های دل
از اینکه حال و روز تو بهتر نمی‌شود
یک چیز خواستی تو از این قوم پُر فریب
گفتند نه کنار پیمبر نمی‌شود
گل کرد بر جنازه تو زخم سرخ تیر
هرگز گلی شبیه تو پرپر نمی‌شود
پُر شد مدینه از تب داغ غمت ولی
با کربلا و کوفه برابر نمی‌شود
زینب کنار نیزه کشید آه سرد و گفت:
سالار من که یک تن بی سر نمی‌شود

دیگر تمام قامت زینب خمیده بود

از بسکه روی نیزه سر لاله دیده بود

شاعر: محمود ژولیده قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

امشب که شب اوج مناجات دل ماست این مسجد و محراب خرابات دل ماست
 با یار؛ شب وصل و ملاقات دل ماست بر مقدم دلدار مباحات دل ماست
 حیف است که دور از رخ جانانه بمیرم
 مگذار که پشت در میخانه بمیرم
 امشب که در میکه عشق تو باز است دست همه عشاق بسوی تو دراز است
 یا رب سببی ساز شب ماه حجاز است با حضرت معشوق شب راز و نیاز است
 وقت است که بر مقدم جانانه بمیرم
 مگذار که پشت در میخانه بمیرم
 یکروزه شده دلبر ما عید بگیرید از معرفتش هدیه جاوید بگیرید
 از دست حسین باده توحید بگیرید وز مادر او برگه تائید بگیرید
 اینجاست که واجب شده رندانه بمیرم
 مگذار که پشت در میخانه بمیرم
 با ماه خدا زمزمه یار بگیریم از کام حسن تا سحر افطار بگیریم
 هنگام سحر رخصت دیدار بگیریم^۱ آن روز که ما روزه علی وار بگیریم
 مجنون شده و با دل دیوانه بمیرم
 مگذار که پشت در میخانه بمیرم
 ما طاقت یک جلوه دلدار نداریم حیف است که ما دیده دیدار نداریم
 ظرفیت هم صحبتی یار نداریم با این همه با غیر حسن کار نداریم
 ای کاش که در عشق کریمانه بمیرم

^۱. در مصرع اول ابیات زیر قافیه شعر که رکن اصلی شعر است رعایت نشده لذا تغییر داده شد

هنگام سحر می طلبد سجده ی خونین آن روز که ما روزه علی وار بگیریم
 مأموریت حضرت موساست بهانه در خلقت خود بد تر از این بنده نداری

مگذار که پشت در میخانه بمیرم

بد مستی ما را مکن ابراز نگارا با مستی مستان بنما باز مدارا

تقصیر لب لعل نگار است خدا را خجالت زده کن مثل همیشه تو گدا را

موسی صفت از جلوۀ پیمانه بمیرم

مگذار که پشت در میخانه بمیرم

ای خوش سحری را که سر دار بمیرم منصورم و چون میثم تمّار بمیرم

در حال ثنا خوانی دلداری بمیرم سخت است که بیمار و گنهکار بمیرم

هر چند که یک گوشه غریبانه بمیرم

مگذار که پشت در میخانه بمیرم

آن بنده زشتم که خریدار ندارم برده نفروشد که بازار ندارم

از خدمت ارباب کرم عار ندارم در کوله به جز توشه ای از خار ندارم

خوب است که در کنج همین خانه بمیرم

مگذار که پشت در میخانه بمیرم

بد تر ز من ای خالق بخشنده نداری همچون من خود باخته شرمنده نداری

در دهر چو من بنده بازنده نداری در خلقت خود بد تر از این بنده نداری

بیمارم و در پای طبیبانه بمیرم

مگذار که پشت در میخانه بمیرم

عمریست که جان در غم جانانه بسوزد دل در غم یک دختر دردانه بسوزد

آن شمع که در گوشه ویرانه بسوزد از غربت او عمّه غریبانه بسوزد^۱

با دختر سلطان به عزا خانه بمیرم

مگذار که پشت در میخانه بمیرم

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

جایگزین بیت زیر کنید. آن شمع که در گوشه ویرانه بسوزد از غربت او غربت پروانه بسوزد

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

همدم یار شدن دیده تر میخواهد	پیر میخانه شدن اشک سحر میخواهد
عاشقی کار دل مصلحت اندیشان نیست	قدم اول این راه جگر میخواهد
بال و پرهای به دور و بر شمع ریخته گفت:	بشنود هرکه ز معشوق خبر میخواهد
هرکه عاشق شده خاکستر او بر باد است	عاشق از خویش کجا رد و اثر میخواهد
هنر آن نیست نسوزی به میان آتش	پیر زدن در وسط شعله هنر میخواهد
در ره عشق طلا کردن هر خاک سیاه	فقط از گوشه چشم تو نظر میخواهد
ظرف آلوده ما در خور صهبای تو نیست	این ترک خورده سبو رنگ دگر میخواهد
زدن سکه سلطانی عالم، تنها	یک سحر از سر کوی تو گذر میخواهد

تا زمانی که خدایی خدا پا بر جاست

پرچم حسن حسن در همه عالم بالاست

در کرمخانه حق سفره به نام حسن است	عرش تا فرش خدا رحمت عام حسن است
بی حرم شد که بدانند همه مادری است	ورنه در زاویه عرش مقام حسن است
بس که آقاست به دنبال گدا می گردد	ناز عشاق کشیدن ز مرام حسن است
دست ما نیست اگر سینه زن اربابیم	این مسلمانی ایران ز کلام حسن است
هرکه خونس حسنی شد ز خودی حرف شنید	غربت از روز ازل باده جام حسن است
حرم و نام و وجودش همه شد وقف حسین	هرحسینی که بر پاست خیام حسن است
او چهل سال بلا دید بماند اسلام	صبر شیرازه اصلی قیام حسن است

ما گدائیم ولی شاه کریمی داریم

هرچه داریم ز تو یار قدیمی داریم

تا خدا با همه حُسن خود املایت کرد
چون جلالت خود آیت عظمایت کرد
تا که در صورت تو عکس خودش را بکشد
همچونان روی نبی این همه زیباییت کرد
تا که قرص قمر ماه علی کامل شد
پرده برداشت ز رخسار و هویدایت کرد
تا ثمر داد نهالی که خدا کاشته بود
باهمه جلوه تو را شاخه طوبایت کرد
ریخت آب و سرمشک از کف هر ساقی رفت
بسکه مستانه و مبهوت تماشايت کرد
تا که اثبات شود بر همگان ابتر کیست
پسر ارشد صدیقه کبرایت کرد
تا شوی بعد علی میر بنی هاشمیان
صاحب صولت و شخصیت طاهایت کرد
بسکه ذات احدی خاطر لعلت میخواست
شیر نوش از جگر حضرت زهرايت کرد
با تو سرچشمه کوثر شده زهرا یاهو

کوری خصم تو؛ مادر شده زهرا یاهو^۱

انقطاع تو ز هر سوز و گدازت پیدا
فاطمی بودند از راز و نیازت پیدا^۲
سر سجاده تو گوشه‌ای از عرش خداست
سیر عرفانی‌ات از حال نمازت پیدا
هر که آمد به در خانه تو آقا شد
هرچه جود و کرم از سفره بازت پیدا
گریه دار است چرا زمزمه قرآنت
حزن زهرايت از صوت حجازت پیدا
آتشی بر جگرت مانده که پنهان کردی
ولی آثارش ازین سوز و گدازت پیدا
وارث پیر مناجاتی نخلستانی
این هم از ناله شبهای درازت پیدا
محرم مادری و از سر گیسوی سپید
درد پنهانی و یک گوشه رازت پیدا

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل عدم رعایت توصیه‌های مراجع و علما؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رعایت توصیه‌های مراجع و پرهیز از اختلاف افکنی، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

با تو سرچشمه کوثر شده زهرا یاهو کوری عایشه مادر شده زهرا یاهو

۲. بیت زیر بیشتر مدح شبیه به زم است و اینگونه سخن گفتن دوشان اهل بیت است لذا بیت زیر تغییر داده شد

انقطاع تو ز هر سوز و گدازت پیدا فاطمی بودند از عشوه و نازت پیدا

کاش مهمان تو و چشم پر آبت باشم

روضه خوان حرم و صحن خرابت باشم

روح تطهیر کجا و سوسه ناس کجا	دلبری پاک کجا خدعه خناس کجا
خون دلها وسط تشنه به هم می گفتند	جگری تشنه کجا سوده الماس کجا
در چهل غمی که جگرت را سوزاند	ضرب دیوار کجا برگ گل یاس کجا
خانه ای سوخته و دست ز کار افتاده	ورم دست کجا گردش دسداس کجا
ای کفن پاره شده علقمه جایث خالی	بوسه تیر کجا سینه عباس کجا ^۱
داغ عباس چه آورد سر اهل حرم	غارث خیمه کجا جوری اجناس کجا
چون دل سوخته و جگرم می سوزد	
تن و تابوت تو را تیر به هم می دوزد	

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: میلاد یعقوبی

ما را غلام کوی حسن آفریده اند	مبهوت و مات روی حسن آفریده اند
ما را پیاله نوش شرابش رقم زدند	مست از خم و سبوی حسن آفریده اند
خورشید را به این همه نقش و نگارها	از طلعت نکوی حسن آفریده اند
روشن ز نور روی مهش گشته روزها	شب را اسیر موی حسن آفریده اند
آری ز مقدمش همه جا بوی گل گرفت	گل را ز رنگ و بوی حسن آفریده اند
از انبیاء و اولیا همه را صف به صف ببین	مدهوش خلق و خوی حسن آفریده اند
میل نگاه هر چه گدایان شهر را	ولله سمت و سوی حسن آفریده اند

۱. با توجه به اینکه تیر به چشم حضرت عباس خوردن در هیچ کتاب معتبری نیامده است بیت زیر تغییر داده شد

بوسه تیر کجا دیده عباس کجا

ای کفن پاره شده علقمه جایث خالی

شاعر: محمدحسین رحیمیان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

نوکر حلقه به گوشیم و اسیر حسنیم گره کور نداریم فقیر حسنیم
 نسل در نسل همه خاک مسیر حسنیم کشته و مُردهٔ فرزند صغیر حسنیم
 پیرو راه حسینیم و پریشان حسن
 همه گویند به ما بی سر و سامان حسن
 در دل مادرمان فاطمه جایی داریم منصب نوکری شاه وفایی داریم
 از عنایات حسن نان و نوایی داریم خودمانیم چه روزی و بهایی داریم
 روی هر شاپرکی را به خدا کم کردیم
 رمضان تا رمضان دور حسن می گردیم
 حال دادند به ما باز چه بی اندازه تازه شد ماه خدا حال و هوایش تازه
 رمضان از قدمش گشت پر از آوازه شده استان کرم صاحب یک دروازه
 باز هم خیره کننده شده این شادی دل
 آمده روز شریف حسن آبادی دل
 دست و دل بازترین مرد در این دنیا اوست اولین معجزه فاطمه و مولا اوست
 دل پر از شوق گدایی است اگر آقا اوست بانی تا ابد خیریه زهرا اوست
 همهٔ فخر حسین است علمداری او
 الگوی حضرت عباس وفاداری او
 ارث پیغمبریش دلبری و آقایی است مثل بابا دل او قیمتی و زهرایی است
 قمر فاطمه و یوسف هر لیلایی است عاشقش هر که نشد عاقبتش رسوایی است
 دلبران روی زمین هر چه بگردند زیاد
 تا حسن هست نباید به کسی دل را داد

اوج آنجاست که کوبیده شده پرچم او باغ رضوان خدا گوشه ای از عالم او
 هر کسی مرد خدا هست شده آدم او هر دل بی سر و پای نشود محرم او
 عاشق معرفتش فاطمه و شاه حنین
 دست بر دامن او زینب و عباس و حسین
 کیست مانند حسن مومن و تسلیم خدا در دلش مثل علی نیست به جز بیم خدا
 ثروتش مثل خدیجه شده تقدیم خدا کافی دشمن او سوره تحریم خدا
 صلح او کنده ز جا پرچم شیطانی را
 حیدری گشت ز غوغای سکوتش دنیا
 هیچ مردی به جهان مثل حسن تنها نیست دیده ای نیست که از بی کسی اش دریا نیست
 شب عید است ولی دور و برش غوغا نیست حال پیغمبر و زهرا و علی طوفانی ست
 علت غربتش این است که سرباز علی است
 پهلوان جمل و یار سرافراز علی است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدحسن رستگار

گل با هزار ناز قدم بر چمن گذاشت بلبل بنای مستی در انجمن گذاشت
 جبریل ، شاد آمد و در دامن رسول قنடاقه ای لطیف تر از نسترن گذاشت
 برداشت ذره کمی از سرخی لبش آن را به روی سنگ عقیق یمن گذاشت
 تنها از اوست عطر دل انگیز چون اثر روی گلاب قمصر و مشک ختن گذاشت
 تفسیر آیه آیه کوثر سه حرف شد نام عزیز فاطمه اش را "حسن" گذاشت
 پروردگار ناز حسن را خرید و بعد دلهای شیعه را گرو پنج تن گذاشت

شاعر: مصطفی رب دوست قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

گفتند بی بدیلی و دیدیم برتری از هر چه گفته اند و شنیدیم بهتری
خُلق و جمال و خوی و خصال محمدیست آینه تمام نمای پیمبری
استاد رزم توست علی شاه لافتی آموزگار قاسم و عباس و اکبری
هم در زمان صلح، و هم روز جنگ و رزم^۱ در هر دو حال، باز امامی و رهبری
کوری چشم طایفه ابتر و حسود تو اولین پیاله صهبای کوثری

با دیدن تو چشم همه مات می شود
ز هرا پس از تو مادر سادات می شود

ما کیستیم سائل دست کریم تو ما کیستیم ریزه خوران قدیم تو
تو سفره دار سفره ماه ضیافتی ما میهمان دائم خوان نعیم تو
دشنام داده اند و تو اکرام کرده ای بی انتهاست رأفت قلب رحیم تو
تو سایه سر همه عالمی ولی بی زائر است و سایه ندارد حریم تو
حتی نوادگان تو صاحب حرم شدند جانم فدای حضرت عبدالعظیم تو

بر ما کرم نما که گدائیم، یا کریم
ما یا کریم بام شمائیم، یا کریم

تا آفتاب روز جمل آشکار شد تیغ حسن بُرنده تر از ذوالفقار شد
سربند یا علی به سرش بست مجتبی با ذکر فاطمه به روی زین سوار شد
فریاد زد اَنَابُنْ علی فاتح حنین فریاد یک سپاه، فرار الفرار شد

^۱ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

با هیبتی تمام به اسبش نهیب زد یک لشکر از یسار و یمین، تار و مار شد
 تیغی به دست و پای شتر زد که ناگهان فتنه گر جمل به زمین خورد و خوار شد
 فرزند آفتاب، بجز این نمی شود
 شاگرد بوتراب بجز این نمی شود
 ای آفتاب روشن شبهای فاطمه گیسو کمند خوش قد و بالای فاطمه
 تو آمدی و حیدر کرار شد پدر خنده نشست بر روی لبهای فاطمه
 دُرْدانه نبی، پسر ارشد علی عشق حسین، یوسف زیبای فاطمه
 ای همره همیشگی مادر و پدر^۱ تنها توئی، تو محرم غمهای فاطمه
 با ما بگو چه کرد عدو بین کوچه ها شیواترین جواب معمای فاطمه
 دستی میان کوچه غرور تو را شکست
 نامرد بی هوا زد و مادر زمین نشست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: یاسر مسافر

ای امتداد سوره کوثر خوش آمدی ای روشنای قلب پیمبر خوش آمدی
 آیینیه دار حضرت حیدر خوش آمدی کوری چشم دشمن ابتر خوش آمدی
 از مقدم تو فاطمه مادر خطاب شد
 لفظ ابوالحسن لقب و بوتراب شد
 پهن است ابتدای کوچه بساط گدائیم با تو به سر شده است غم بی نوائیم
 از برکت دعای شما من خدائیم با لطف توست اگر کربلائیم

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. **ای همره همیشگی مادرت، فقط** تنها توئی، تو محرم غمهای فاطمه

گیریم مرد شامی آمده اینجا نگاه کن
دست مرا بگیر مرا سر به راه کن
ما خانوادتاً همگی نوکر شما تو خانوادتاً، مسیحا، گره گشا
من با قبیلۀ ام، گدایان مجتبی تو با عشیره ات، عزیزان قلب ما
یا ایها الکریم بده روزی مرا
هرگز ندیده ایم که تو رد کنی گدا
یک روز می رسد حرمت را بنا کنیم با طرح و نقشه های حریم رضا کنیم
صحنۀ زُمرّد و گنبد طلا کنیم **بعدش نشستۀ در حرم تو صفا کنیم**^۱
در وصف و شرح حال تو این کامل است و بس
شاگرد مکتب تو ابوفاضل است و بس
مرد جمل دلاوریت حیرت آور است تکبیرهای حیدریت حیرت آور است
رزم آوری و برتریت حیرت آور است با یک سپاه برابریت حیرت آور است
ختم به خیر قائله فرما اراده کن
آن فتنه را بگیر و ز اشتر پیاده کن
روشن کن و بگو خواص را نفاق چیست؟ آقا بگو که بین گذر اتفاق چیست؟
آتش کشیدن دل یاس های باغ چیست؟ آقا بگو که درد کدام است و داغ چیست؟
ای کوه صبر، حضرت سردار بی سپاه
من آه می کشم ز غمت آه پشت آه

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به **وجود ایراد وزنی و سکت موجود** در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

بعدش نشستۀ در حریم شما و صفا کنیم

صحنۀ زُمرّد و گنبد طلا کنیم

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

حس خوبی ست که امشب به زبان آمده است در تن عاطفه ام، باز توان آمده است
 به چه فرخنده شبی و چه مبارک سحری که در آن عطر خوش خوش نفسان آمده است
 چه نشستی که در می‌کده ها باز شده آی مستان خدا پیر مغان آمده است
 بی نصیبم مگذارید ز جام کوثر حال که صحبت مستی به میان آمده است
 روزه داران شب پانزدهم مژده دهید نمک سفره ماه رمضان آمده است

سفره تکمیل شد و بزم خدا کامل گشت

سوره قدر شب پانزدهم نازل گشت

فصل تنهایی زهرا و علی سر شده است شب این شهر چنان روز منور شده است
 زودتر از همه مژده به پیمبر دادند نوه ات آمده و فاطمه مادر شده است
 نمک از روی تو می‌ریزد و خرمای لبت رطب سفره افطار پیمبر شده است
 طعم چشمان بهاری تو ای روح بهار میوه نوبر هر روزه حیدر شده است
 سفره ماه مبارک، برکت دارد، لیک با قدم های شما با برکت تر شده است

چه اسیر و چه فقیر و چه یتیم آمده اند

بر در خانه ارباب کریم آمده اند

پادشاهی تو و من نیز همان مسکینی که به جز عشق تو در سینه ندارد دینی
 قدمت بر سر چشمم اگر ای مرد کریم سحری هم به کنار دل من بنشینی
 مستجاب است دعای من آلوده اگر پای هر برگ دعا از تو بود، آمینی

به صف مشتریانت نظر اندازی، گر ته صف یوسف دل باخته را می بینی
کوه کن می شوم از شوق شکر خنده تو آب افتاده دهانم چه قدر شیرینی

ای که بر خیل جوانان بهشت آقایی

اولین سید آل علی و زهرایی

حسنی، چون که از احسان خدا بودی تو میوه عرشی پیغمبر ما بودی تو
لقب سبزترین نور برازنده توست قد یک عرش پر از عشق و صفا بودی تو
چند باری همه دارایی خود بخشیدی از ازل در کرم، انگشت نما بودی تو
شبی افطار بیا خانه ما مهمان باش چون که همسفره بزم فقرا بودی تو
اهل این خاک نبودی و نگفتی آخر مرد خاکی زمین اهل کجا بودی تو؟

ماورای همه افکار نگاه تو بود

آخر عرش خدا، اول راه تو بود

گاه سوگند خدا گشتی و انجیر شدی گاه با آیه طفلین تو تفسیر شدی
گاه با صلح زدی در دل دشمن، تنها گاه در جنگ جمل دست به شمشیر شدی
زانو از غم به بغل گیری و سر بر زانو به گمانم دگر از زندگیت سیر شدی
آه، آقای غریبم چه به روزت آمد چه شد آخر که تو در کودکیت پیر شدی؟

قاب شد در نگهت چهره یاس نیلی

زده چشمان تو را برق شدید سیلی

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسمط وزن شعر: متفاعِلن متفاعِلن متفاعِلن

رمضان بهشت خدا شده ز گل جمال تو یا حسن مه نیمه اختر کوچک و مه نو هلال تو یا حسن
 یم علم و حکمت و معرفت نمی از کمال تو یا حسن دل دشمنان تو را برد نبوی خصال تو یا حسن

صفحات و متن کتاب حق رخ و خط و خال تو یا حسن

به خدا رسیده ز بندگی طیران بال تو یا حسن

تو چراغ بزم وصال حق تو بهار خلد مخلصدی تو خدای حسن و ملاحتی تو یگانه عبد مؤیدی
 تو به جسم، جان کتاب حق؛ تو به روح، روح مجرّدی تو کمال کلّ کمال ها تو جمال خالق سرمدی

تو علی تو فاطمه تو حسن تو حسین یا که محمدی

که عیان جلالت پنج تن بُود از جلال تو یا حسن

تو محیط عالم حکمتی تو مه سپهر امامتی تو زمامدار مشیّتی تو امام صبر و شهامتی
 تو مه سپهر ولایتی تو تمام جود و کرامتی تو خدای را رخ و جلوه ای تو رسول را قد و قامتی

تو پناه خلق دو عالمی تو شفیع روز قیامتی

نه عجب که عفو بکند خدا، همه را به خال تو یا حسن

نه عجب که فخر بکند خدا، به ملک ز شوق عبادتت نه عجب که غنچه به صبحدم، شکفت به عرض ارادتت
 همه انبیا شده معترف به جلال و مجد و سیادتت ز طلوع صبح خجسته تر، شب جانفزای ولادتت

من و لطف وجود و عطای تو، که گَرَم بود همه عادتت

به عطا و حلم و کرم کسی، نَبُودَ مثال تو یا حسن

به تمام دین خدا قسم، که تمام دین خدا تویی به بهشت و ارض و سما قسم، که بهشت و ارض و سما تویی

به مقام و سعی و صفا قسم، که مقام و سعی و صفا تویی به قیام و صبر و رضا قسم، که قیام و صبر و رضا تویی

به دعا و روح دعا قسم که دعا و روح دعا تویی

شده اقتدار ستمگران، همه پایمال تو یا حسن

ولی خدا ثمر نبی، گهر علی دُر فاطمه نگهت مسیح و مسیح جان، نفست شفای دل همه

دهن تو چشمه معرفت، سخن تو آیت محکمه همه را به عشق تو های و هوی، همه را به ذکر تو زمزمه

به محبت تو مرا بود، ز شرار نار چه واهمه

که بهشت لطف خدا شده، دلم از خصال تو یا حسن

تو سجود من؛ تو رکوع من، تو سلام من تو نماز من تو مطاف من؛ تو طواف من، تو عراق من؛ تو حجاز من

تو شرار سوز و گداز من، تو بهار گلین راز من تو سرور من؛ تو نوای من؛ چه به سوز من؛ چه به ساز من

نبود قسم به ولایت، به گل بهشت نیاز من

اگرم به دست، جوانه ای رسد از نهال تو یا حسن

هله ای تکلم قدسیان، شب و روز ثقل روایت صفحات مصحف جان پر از، سُر لطیف حکایت

به محبتت به مودتت، به کرامتت به عنایتت که بود نگاه تو سلم، به چراغ راه هدایتت

به خدا قسم خجلم ز تو، که به ادعای ولایت

به زبان محب تو بوده ام، به عمل ملال تو یا حسن

منم آنکه با همه زشتیم، سر خود به خاک تو سوده ام چو دو چشم خویش گشوده ام، به محبت تو گشوده ام

دل خلق را به فضائل و به مناقب تو ربوده ام به علی قسم به نبی قسم، به خدا محب تو بوده ام

به ولای تو به ثنای تو، غزل و قصیده سروده ام

ز تو گفته ام ز تو خوانده ام به زبان حال تو یا حسن

شاعر: جواد حیدری

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

من و ماهی که سر تاسر خدایی است
 من و مهمانی قرآن و عترت
 نمی دانم چه کس کرده دعایم
 کنم تا اینکه جبران گذشته
 توکل بر خدا کردم که گفتند
 بیا امشب که عید مجتبایی است

خدا باب کرم را باز کرده

گنه بخشی ز نو آغاز کرده

خدا تفسیر کوثر کرده امشب
 به زهرا نام مادر را عطا کرد
 لقب بر یک زن پست و عقیمه
 برای شرح اسم یا کریمش
 حسن را سفره دار خانه خود
 عجب لطفی مقدر کرده امشب
 گلی تقدیم حیدر کرده امشب
 معین لفظ ابتر کرده امشب
 به دنیا لطف دیگر کرده امشب
 خدا تا روز محشر کرده امشب

حسن آمد خدا معروف گردید

به احسان و کرم موصوف گردید

حسن را باید از قرآن شناسیم
 حسن را باید از کوثر، نباء، نور
 حسن که سورة المومنون است
 حسن را وقت سفره پهن کردن
 حسن که در جمل حیدرترین است
 به بطن کشف و الرحمن شناسیم
 ز بسم الله تا پایان شناسیم
 امیر جنت و رضوان شناسیم
 که دارد دست پر احسان شناسیم
 چو رعد و برق بر عدوان شناسیم

حسن را زینب کبری شناسد

نبی و حیدر و زهرا شناسد

نبی گوید لب خندان حسن جان	زند بوسه بگوید جان حسن جان
به لبخندی ملیح و مادرانه	بگوید بانوی قرآن حسن جان
علی ما بین شکر حق تعالی	بگوید با دل شادان حسن جان
ملائک همراه جبریل گفتند	به قربان تو انس و جان حسن جان
شده تسبیح و ذکر ما توّلّا	چه در ظاهر چه در پنهان حسن جان

حسن جان ای حسن جان روزی ماست

که بین ذکرها این ذکر احلاست

حسن سبزی باغ مصطفی بود	که از ما قبل خلقت مجتبی بود
و ما ادرك ما ليله شنیدی؟	حسن قدر شب قدر خدا بود
سحر با مادرش میرفت سجده	همیشه محرم خیرالنسا بود
کنار مادر خود در مناجات	به هنگام قیامش روی پا بود
ورم میکرد پای أم زینب	حسن هم ناظر آن صحنه ها بود

حسن که کودگار دلبری بود

قسم بر روی ماهش مادری بود

حسن میخانه در میخانه دارد	دو صد مست به کف پیمانه دارد
همانکه هر کسی که شد حسینی	ز لطف او دل دیوانه دارد
خودش فرمود: زوار حسینم	بداند پهلوی من خانه دارد
کریمی که هنوز اندر مدینه	عطا بر هر گدا مردانه دارد
به شهر مادرش که بی مزار است	حرم دارد؟ نه یک ویرانه دارد

الهی مرقدش را ما بسازیم

که تا محشر بر این خدمت بنازیم

شاعر: محمدرضا شرافت قالب شعر: غزل مثنوی وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

با نیت نگاه تو آغاز می‌کنم	احساس خویش را به تو ابراز می‌کنم
شوقی درون سینه من جا گرفته است	حسی غریب در دل من پا گرفته است
حسی میان غربت و شادی و شوق و غم	حسی که گاه می‌چکد از چشم در حرم
ماه مبارک رمضان روی ماه توست	باید سرود شعر که مضمون نگاه توست
من زائر نگاه توأم از دیار دور	آن ذره‌ام که آمده تا پیشگاه نور
در نام تو چه حس غریبی نهفته است	در نام تو چه خاطره‌ها می‌شود مرور
آقا غریب هستی و وقت سرودنت	حسی غریب در دل من می‌کند ظهور
من هم غریب مثل تو یا ایها الغریب	من کی صبور مثل تو یا ایها الصبور
با تو چقدر ماهیتم فرق می‌کند	مانند ایستادن شب در حضور نور
در پیشگاه آینه مرد مقربی	تو بضعة الرسولی و ریحانة النبی
ای نور روشنای دل و خانه نبی	ای جایگاه عرشی تو شانه نبی
روح تو آسمان نه که هفت آسمان کم است	نور تو ابتدای جهان روح عالم است
از قلب تو ندیده‌ام آقا رحیم تر	از بخشش و کرامت دستت کریم تر
حاتم به دست بخشش تو بوسه‌ها زده است	نزد فقیر بر لب تو نه نیامده است
مضمون بی بدیل غزل‌ها تبسمت	می‌آورد به وجد غزل را تبسمت

غمگین ترین روایت دنیا است اشک تو	شیرین ترین حکایت دنیا تبسمت
در هر نگاه تو چقدر غم نشسته است	غم می چکد ز چشم تو اما تبسمت...
یک شهر پیش روی تو دشنام هم دهد	پاسخ نمی دهی تو مگر با تبسمت
شیرین تر است نزد فقیران کدامیک	خرمای دست بخشش تو یا تبسمت؟
سنگ صبور مامن غم ها و دردها	ای خانه ات پناه همه کوجه گرد ها
صلحت حماسه ای ست که با روضه توام است	صلحت چقدر آینه دار محرم است
باید شناخت صبر و شکیبایی تو را	باید گریست یک دهه تنهایی تو را
در لحظه لحظه زندگی تو غم است آه	غربت همیشه با دل تو توام است آه
هر لحظه ی تو بوده نشان از غریبیت	وای از غم دل تو امان از غریبیت
هر روز شهر بر غمت افزود وای من	دشنام بود و نام علی بود وای من
عمری غریب بوده ولی صبر کرده ای	مانند لحظه های علی صبر کرده ای
شیعه همیشه داشته داغی وسیع را	داغ وسیع غربت تلخ بقیع را
یک قطعه خاک وسعت یک غربت مدام	یک قطعه خاک مدفن چار آسمان امام
یک قطعه که شنیدن آن گریه آور است	آن قطعه ای که مدفن مخفی مادر است
شیعه همیشه داشته داغی وسیع را	داغ وسیع غربت تلخ بقیع را
در این هجوم درد و غم و داغ بی امان	صبری دهد خدا به دل صاحب الزمان

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: قاسم صرافان

در ساحل زیبای دو دریاست ظهورت
ای هر دو جهان مست تو و ساغر نورت
افطار علی بوسه‌ای از جام دو چشم‌ت
کوثر سر ذوق آمده از مستی و شورت
با پای پیاده نرو ای قبله! تو بنشین
تا کعبه سراسیمه بیاید به حضورت
در کوچه، دل مرده من منتظر توست
تا زنده شود رقص کنان، وقت عبورت
از دست تونان داشت عجب عطر عجیبی
این شعله عشق است مگر زیر تنورت
چون لوح و قلم مستم و صد بار نوشتم:

دل‌داده آقای جوانان به‌شتم^۱

دیدند جوان گشته و باز آمده حیدر
از میمنه تا میسره مبهوت تو لشکر
توفانی و چون برگ در اطراف مسیرت
از اهل جمل ریخته بر روی زمین سر
یک سوی تو ماه آمده یک سوی تو خورشید
به به! به شکوهت وسط این دو برادر
از آخر صف سر زده تیغ تو به اول
از اول صف کشته نگاه تو به آخر
راضی است علی پس همه اعمال دو عالم
با ضربت یوم الجملت گشته برابر
این نیز هم از برکت دست تو کریم است

در طعنه آن هر دل بی عشق سهیم است

این‌گونه اگر مست ترین مست جهانم
شور حسن ابن علی افتاده به جانم
جا نیست بنوشتم، به سرم باده بریزید
تا غرق شراب آیه تطهیر بخوانم

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل عدم رعایت توصیه‌های مراجع و علما؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رعایت توصیه‌های مراجع، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

افتادم از آن روی پر از نور به سجده بند آمد از آن زلفِ پُر از تاب؛ زبانم
خوب است پدر! با تو یتیمی، اگر امشب با دست کریمت بدهی لقمه نانم

ای ساقی افلاک که خاکی است مزارش

ای صاحب صحنی که شراب است غبارش

ای گوهر ظاهر شده از قلب دو دریا شاهین نشسته به سر شانه طاهها
ای شیر که جنگاوریت رفته به حیدر ای ماه که نازک دلیت رفته به زهرا
ای نیمه گم گشته ماه رمضان‌ها در روشنی ماه تمامت شده پیدا
از روز ازل نور تو در عرش خدا بود تا سیر بیایند ملائک به تماشا
آئینه ذاتی تو و معبود صفاتی گشتند به دور قد و بالای تو اسما

سلطان کرم نیست مگر نام تو، آخر

در کوچه فقری است؛ کجا پس بزند در

شاعر: محمد مهدی عبداللهی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

با چشم کریم تو، نشان داد کرم را زیبایی حُسن همه لوح و قلم را
در وسعت باران کرامات تو پیداست کرسی و فلک، دست تو دادند دلم را
در ماه خدا، مهر رخت جلوه گر آمد تا اینکه نشاندی به دل خاک، قدم را
عطر ملکوتی بقیع است که پیچید مدهوش کند تا که عرب یا که عجم را
تا ابر محبت به دل عاطفه گرم است از ما بپذیر، اصل کرم؛ این همه کم را
ای کاش برای تو سحرگاه همین ماه با صاحب آدینه، بسازیم حرم را

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: غزل وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فعلن

این حرفها حرف دل یک یا کریم است غصه نخور ای دل خدای ما کریم است
از مشکلات اقتصادی بیم مان نیست تا ذکر لب ها لا اله الا کریم است
هرکس پی رزقش به هر در میزند لیک روزی ما از روز اول با کریم است
آن که خدا ما را گدای او نوشته یک چشمه یک دریا نه یک دنیا کریم است
امشب شب تغییر در ضرب المثل هاست هر چه گدا کاهل بود آقا کریم است

آن کس که رزق عشق من را مینویسد

بر سینه ام نام حسن را می نویسد

چشم انتظار این سحر چشم سحر ها در جستجوی این قمر چشم قمرها
کوه نمک آمد بگو هرجا که رفتی شیرین تر از قند است اینگونه خبرها
مولا پدر شد مصطفی صاحب پسر شد پس خوش به حال این پسر با این پدرها
باید عقیقه کرد باید حرز انداخت باید بیوشانی رخس را از نظرها

مولای ما اسپند میسوزاند امشب

زهر را برایش چار قل میخواند امشب

آن حضرتی که عالمی در محضرش بود جن و ملک هر دم مرید منبرش بود^۱
العزّة لله این ذکر شریف نقش نگین حلقه ی انگشترش بود
پیش جذامی ها به رحمت می نشست و هم سفره با هر مستمند کشورش بود
هر روز میلرزید اگر بین وضویش از ترس قبر و خوف روز محشرش بود

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مغایرت با مضامین زیارت جامعه کبیره « وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَسَلَالَةُ النَّبِيِّينَ، وَصَفْوَةُ الْمُرْسَلِينَ » و عدم رعایت شأن انبیا؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و پیروی از فرامین و آموزه های ائمه، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

با اینکه رفته حج پیاده بیست باری

گوید چه گویم پیش حق از شرمساری

فرمایشات چون چراغ بین راه است	در پای درست هر که ننشیند تباه است
فرموده ای که دستگیری ار فقیران	محبوب تر از اعتکاف چند ماه است
فرموده ای که غفلت از یاد خداوند	از ریشه های اصلی نخل گناه است
فرموده ای هر کس که حسن خلق دارد	چون روزه دار دائم الذکر و صلاة است
هر کس که با نامحرمی خلوت نماید	مثل کسی باشد که پیش پرتگاه است

امشب به نام یاکریم العفو گوئیم

با یاعلی و یا عظیم العفو گوئیم

شاعر: وحید قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

سروده دل غزلی را به رنگ چشمانت	به رنگ آبی رنگین کمان رضوانت
در این سپیده دمان بهار پرور عشق	نشسته مرغ خیالم درون ایوانت
چه نغمه های لطیفی به گوش جانم خورد	ببین که بلبل طبعم شده غزل خوانت
ضریح دست کریمت به رنگ سبز سخا	هزار حاتم طایی فقیر احسانت
به این کویر نیازی که پیش راه شماست	دوباره جان بده با چند قطره بارانت
رسیده نیمه ماه ضیافت و همگی	به دور سفره فضلّت شدیم مهمانت
امیر کشور دل، پادشاه آینه ها	کنار کاخ تو جبریل گشته دربانّت
چقدر سجده به جا آوری! امام خشوع	خدای عزّ و جلّ گشته مات عرفانت
وضو گرفتی و از ترس حق تنت لرزید	هزار عابد و عارف شدند حیرانت
تمامی گره هایی که خورده در کارم	دوباره باز شود با نسیم دستانّت
غروب یاس کبود مدینه را دیدی	فدای موی سپید و دو چشم گریانّت

شاعر: اسماعیل شبرنگ قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

وقتی نظر به حاجت بسیار می کنیم تکیه به لطف حضرت دلدار می کنیم
تا که به دادمان برسد نسخه طیب خود را دوباره خسته و بیمار می کنیم
ویرانه ایم و با دمش آباد می شویم وقتی یقین به قدرت معمار می کنیم
او آمده به جود و کرم آبرو دهد مثل همه به رحمتش اقرار می کنیم
ماه خدا به نیمه رسید و دم اذان با ذکر سبز یا حسن افطار می کنیم

در این شب خجسته که بابا شده علی

عیدی ما رسیده ز دست خود علی

دریای التفات شما موج می زند رو به سواحل دل ما موج میزند
در بین ربنای سحرهای عاشقی بی وقفه " التماس دعا " موج میزند
نام تو را که می برم احساس می کنم لحظه به لحظه عطر خدا موج میزند
هرجا که میروم به تو برمیخورم...حسن اصلاً حضور تو همه جا موج میزند
حتماً برای دیدن فیض کرامت است.. اینجا اگر که خیل گدا موج میزند

دیگر نمیشود به غم و غصه دل اسیر

دست مرا بگیری اگر... ایها المُجیر

خورشید بی کرانه صبح ازل تویی یگه سوار عرصه علم و عمل تویی
در لحظه سرودن از "عین" و "شین" و "قاف" "واژه به واژه بانی شعر و غزل تویی
لب واکن و به تلخی دوران امان نده حالا که التماس لبان عسل تویی

از بس کریمی و به همه لطف میکنی آقا میان اهل کرم، بی بدل تویی
 هستی همیشه در همه جا یار مرتضی پرچم به دست جبهه سرخ جمل تویی
 ذکر لبان تو همه دم نام فاطمه
 هستی بزرگ و سید اولاد فاطمه

خاک مدینه مقبره ی جسم پرپرست جانم فدای خاک مزار مطهرت
 خواهد نشانمان بدهد غربت تو را خاکی اگر شده پر و بال کبوترت
 ما جان نثار غربت عظمای زینبیم دشمن کجا و مرقد زیبای خواهرت
 لطف تو دست خالی ما را گرفته است شد التماس و حاجت قلبی نوکرت
 از کنج آستان بقیع خودت، شبی ما را ببر به کربلای برادرت
 آقا بیا و دیده ی ما را جلا بده
 امشب به ما مجوز کربلا بده

بستم دخیل، حاجت خود را هنوز هم بر دامن کرامت تو شاه با کرم
 در هر امامزاده فقط گریه می کنم با یاد قبر خاکی تو، ماه بی حرم
 مانده به روی شانه زخمی صبر تو سنگینی کمرشکن کوه رنج و غم
 دستی رسید و غنچه عمر تو چیده شد وقتی که مانده بود به گلخانه یک قدم
 لرزید آسمان و زمین لحظه ای که تو در بین کوچه داد زدی: "وای مادرم"

زلف سیاه رنگ تو شد، یک شبه سپید

در بین کوچه های مدینه شدی شهید

شاعر: مهدی صفی یاری قالب شعر: غزل مثنوی وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

نیمه ماه رسید و قمری می آید	خبر آمد که مبارک سحری می آید
ماه در لاک خودش رفت و نیامد بیرون	تا شنید از خود او ماه تری می آید
رفت خورشید پی کار خودش تا گفتند	:صبح خورشید ز سمت دگری می آید
حاتم از فرط نداری به گدایی افتاد	تا شنید از همه بخشنده تری می آید
ای کرم زاده، کرم پیشه، کرم بن کریم	ای علی زاده از ریشه کریم بن کریم
ای حسن نام و حسن خلق و حسن جلوه حسن	کرده الطاف تو یک عمر به من جلوه حسن
همه را با کرم ات مست گدایی کردی	عبد بودی و خدا خواست خدایی کردی
لطف تو آمد و دلهای ولایی را برد	کرم ات آبروی حاتم طایی را برد
آنقدر جود نمودی که دلم بی تاب است	هر کجا اسم شما هست گدایی باب است
دو سه باری همه زندگی ات بخشیدی	دشمنت را تو به بخشنده گی ات بخشیدی
تو در اوجی و به پایین نظرها داری	تو عزیزی و به مسکین نظرها داری
به همه از کرم و لطف شما خیر رسید	کرم ات، هم به محبان تو، هم غیر رسید
یک جهان عبد و گداهای پریشان داری	فکر کردم نکند ملک سلیمان داری
مثل موسایی و اعجاز عصایت جاری است	نه نگفتی به کسی، دست عطایت جاری است
چه کسی مثل تو باباش ولی الله است؟	هر که شد منکر آقایی تو گمراه است
ای کریمان همه در پیش عطایت بی چیز	ای کرامت ز وجود حسناتت لبریز
به جهانی همه دم لطف و عطای تو رسید	چه کسی در کرم و جود به پای تو رسید؟
اسم تان آمد و گلهای زمین وا شده اند	پیش پایهای شما جن و ملک پا شده اند

مثل بسم الله رحمن رحیم ات خواندند
باز انعام رساندید و بفرما گفتید
روی ارباب خدائیش که دیدن دارد
پسر ماه شدن ماه شدن هم دارد
دل من از تو به سر منشاء توحید رسید

ای که در طایفه جود، کریم ات خواندند
پای این سفره نشاندید و بفرما گفتید
سر این سفره به والله نشستن دارد
پسر شاه شدن شاه شدن هم دارد
ای کریم از تو به ما هر چه بگویید رسید

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی علی قاسمی

هستی ما هست از هستِ کریم
بر سر خود گرمی دستِ کریم
بسکه نورش هست بر جسته، کریم
رو به روی خانه بنشسته، کریم
کی شود از بینوا خسته، کریم؟!
حاتم طائی تهیدستِ کریم
ذکر من گردیده پیوسته: «کریم»
خاک پا و واله و مستِ کریم
سینه چاک و عید در بستِ کریم
بر علی گردیده دلبسته، کریم
این دل ما را گره بسته، کریم
بعد از آن دارد دو گلدسته کریم

ماسوی شد سائلِ دستِ کریم
نیمه ماه خدا حس می‌کنم
بر جمالش ماه هم سجده گند
گر درون کوچه‌ای شد ازدحام
سیل سائل‌ها اگر سویش روند
بر در بیت الحسن دیدم که هست
فاش گویم بین اسماء خدا
خاک پای آن کسی هستم که هست
هفت پشت من تماماً بوده‌اند
من که باشم که دم از حیدر زنم
گر دل ما هست مجنون حسین
آخرش آن یار می‌آید ز راه

بخش دوم:

اشعار مرثیه

امام حسن مجتبی علیه السلام

شاعر: اسماعیل شبرنگ

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

هوای خانه دل با وجود تو عالیست
مرا خدا به هوای تو آفرید آقا
قنوت هر شب من رنگ آسمان نگرفت
که التماس بهشت از نگاهتان دارد
زمان کنار تو خیلی سریع می‌گذرد
سپاه چشم تو با یک نگاه فتح کرد
حضور حُسن تو را دیدم و غزل گفتم
میان مجلس تو ای برادر زینب
حَسَن نوشتم و دیدم کریم می‌خوانند

نفس بکش که هوا باتو غرق خوشحالیست
غلامی سر کوی تو نیک اقبالیست
دعای ناقص من مثل کودک لالیست
که در هوای تو محکوم بی‌پرو بالیست
ولی بدون تو هر ثانیه خودش سالیست
قلمرو دل من سرزمین اشغالیست
طلوع چشم تماشاییات عجب فالیست
مدافعان حرم جایشان چقدر خالیست
کتاب لطف تو را از قدیم می‌خوانند

شاعر: مرضیه عاطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مقتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

قَوّت بال و پر، یا حسن بن علی
باز هم از جانبِ آمده یک یاکریم
خورده به کارم گره، ذکر لبانم شده
رزقِ سجود مرا بیشتر از پیش کن
کاش به روی سرم دست تو را حس کنم
زمزمه بر زخم یا علی موسی الرضا
تا بپذیرد مرا محض غلامی؛ حسین
این بد بی‌آبرو کنج خیالات خود
حک شده روی نگین شرف الشمس من

با تو شدم محترم، یا حسن بن علی
پَر زده دور و برم، یا حسن بن علی
مثل پدر مادرم، یا حسن بن علی
از همه سائل‌ترم، یا حسن بن علی
در نفس آخرم، یا حسن بن علی
زمزمه محشرم، یا حسن بن علی
نام تو را می‌برم، یا حسن بن علی
ساخت برایت حرم، یا حسن بن علی
حضرت صاحب کرم، یا حسن بن علی

شاعر: آرش براری

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ایل و تبار تو همه از سفره‌دارها
 ایل و تبارت از همه خلق برتر است
 در حال گردش است به امر تو کائنات
 اخلاص با ولای تو سنجیده می‌شود
 روزی که می‌کشید خدا نقش خلق را
 باید نشست منتظر دیدن رخت
 مشتاق خاکبوسی پای تو چشم ماست
 ای سبزپوش فاطمه با خاک پای تو
 اموال خویش را همگی وقف کرده‌ای
 از اینکه تو پیاده سوی مکه می‌روی
 با دست پر به خانه خود بازگشته‌اند
 وقت نبرد کار همه زار می‌شود
 تا که دم حسین و حسن همدم علی است
 از شهرهای دور به شهر تو آمدند
 در خانه کریم گدا معتبر شود
 ما نیز هم‌نشین تو یک روز می‌شویم
 چشم حسودهای تو را کور می‌کنیم
 بر وعده جزای و تو غبطه می‌خوریم
 از باده‌های ساقی کوثر به ما بده
 ای رنج دیده! رنگ سفید محاسنت

ایل و تبار ما همه از ریزه‌خوارها
 قربان خانواده‌ات همه ایل و تبارها
 در حلقه توآند ولایت مدارها
 میزان عشق توست ملاک عیارها
 طرح شمایل تو شد از شاهکارها
 باید نیاز کرد به ناز نگارها
 پایان بده به غصه چشم‌انتظارها
 سر سبز می‌شود همه شور و زارها
 یک بار نه، دو بار نه و بلکه بارها
 مبهوت می‌شوند تمام سوارها
 هر وقت رو زدند به تو و امداها
 جولان دهی اگر که تو در کارزارها
 دیگر چه حاجتی به دم ذوالفقارها
 پیچیده شهرت کرم‌ت در دیارها
 داریم از گدایی تو اعتبارها
 بر دامن‌ت اگر بنشینند غبارها
 از این جهت به کار می‌آیند خارها
 روزی ما نمی‌شود از این قرارها
 فکری بکن به حال خراب خمارها
 دارد حکایت از ستم روزگارها

دست معاویه به تو هرگز نمی‌رسید
در شأن اهل بیت قبور بقیع نیست

از تو جدا نمی‌شد اگر دست یارها
باید ضریح ساخت برای مزارها

شاعر: محمدرضا شرافت

قالب شعر: غزل مثنوی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

من زائر نگاه توأم از دیار دور
در نام تو چه حس غریبی نهفته است
آقا غریب هستی و وقت سرودنت
من هم غریب مثل تو یا ایها الغریب
با تو چقدر ماهیتم فرق می‌کند
در پیشگاه آینه مرد مقرب
ای نور روشنای دل و خانه نبی
روح تو آسمان نه که هفت آسمان کم است
از قلب تو ندیده‌ام آقا رحیم‌تر
حاتم به دست بخشش تو بوسه‌ها زده است
سنگ صبور، مأمن غم‌ها و دردها
صلحت حماسه‌ایست که با روضه توأم است
باید شناخت صبر و شکیبایی تو را
در لحظه لحظه زندگی تو غم است، آه
هر لحظه تو بوده نشان از غریبی‌ات
هر روز شهر بر غمت افزود وای من
عمری غریب بوده ولی صبر کرده‌ای

آن ذره‌ام که آمده تا پیشگاه نور
در نام تو چه خاطره‌ها می‌شود مرور
حسی غریب در دل من می‌کند ظهور
من کی صبور مثل تو یا ایها الصبور
مانند ایستادن شب در حضور نور
تو بضعة الرسولی و ریحانة النبی
ای جایگاه عرشی تو شأنه نبی
نور تو ابتدای جهان، روح عالم است
از بخشش و کرامت دستت کریم‌تر
نزد فقیر بر لب تو نه نیامده است
ای خانه‌ات پناه همه کوچه‌گردها
صلحت چقدر آینه‌دار محرم است
باید گریست یک دهه تنهایی تو را
غربت همیشه با دل تو توأم است، آه
وای از غم دل تو، امان از غریبی‌ات
دشنام بود و نام علی بود وای من
مانند لحظه‌های علی صبر کرده‌ای

شاعر: هادی جانفدا

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

وقتی پدرت حضرت حیدر شده باشد
 جد تو نبی بود نه اینطور بگویم
 جز بر در این خانه ندیدیم امامت
 خورشید سفالی است که در سیر جمالی
 ای حوصله محض چه تشبیه سخیفی است
 با اینکه قضا دست تو را بست ندیدیم
 از عمر تو یک روز جمل آیه فتح است
 فریاد سکوت تو چه آهنگ رسایی است
 روزی که به اعجاز تو مبهوت بمانند
 خون جگر ریخت نه در تشت که در دشت
 آن چشم که گریان نشود روز قیامت
 باور نتوان کرد که خاکبست مزارت
 ای جان علی ریشه غم را بکن از دل
 بو می کشم ایام تو را- باید از اخلاق
 دق داد محبان تو را گرچه سکوتت
 در مکتب تو رشد سریع است عجب نیست

باید که تو را فاطمه مادر شده باشد
 شک نیست که جد تو پیمبر شده باشد
 تقسیم میان دو برادر شده باشد
 از بوسه بر این گونه منور شده باشد
 با حِلْمَت اگر کوه برابر شده باشد
 جز آنچه بخواهی تو مقدر شده باشد
 با صلح اگر مابقی اش سر شده باشد
 شاید پس از آن گوش جهان کر شده باشد
 شک ها همه تبدیل به باور شده باشد
 داغ گل سرخیست که پرپر شده باشد
 چشمیست که از غصه تو تر شده باشد
 جز آنکه ضریح تو کبوتر شده باشد
 هر چند که اندازه خیبر شده باشد
 یک تکه تاریخ معطر شده باشد
 غوغای تو روزی است که محشر شده باشد
 فرزند تو هم قامت اکبر شده باشد

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

نا امیدی نبود نزد گدایان حسن
 نشنیده است کسی خواهش روزی از ما
 حاجتم نیست در این شهر به احسان کسی
 نشکند گوشه‌ای از نان کسی را همه عمر
 بنویسید جذامی زمین خورده نشست
 حُسن رفتار چنان داشت که از رحمت او
 حرف او را نخریدند سپاهش غم نیست
 سفرایش همه رفتند و یکی بازنگشتت
 و بدانند همه کوفه صفت‌های زمان
 می‌رسد صبح ظهوری که بنا خواهد شد

دست ما را برسانید به دامن حسن
 می‌رسد روزی ما صبح و شب از خوان حسن
 عادتم داده خداوند به احسان حسن
 آنکه یک‌روز نمک‌گیر شد از نان حسن
 سر یک سفره کنار لب خندان حسن
 مرد شامی شده یکباره غزل خوان حسن
 آمده خیل ملک گوش به فرمان حسن
 در عوض این همه نوکر همه قربان حسن
 که فروشی نبود عشق محبّان حسن
 مثل ایوان نجف گنبد و ایوان حسن

شاعر: سعید تاج محمدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

تویی امیر جمل، ذوالفقار غیرت حیدر
 حسین هست و ابوالفضل هست وقاسم وزینب
 به هیچ‌جا نرسیده است آنکه در همه عمر
 بیای عشق تو آنکس که سر نداده عجب نیست
 ستون دینی و قرآن ناطقی چه نیازی
 صدای غرش شمشیر در غلاف، گواه است
 امام بی‌حرم! این دل همیشه بوده حریمت

لوای صبر و جهادی به روی دوش پیمبر
 تو را امیر مدینه! چه حاجت است به لشکر؟
 بدون عشق تو خوانده نماز و رفته به منبر
 که با معاویه در پای چند سگه نهد سر
 به مدرک است؟ بگو مدرک از مباحله بهتر؟
 که صلح سرخ تو با فتح و عزت است برابر
 دلی که بوده به نام حسن همیشه معطر

شاعر: ناصر شهریاری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

یا حسن ای که تو را منصب لطف و کرم است
تا که هستم همه دم سائل کوی تو، مرا
تو کریمی و همه عالم هستی همه دم
همه از غربت تو گفته و گویند ولی
بی‌حرم خواندن تو در همه احوال خطاست
گر که عباس علی گشته علمدار حسین
کعبه یک سنگ نشان است، تویی مقصد آن
بی‌تو و نام تو باطل همه دم هر نفس است
تو علمدار علی هستی و آقای حسین

قطره در کوی نکوی تو برابر به یم است
ز غم برزخ و از ماتم دوزخ چه غم است
ز سر خوان تو محتاج عطا و کرم است
هرچه از غربت تو گفته و گویند کم است
زان که عالم همه جا بهر تو مولا حرم است
در سپاه تو حسین است که صاحب علم است
کعبه از یمین وجود تو چنین محترم است
با وجود تو دوصد نور دم و بازدم است
تو کریمی و امیری و دلارای حسین

شاعر: احسان نرگسی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

پادشاه است هر آن کس که گدای حسن است
چای می‌خورد دم هیئت و با خود می‌گفت
چه خداوند کریمی همه را می‌بخشد
همه‌به بین گداها به وجود آمده است
هرچه داریم و نداریم خودش داده به ما
کربلا قاسم او تا که به میدان آمد
بعد نابودی حکام سعودی دیگر

کار جبریل امین گریه برای حسن است
شک ندارم که شفا در ته چای حسن است
این خداوند به هر حال خدای حسن است
به گمانم که دگر دقت عطای حسن است
هر چه داریم و نداریم فدای حسن است
همه گفتند که این شیر به جای حسن است
نوبت ساختن صحن و سرای حسن است

شاعر: مهدی جهاندار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

جز، از حسن اینقدر کرامت که شنیده است
 احمد روش و فاطمه رفتار و علی خو
 اولاد علی اکرم من کلّ کریمند
 گفتم رگ گردن، غزلم کرب و بلا شد
 صلح حسن اسلام خروش است نه سازش
 رفتند که آئین علی زنده بماند
 با قصد تماشای ضریحی که نداری
 با صلح اگر گشته شدی گشته عشقی
 در پاسخ یابن الحسن نیمه شب کیست

این قدر کرامت که شنیده است و که دیده است
 روی ملک از وصف رخس رنگ پریده است
 نسبت به حسن اقرّب من حبل و رید است
 اُحلی عسل کیست که شمشیر کشیده است
 اسلام یزید است که در خویش خزیده است
 مردان خدا، غرقه به خون، بی سر و بی دست
 "از خون جوانان حرم لاله دمیده است"
 بی عشق، کسی کرب و بلا را نچشیده است
 کافاق در آفاق، سپیده است و سپیده است

شاعر: محسن راحت حق

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعّلتن

تا که بر روی لبم ذکر حسن جان دارم
 او ز دستان کریمانه عطا فرموده
 من دخیلم به همین سفره، چرا که از آن
 پیشه‌ام شغل گدایی‌ست در این میخانه
 «یا معز الفقرا» ذکر لبانم هر دم
 خشکم و مثل کویری بره‌وتم اما
 حرم خاکی او قلب مرا ویران کرد
 چون کریم است به زوار حسین خشنود است

از همین نام مبارک به دلم جان دارم
 هرچه دارم همه از لطف کریمان دارم
 تا دم مرگ ز احسان حسن نان دارم
 خادمم، خادمی خیل غلامان دارم
 شکر گویم رده‌ای بین فقیران دارم
 از عنایات نگارم تب باران دارم
 علت اینست دلی بی سر و سامان دارم
 زان سبب میل به سالار شهیدان دارم

شاعر: مجید لشکری

قالب شعر: مسمط

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فع

جود خداوندی است در کف جودش شعله کبریاست ضوء وجودش
 عرصه لاهوت شمه‌ای ز حدودش هست حدودش ثغور حی و دودش
 آنکه ودود از میان خلق ستودش
 طبق تفاسیر نصّ سوره رحمان او و حسین اند شرح لؤلؤ و مرجان
 خیمه و خرگاه اوست عالم امکان روح صلات از ویست فرض به انسان
 در دل این خیمه قائمست عمودش
 شبّر آل علی، حسن شده نامش او که کلام خداست ضبط به کامش
 دشمن و یارند ریزه‌خوار طعامش جن و ملک مانده‌اند محو قیامش
 خیل بنی‌آدم اند مات سجودش
 إِنَّ ذُكِرَ الْخَيْرُ كَانَ أَوَّلُ ذِكْرٍ دفتر تقدیر را نموده مدوّن
 او که نظامش نظام اقوم و احسن اوست که تجرید کرده از همه وزن
 او که به معراج رفته گاه قعودش
 رحمت و رحمت در سرائر اسمش نور خدا جلوه کرده قسم به قسمش
 ورد ثبوتیه است حرز طلسمش آنکه برافکنده تیر جور به جسمش
 باد خدنگ خدا به چشم حسودش
 بقعه ندارد اگرچه فرش مزارش بال ملک بوده است آینه‌دارش
 گشت عطا در سه دفعه دار و ندارش پود زمان بوده است بسته به تارش
 تار زمین تاب خورده در دل پودش
 هرکه ز مینای صبر قلّ و دل خورد قطره‌شکبی از او به روز ازل خورد
 قاسم او از عموی خویش عسل خورد قفل اگر بر جدال اهل جمل خورد

هان! حسن بن علی ست آن که گشودش

قوس صعودش نه تنزل دمد از آن دست کشد جزء را و گل دمد از آن
جلوه کند گر به خار گل دمد از آن عین دعا هست و تبدل دمد از آن
در همه عالم ببین ظهور و نمودش

سفره او خاص و عام داشت نه والله بیم خواص و عوام داشت نه والله
نهی ز اهل جذام داشت نه والله زخم دلش التیام داشت نه والله
او که غریبست در میان جنودش

پیرزن تیرزنی رفت و نفهمید این بدنی را که به تیرش شده تقیید
هست از آیات نور و سورة توحید می رود از این دنی به عالم تجرید
روح مجرد شده است و نیست قیودش؟

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین خدایار

خواندند با تو یا علی و یا عظیم‌ها
باشد حکایت من و تو از قدیم‌ها
وقتی تویی کریم‌ترین کریم‌ها
هم جرعه‌نوش باده فضل حکیم‌ها
هم در تکلم‌اند به لطف کلیم‌ها
ای مقصد خدا ز الف لام میم‌ها
کرب و بلاست مرقد عبدالعظیم‌ها
بر ما نگاه کن پدر این یتیم‌ها
آن گوشه کز نگاه تو دارد شمیم‌ها

با ذکر یا کریم همه یا کریم‌ها
تا بوده‌ام همیشه فقیر تو بوده‌ام
باید تمام مردم دنیا گدا شوند
هم سرخوش‌اند از کلمات فقیه‌ها
هم زنده‌اند از دم گرم مسیح‌ها
ای حاء و سین و نون شما ریشه حسین
حتی نوادگان حسن هم حسینی‌اند
ما عاشقان قاسم و عبدالله توایم
من در بقیع حاجت خود را گرفته‌ام

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: علیرضا خاکساری

ای مسیح خانهٔ مولی الموالی مجتبی
 ابن شهر آشوب اینگونه روایت می‌کند
 هم سیادت هم شرافت بهترین میراث توست
 از تبار یاس هستی بوی زهرا می‌دهی
 می‌روی عکس همه با دست پُر از خانه‌ات
 خود به دنبال یتیمان می‌روی مثل علی
 هر کجایی که قدم برداشتی از رحمتت
 حاتم طایی به لطف حاتم طایی شده
 بیخود از خود می‌شوم وقتی صدایم می‌زنی
 من حبیبک؟ من امیرک؟ من امامک؟ بی‌گمان
 "بالحسن" بال قنوتم شد که معراجی شدم
 ذکر تو دارد طراوت سینه را آباد کرد
 خواب دیدم در حریم تو شب شعری به پاست
 کام من مهر تو را از سینهٔ مادر گرفت
 نذر فرش بارگاہت با هزاران آرزو
 جان بگیرد با نگاهی مُرده غیر ممکن است
 چشمه‌های نور از شعر تو جاری می‌شود
 دست و بال جانفدایت را نبندد وزن شعر
 به سیاهی‌ات قسم چندین برابر می‌دهی

مظهر حُسن خدای لایزال مجتبی
 چون پیمبر صاحب شأن و جلالی مجتبی
 وارث "مجد" نبی کوه کمالی مجتبی
 بسکه مثل مادرت پاک و زلالی مجتبی
 رو به خانه می‌کنی با دست خالی مجتبی
 در سخاوت در کرامت بی‌مثالی مجتبی
 شد متموّل گدای آن حوالی مجتبی
 سائلت بر هم زده مال و منالی مجتبی
 با نگاهت می‌شوم حالی به‌حالی مجتبی
 تو جواب روشن هر چه سالی مجتبی
 ای نگاهت باعث رشد و تعالی مجتبی
 مثل جنگل‌های سرسبز شمالی مجتبی
 شعر می‌خواندم در آن صحن خیالی مجتبی
 بهترین سوغاتی شیر حلالی مجتبی
 عمر من طی شد به پای دار قالی مجتبی
 با تو ممکن می‌شود امر محالی مجتبی
 روشنایی بخش چشمان "وصالی" مجتبی
 بابی انتم و امی و نفسی و اهلی و مالی مجتبی
 هر که خرج روضه‌ات کرده ریالی مجتبی

گر به دنیا بود عمرش حضرت شیخ صدوق
صلح تو زیر سر مردان از زن کمتر است
غصه قد کمان آخر کمانت کرده است
این همه موی سپید تو حکایت می‌کند
پای هر بیتی که می‌گویم خجالت می‌کشم
می‌نوشت از غربتت صدها "امالی" مجتبی
زخمی شمشیر اشاح الرجالی مجتبی
گریه داری با همین قد هلالی مجتبی
کرده پیرت غصه‌ای در خردسالی مجتبی
در خور شأنات ندارم شعر عالی مجتبی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدپوربا هاشمی

تا شود راضی ز اعمالم خدا گفتم حسن
خود گرسنه ماند و سگ را با غذایش سیر کرد
یا کریم و یارب وقت کمیل من شده
ناامید کوچه‌ها کی ناامیدم کرده است؟!
نام او را می‌بری زهرا تفضل می‌کند
در شلوغی حرم ناله زدم ای بی‌حرم!
کربلائیها همه ذکر حسین گفتند و من
فکر کردم در بقیعم گوشه‌ای کز کردم و
کوچه‌های تنگ یکروزه حسن را پیر کرد^۱
مادرش بر سینه زد! آرام تا گفتم حسن
هرکسی گفت از کرم گفت از سخا گفتم حسن
من هم از سوز جگر وقت دعا گفتم حسن
زود حل شد مشکل من هرکجا گفتم حسن
تا بگیرد فاطمه دست مرا گفتم حسن
هرزمان رفتم به پابوس رضا گفتم حسن
با حسین بن علی در کربلا گفتم حسن
بی‌صدا مرثیه خواندم بی‌صدا گفتم حسن
رد شدم با گریه از این کوچه‌ها گفتم حسن

^۱. موضوع همراهی امام حسن در فاجعه جسارت عمر به حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها و بازپس گیری قبالة فدک در هیچ یک از منابع معتبر ما نیامده است؛ در این خصوص دو روایت وجود دارد اولین روایت که تمامی منابع دسته اول تاریخی آن را مطرح کرده‌اند جسارت عمر در جلوگیری از اعطای قبالة فدک در همان مجلس و نزد ابوبکر است و دومین روایت که شیخ مفید در کتاب الاختصاص آن را مطرح میکند جسارت عمر در کوچه و در هنگام بازگشت حضرت به خانه است که در این روایت هم هیچ اشاره‌ای به همراهی امام مجتبی با حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها نشده است؛ (کتاب سلیم بن قیس ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۹۷، الاختصاص

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: ابراهیم لای

مادر پدرم باد فدای تو حسن جان	هستند غبار کف پای تو حسن جان
من رو نزدم بر احدی غیر شما چون	دیدم همه هستند گدای تو حسن جان
شد عاقبتش خیر هر آنکس که در عالم	گردید غلامی ز سرای تو حسن جان
خلق نبود روی زمین تا که بگوید	بر او نرسیده ست عطای تو حسن جان
آنقدر گره باز نمودی که رسولان	بستند دخیلی به عبای تو حسن جان
هستند تمامی خلایق به صف حشر	محتاج عنایات و دعای تو حسن جان
شرمنده زهرای بتولیم چرا که	کم گریه نمودیم برای تو حسن جان

ما عبد تو هستیم حسن جان نظری کن

پای تو نشستیم حسن جان نظری کن

من قطره ناچیزم و تو حضرت دریا	خوشحالم از اینکه شده ام غرق تو مولا
یک شهر نشستند سر راه شما که	تا خوب تماشا بنمایند شما را
باید که همه محو تماشای تو باشند	سیمای شما بسکه کشیده ست به مولا
ما را چه خیالی ست ز فردای قیامت	وقتی که به شیعه شفیع اید شماها^۱
ای وارث حلم و کرم حضرت احمد	از نور شما خلق شده جنت اعلا
در شأن و مقام تو همین قدر بگویم	الگوی ابوفاضلی و اکبر لایلا

^۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد زیرا ائمه شیعیان ما نزد خداوند هستند نه اینکه شیعیان خداوند هستند

زد دست تو سل به شما حضرت عیسی^۱ اینگونه اگر شهره شد و گشت مسیحا

جز کرب و بلا از تو دگر هیچ نخواهم پس اذن حرم را به گدایت بده آقا

ما تا ابد الدهر گدای درتانیم

ممنون عنایات تو و مادرتانیم

بر ماه بنی هاشمیان نیز تو ماهی شاهان جهان جمله گدایند و تو شاهی

قربان تو کردم پسر ارشد مولا داری چه مقامی چه جلالی و چه جاهی

از روز ازل تا به قیامت همگان را تا نزد خداوند شما هادی راهی

ای شیر جمل، باب کرم، حضرت ارباب^۲ از کوچه ما هم بگذر گاه به گاهی

حرف همه عشاق تو این است حسن جان ارباب فدای تو بگردیم الهی

کار مه و خورشید کند ذره ناچیز بر او ز کرم گر بنماید نگاهی

شرمنده روی توأم ای ماه دو عالم بر شانه من هست اگر بار گناهی

بار گنهم گرچه زیاد است ولیکن در پیش تو ای کوه کرم نیست چو کاهی

می‌سوزم از این غم به خداوند که آقا زوار تو هستند فقط کفتر چاهی

ای کاش بنایی ز برای تو بسازیم

ایوان طلایی ز برای تو بسازیم

^۱. بیت زیر به جهت انطباق بیشتر با حدیث پیامبر اکرم تغییر داده شد

مشمول عنایات تو شد عیسی مریم اینگونه اگر شهره شد و گشت مسیحا

^۲. بیت زیر به دلیل عدم رعایت شأن امام مجتبی تغییر داده شد، به هیچ عنوان شایسته نیست با لفظ کوچه بازاری با اهل بیت صحبت کرده و ادب در کلام را رعایت نکنیم

ای شیر جمل حضرت ارباب دمت گرم از کوچه ما هم بگذر گاه به گاهی

شاعر: وحید محمدی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

نام تو که بُردم دهنم غرق عسل شد اول قلمم راهی میدان جمل شد
 شمشیر تو برنده‌تر از دست اجل شد کار علی اینبار به تدبیر تو حل شد
 از هر طرف لشکر اگر تیر بیارد
 اینبار علم تکیه به دستان تو دارد
 سرمشق علمدار شدن را تو نوشتی بر سینۀ ما نام حسن را تو نوشتی
 سرسبزی گل‌های چمن را تو نوشتی هم نافۀ آهوی خُتن را تو نوشتی
 تو زینت دامن رسول دو سرایی
 تو راهبر و راهرو و راهنمایی
 خوب است فدایی تو باشیم همیشه مشغول گدایی تو باشیم همیشه
 سرمست و هوایی تو باشیم همیشه معبود خدایی تو باشیم همیشه
 ما لقمۀ نان از سر این سفره گرفتیم
 روزی خود از مادر این سفره گرفتیم
 تو سید و سالار جوانان بهشتی تو قسمتی از لولؤ و مرجان بهشتی
 داوود توئی، قاری قرآن بهشتی یوسف توئی و رونق کنعان بهشتی
 والله که من جز تو کس و کار ندارم
 هیئات قدم بی‌تو به جنّت بگذارم
 توحید تو در آیه تطهیر نیامد شرح کرمات در دل تعبیر نیامد
 ایمان تو در دفتر تفسیر نیامد گشتیم ولی مثل توئی گیر نیامد
 ای لرزه به اندام تو از خوف خداوند
 باید همه جا بر سر تو نور ببارند

مائیم گدایی که سر راه تو هستیم پشت در میخانه تو کاسه به دستیم
این بار سر سفره سادات نشستیم از سبزی عمامه زیبای تو مستیم
تا نور به اقطار سماوات بپاشیم
ای کاش غبار روی نعلین تو باشیم
سرّی که در آن نور نهان بود تو بودی نرگس به شقایق نگران بود، تو بودی
زهره نَفَس و آنچه که جان بود تو بودی تا صورت پیوند جهان بود تو بودی
ما غیر شما علّت ایجاد نداریم
محکم‌تر از این نیست دلیلی که بیاریم
حُبّت به دل خصم علی جاشدنی نیست والله که مانند تو پیدا شدنی نیست
این بند غلامی ز دلم وا شدنی نیست تکذیب شود وعده زهرا؟! شدنی نیست
تا بوده چنین بوده و تا هست چنین است
فردای غلامان تو فردوس برین است

وزن شعر: فاعلاتن فعاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن رستگار

قامتت قامت سرو است و رُخت همچون ماه
بانگ "لا حول و لا قوة الا بالله"
هر که شد حُسن جمالش به ملاحات همراه
جز خدا نیست کسی از درجات آگاه
بُرده‌ای جنگ جمل را تو به یک گوشه نگاه
دست از دامن لطف تو نگرده کوتاه
این غزل نذر غریبی تو ان شاالله

هر که دیدست تو را گفته که ماشاالله
نه فقط اهل زمین بلکه رسید از ملکوت
حافظ از روی تو گفته است جهانگیر شود
مادرت خیر نسا و پدرت خیر بشر
زور بازوی علی داری و شاهد دارم
تو کریمی و کرامت شده نازل از تو
قلم و شاعر و دفتر همه حاجت دارند

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلان

جذبه و جاذبه و جلوۀ اعظم حسن است
 به خداوند بهشتش حسن آباد خداست
 بنویس از نفسش فاطمه را می‌فهمند
 از حسن جانِ علی بینِ جمل فهمیدم
 چهارده تن همه اوصافِ حسن را دارند
 بیشتر داد به هر گس که اهانت کردش
 او حسین است و حسین است حسن پس خوب است
 بارها گفت حسین اینکه کریم این آقا است
 کیست او قبلۀ اصحابِ اباعبدالله
 شیخ عباس قمی، مُنتهی الآمالش
 کاش می‌شد که بگویم به ضریحِ حرمش
 ابن طاووس بخوان آه مُقَرَّم بنویس

علی و عالی و علامه و اعلم حسن است
 شرف‌الشمس خداوندِ دو عالم حسن است
 بسکه آئینۀ پیغمبر اکرم حسن است
 دومین حیدر این قوم مُسَلَّم حسن است
 دو حسن هست ولیکن همه از دَم حسن است
 بسکه بخشید که گفتیم خدا هم حسن است
 بنویسیم که در هر دو مجسم حسن است
 بارها گفت حسین اینکه مقدم حسن است
 نقش پُر جذبه هفتاد و دو پرچم حسن است
 گفت در کربلا سیلِ دمام حسن است
 اینهمه غم حسن است اینهمه ماتم حسن است
 روضه غربتِ شبهای محرم حسن است

شاعر: معصومه اسکندری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

تا که لب و ا شد به حُسنت شد تمنا بیشتر
 هر که حاجت بر شما آورد حاتم بازگشت
 ار امامان یک به یک میراث دار حیدرند
 جایتان خالی قیامت کرد قاسم کربلا
 گنبد و صحن و حرم در اشتیاق تو ولی

عشق مجنون میشود با وصف لیلا بیشتر
 چون گرفت از احتیاج خویش حتی بیشتر
 غربتش سهم شما گردیده اما بیشتر
 تا بدانند این پسر رفته به بابا بیشتر
 در کنار مادرت داری تماشا بیشتر

شاعر: حسین ایمانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آئینه تمام وجوهات حیدری ست
کاری به جز کرم نشود دیده از کریم
استاد صبر زینب و آزادگی شاه
تشخیص صلح و حکم قیام است با امام
یا ایُّها العزیز ... و یا ایُّها الکریم
چه ایستاده و چه نشسته قیامت است
نام حسن که می‌شنوم روضه‌ها همان
که تکیه داده است به این شانه‌ها ولی

صلحی که کرده است خودش فتح خیبریست
او وارث علی‌ست، مرامش قلندری^۱ ست
آبروی خود تکان بدهد شرح محشری ست
هر کس نشد مطیع ولی خصم داوری ست
اوج کرامتی که کنی حکم نوکری ست
بی‌شک و شبهه معنی تام دلاوری ست
روز دوشنبه؛ کوچه باریک و مادری ست
چشم انتظار آمدن یا بن العسکری ست

شاعر: محمد حسین رحیمیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

پرواز می‌کنم به خدا با حسن حسن
مانند سال‌های گذشته قبول کرد
بالاترین سعادت عالم به ما رسید
این حاء و سین و نون به خدا اسم اعظم است
روز دهم تمامی اشرار کوفه را
بُردند لذتی دگر آنان که اربعین
ما نذر کرده‌ایم که روزی بنا کنیم

دردم همیشه گشته دوا با حسن حسن
ز هرا حسین حسین مرا با حسن حسن
پُر شد همیشه سفره ما با حسن حسن
حاجت همیشه گشته روا با حسن حسن
می‌کشت سید الشهداء با حسن حسن
رفتند سوی کربلا با حسن حسن
بین بقیع صحن و سرا با حسن حسن

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: محمدحسین رحیمیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

من آفریده شدم تا شوم گدای کریم	عبادتتم شده افتادن به پای کریم
همیشه داشت محبت به ظرف خالی من	همیشه شامل حال شده وفای کریم
نوشته‌اند مرا خاک پای آل علی	همیشه بر لب آیات هل اتای کریم
شنیده‌ام که تمام فرشتگان خدا	زدند بوسه به دست گره گشای کریم
چه نعمتی، چه عطایی، چه خوب توفیقی	سپرده‌اند مرا دست مجتبای کریم

چه افتخار بزرگی نوشته‌اند مرا

فدایی سر فرزند اول زهرا

منم کسی که فقط زیر منت حسن است	تمام زندگی‌ام از عنایت حسن است
به من خدای دو عالم چه ثروتی داده است	تمام دار و ندارم محبت حسن است
هزار شکر خدا را، که کار و بار من	گدایی کرم بی‌نهایت حسن است
هزار شکر شدم من غلام اربابی	که گفته‌اند مطیع ولایت حسن است
شنیده‌ام رفع الله رایت العباس	ولی روی سر عباس رایت حسن است

حسن امام و حسن اول و حسن آخر

حسن قیامت کبری، حسن، خود حیدر

چه دست‌های کریمی، چه لطف بسیاری	بگو به جای حسن، قبله وفاداری
رسیده وقت تلاقی آن همه ایثار	خدا به شاه نجف داد عجب علمداری
فرای روزی آن بنده‌ای که ذکر لبش	حسن حسن شده در شادی و گرفتاری

بدان که ختم به خیر است آخر، عاقبتت
اگر میان دلت، حُبِّ مجتبی داری
شبیه فاطمه دارد هوای دشمن و دوست
همیشه چشمه الطاف او بُود جاری
رسیده بر همگان بخشش و عنایت او
سه بار خرج خدا شد تمام ثروت او

پیمبران همه هستند بی‌قرار حسن
فراتر است ز ادراک اعتبار حسن
حساب دشمن او با حسین و عباس است
جهنمی است کسی که نبود یار حسن
شبیه کعبه شده قبله گاه این عالم
دلی که هست همیشه در اختیار حسن
میان عرش، ملقب شده به مرغ بهشت
کبوتری که نشسته است در جوار حسن
خدا کند که فدای سرش شوم روزی
خدا کند که بیاید سرم به کار حسن
نوشته‌اند مرا بنده مرام حسن

دوباره در دل من زنده گشته یاد بقیع
غلام همت آنم که شد غلام حسن
چه گریه‌ها که در آورده بی‌اراده بقیع
شب ولادت آقا کسی کنارش نیست
دوباره گشت بلند، آه از نهاد بقیع
گذشت عمر من و چار امام بی‌حرمند
همه غم شده در هر امامزاده بقیع
میان صحن عتیق رضا زدم فریاد
امام غائب عالم! برس به داد بقیع
به گل نشستن آل سعود دیدنی است
زمان آمدن قبله مراد بقیع

بقیع می‌زند از دل صدا، بیا آقا

قسم به بی‌کسی مجتبی، بیا آقا

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل مثنوی

شاعر: صابر خراسانی

اندازه وسعم ز مقامت بنویسم
از قد تو فردای قیامت بنویسم
از حضرت دریای کرامت بنویسم
تا اینکه علیکم به سلامت بنویسم
دیدم که غزل مثنوی از آب در آمد
جمع کس و کارم سر این سفره نشستند
پر سوخته بودم به پر و بال رسیدم
آئینه زده ریشه به پیراهن دریا
تو جلوه پیغمبری خلق عظیمی
نان عمل توست سر سفره آدم
از صندوق قرض الحسنات وام گرفته
چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است

گفتم غزلی در خور نامت بنویسم
ای محشر امروز چه تشبیه بیارم
من قطره ام از عهده من بر نمی آید
لطف تو مرا پشت در خانه ات آورد
شان تو نگنجید و از این قاب در آمد
من ایل و تبارم سر این سفره نشستند
در باغ نگاه تو من کال رسیدم
هم رنگ نگاه تو شده دامن دریا
اول نوه دختری خلق عظیمی
مدیون تو هستند همه مردم عالم
مضمون سخاوت ز تو الهام گرفته
حرف کرم تو همه جا ورد زبان است

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدرضا رضایی

از ذکر کریمی که شده ورد زبانم
روزی ست که بر خانه تو درب زنانم
من نیز چنان مادر تو سوخته جانم
جایی که شلوغ است خودم را برسانم
ای کاش در این کودکی خویش بمانم

حاتم بخورد حسرت این ساز دهانم
آن روز که بر داغ حسین اشک بریزم
در را به رویم باز کن از چه نگرانی؟
بازار و یا کوچه، قسم خورده ام آقا
کودک شدم و صحن برای تو کشیدم

شاعر: محمد صمیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلن مفاعلن فاعلن مفاعلن

خاک را به آسمان، می‌کند بدل حسن
تا ابد هر آنچه حُسن، جزئی از محیط اوست
هر حواله‌ای که شد، خیر در بساط ما
شوق در لباس روح، روح در مسیر وصل
نجل شیر کردگار، نخلی از ابوتراب
او به هر که می‌رسد، ذوب می‌شود در او
لافتی اگر که داشت ماجرای دومی
جنگ گر گرفته از، مختصرترین رجز
در تمام عالمین، بر حسین و زینبین

روزگار تلخ را، می‌کند غسل حسن
جمع مفردات حُسن، بوده از ازل حسن
روی گوشه‌ای از آن، حک شده من الحسن
وصل در سریر عشق، عشق در عمل حسن
عرش را گرفته است، تنگ در بغل حسن
آنقدر که مرتضی، می‌شود ابالحسن
باز می‌رسید بر فاتح جمل حسن
مختصرترین رجز، نعره انا الحسن
کیست او که حجت است؟ حضرت اجل حسن

شاعر: علی انسانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای از بهار، باغ نگاهت بهارتر
شب‌نم ز پاکی تو، به گلبرگ‌ها نوشت
باران کرم نمود و ترنم‌کنان سرود
شهر مدینه با فقرا جمله واقف‌اند
ایوب دید صبر تو، بی‌صبر گشت و گفت
نامت حَسَن، و لیک به هر حُسن، احسنی
بودی لبالب از غم و دردِ نهان، و لیک
باشد یکی، قیام حسین و قعود تو

از فرش، عرش در قدمت خاکسارتر
گل پیش روی توست ز هر خار، خوارتر
کز هر چه ابر، دست تو گوهر نثارتر
آن شهر کس نداشت ز تو سفره‌دارتر
چشم فلک ندیده ز تو بُردبارتر
ناورده دست صنّع، ز تو شاهکارتر
آئینه‌ای نبود ز تو بی‌غبارتر
گشتی پیاده تا که شود او سوارتر

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفتعلن مفاعیلن مفتعلن مفاعیلن

ای دل دلشکستگان عاشق و مبتلای تو روح گرفته آبرو از نفس صفای تو

نغمه عشق عاشقان زمزمه ولای تو بود و نبود عالمی در نعم از ولای تو

ای حرم غریب تو کعبه قلب ما حسن

کریم آل فاطمه امام مجتبی، حسن

ای که علی مرتضی بوسه گرفته از لب ت شأنه ختم انبیا گشته خجسته مکبت

بُردن نان بی کسان آمده کار هر شب ت لؤلؤ گوش قدسیان زمزمه های یارب ت

لب بگشا بخوان بخوان بار دگر دعا، حسن

کریم آل فاطمه امام مجتبی، حسن

روز ازل سرشته شد با غم عشق تو گلم بقیع بی چراغ تو چراغ روشن دلم

نقل حدیث عشق تو نقل مدام محفلم کرامتی که بنده ام عنایتی که سائلم

مرا مران مرا مران از در خویش یا حسن

کریم آل فاطمه امام مجتبی، حسن

مرغ پریده دلم خدا خدا خدا کند گرد مدینه گردد تو را تو را صدا کند

بلکه خدا به مقدمت مرا مرا فدا کند تیغ فلک هزار بار اگر سرم جدا کند

نمی شوم نمی شوم از تو دمی جدا حسن

کریم آل فاطمه امام مجتبی، حسن

ای به سرشک فاطمه شسته شده مزار تو مهدی صاحب الزمان زائر بی قرار تو

بهشت قرب اولیاء هماره در جوار تو از تو کسی غریب تر نبوده در دیار تو

ستم کشیده روز و شب ز غیر و آشنا، حسن

کریم آل فاطمه امام مجتبی، حسن

ای که به شأنه رضا کوه بلا کشیده‌ای بیشتر از ستارگان زخم زبان شنیده‌ای

زخم به زخم دل همی لحظه به لحظه دیده‌ای با همه آشنا ولی از همه دل بریده‌ای

هر کسی از شراره‌ای سوخت دل تو را حسن

کریم آل فاطمه امام مجتبی، حسن

ای صلوات قدسیان زمزمه حکایتت دشمن کینه‌توز هم شد خجل از عنایتت

سینه هفت آسمان سفره‌ای از ولایتت از چه نکرد هیچکس مثل علی حمایتت

همسر بی‌وفای تو کشت تو را چرا حسن؟

کریم آل فاطمه امام مجتبی، حسن

صبر تو نقش خصم را یکسره بر ملا کند صلح تو کار نهضت و قیام کربلا کند

جنگ تو نقل قدرت بازوی مرتضی کند کسی به جنگ و صلح تو چون و چرا، چرا کند؟

قعود تو قیام تو حکم خداست یا، حسن

کریم آل فاطمه امام مجتبی، حسن

خوشا به حال آنکه شد خاک دیار عشق تو خوشا به حال آنکه جان کند نثار عشق تو

تویی تویی تویی که دل گشته شرار عشق تو منم منم منم منم "میثم" دار عشق تو

عنایتی که جان کنم در قدمت فدا، حسن

کریم آل فاطمه امام مجتبی، حسن

شاعر: امیر عظیمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

سائلی که حلقه در را به وقتش می زند
ای که محتاجی، بیا خوان طلب را پهن کن
تا رسیدی پای در، لا ترفعوا أصواتکم
صبر کن آقا خودش در را به رویت وا کند
صاحب این خانه فضل الله یوتی من یشاست
کیست این ماهی که بر او آسمان تعظیم کرد
کیست این، فرزند وصل عادیات و کوثر است
او که در جنگ جمل نور علی نور آمده^۱

در مقام صبر او اندیشه حیران مانده است
قامت ایوب از صبر حسن خم می شود
روز محشر خود گواه محکم این مدعاست
این امام مهربان از جنس نور و روشنی است
سینه‌ای که مخزن اسرار مادر بوده و
کوچه‌ها، احساس او را هی به آتش می کشند
کوچه‌ای تنگ و دلی سنگ و نگاه فاطمه

دست صاحبخانه روزی سر به بختش می زند
خاک پای شاه شو، بال ادب را پهن کن
در بزن، آرامتر، لا ترفعوا أصواتکم
ابر رحمت، قطره‌ات را از کرم دریا کند
او کریم آل طاها، او حسن، او مجتباست
ثروتش را با فقیران بارها تقسیم کرد
در دلیری و شجاعت، حیدر ابن حیدر است
روبرویش ناقه فتنه به زانو آمده

از نظر بر جود او احساس نالان مانده است^۲
صلح او با غربت و تدبیر توأم می شود
مذهب شیعه، همانا درک صلح مجتباست
سینه‌اش، مثل حسین بن علی بوسیدنی است
شاهد آن کوچه و آزار مادر بوده و
این مدینه، کوچه‌هایش آخر او را می کشند
کشته او را خاطرات قتلگاه فاطمه

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی یا معنایی در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید همانگونه که علما و مراجع متذکر شده اند اینگونه تعابیر برای ائمه مدح نیست

او که در جنگ جمل با تیغ ابرو آمده روبرویش ناقه فتنه به زانو آمده

^۲ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. غالباً جود با احسان می‌آید حلم مترادف صبر است.

در مقام صبر او اندیشه حیران مانده است از نظر بر حلم او احساس نالان مانده است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی روشن روان

عرش صفاست مجلس شیدایی حسن
یک جلوه از تبسم لیلایی حسن
حاتم گدای سفره مولایی حسن

یوسف اسیر عصمت و زیبایی حسن^۱

صدآفرین به صبر و شکیبایی حسن
پاینده باد، پرچم آقایی حسن
بی انتهاست غربت و تنهایی حسن
یکسر بیا به روضه زهرایی حسن
غافل مشو ز ذکر مسیحایی حسن

ماه خداست روی تماشایی حسن
مجنون شود هرآنکه ببیند سحر گهی
موسی نشسته همراه عیسی به راه او
تفسیر "انما" به گمانت چه می شود

ذکر شبانه روزی ایوب این بود
نقش است روی پرچم سردار علقمه
یک شب برو مدینه بفهمی غریب کیست
یابن الحسن به جان کن عنایتی
دارالشفاست مجلس ارباب بی حرم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیامک سلیمانی

آموزگار مکتب سبز کریم‌ها
با عطر و بوی خوب حضورت نسیم‌ها
پُر کرده‌اند دور و برت را یتیم‌ها
تا مقصد همیشگی یاکریم‌ها
حتی از آن به خانه یمان برده‌ایم ما

ای پشت گرمی فقرا از قدیم‌ها
در خلوت شبانه چه انسی گرفته‌اند
در حُسن خُلق با پدرت مو نمی‌زنی
پر می‌کشم همیشه غریبانه تا بقیع
از سفره تو نان و نمک خورده‌ایم ما

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مغایرت با مضامین زیارت جامعه کبیره « وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَسُلَالَةُ النَّبِيِّينَ، وَصَفْوَةُ الْمُرْسَلِينَ » و عدم رعایت شأن انبیاء؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و پیروی از فرامین و آموزه‌های ائمه، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن

وی نیکِ نیکِ نیکِ ها، کز نیکِ ها نیکوتری
جان می‌دهی دل می‌بری، از دلبران با دلبری
مولا تویی والا تویی، هم رهگشا هم رهبری
همپایهٔ آقایات، گردون نبیند دیگری
آزادی و آزاده‌ای، از جمع خوبان برتری
جانی و هم جانانه‌ای، جان بخشی و جان پروری
شمس هُدایی یا قمر، اعجاز و لطف داوری
ای مهر تو حبل‌المتین، هستی به مهرت مشتری
هم زمزمی هم کوثری، هم نور چشم کوثری
ای با ملائک هم قدم، هم سروی و هم سروری
بی‌تیغ و تیر و بی‌حرم، کارت ز دل غارتگری
در کار جمله عاشقان، شافع به روز محشری

شاعر: داریوش جعفری قالب شعر: غزل

ای جانِ جانِ جانِ جان، کز جانِ جانان جان تری
کارت دمامد دلبری، از دلبران دل می‌بری
مجنون همه لیلا تویی، نور دل طاها تویی
چون جلوهٔ طاهایی‌ات، چون صورت زهرایی‌ات
آبی، زلالی، باده‌ای، چون متن قرآن ساده‌ای
تو روشنای خانه‌ای، بر شمع دین پروانه‌ای
ای نخل طوبی را ثمر، وی بحر جانها را گهر
ای جلوهٔ حق در زمین، ای ماه خورشید آفرین
عطر تنت پیغمبری، آرام جان حیدری
ای معنی جود و کرم، ای خاندانت محترم
نامت کریم ابن‌الکرم، خاک مسیرت محترم
ماوای تو در آسمان، مهرت به دلها جاودان

وزن شعر: مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلن

میان ما به کرامت زبازدی داری
شما به سمت گدا رفت و آمدی داری
میان سینهٔ عشاق مرقدی داری
نه بارگاه طلایی نه گنبدی داری
«گرچه معترفم نوکر بدی داری»

قالب شعر: غزل

شاعر: امیر فرخنده

کریم هستی و الطاف بی‌حدی داری
گداست در به در رزق خود ولی اینجا
حرم اگر چه نداری ولی بدان آقا
کریم هستی و حیف است ای عزیز خدا
رسیده‌ام که ببخشی مرا تو از سر لطف

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر نازک کار

لاجرم خورشید در کارش مردد می‌شود
 گر حسن مقصود باشد خانه مقصد می‌شود
 اجتماع حیدر و زهرا و احمد می‌شود
 بعد از او دنیا پُر از نسل محمد می‌شود
 روی او ایزد نمای "دست ایزد" می‌شود
 ضرب شد حرفی اگر در خود مَشَدَد می‌شود
 شاید سائل در این خانه باید می‌شود
 احتمال نا امیدی گدا رد می‌شود
 بارها ثابت شده آقا بخواهد می‌شود
 آستان قدس شاهنشاه مشهد می‌شود

تا نقاب از چهره زهرائیش رد می‌شود
 هرکجا ساکن شود او خشت خشتش قبله است
 در شجاعت، در نجابت، در کرامت ذات او
 کوری چشمان کفار حسود یثربی
 چون یداللهی که شد آئینه حق در زمین
 حُسن همراه حسن شد عزتش شدت گرفت
 هر که آمد دست پُر برگشت بی چون و چرا
 "گر گدا کاهل بود" آقا پی او می‌رود
 در توازن نیست باهم کوه و کاه، اینجا ولی
 می‌رسد روزی که پیمانکار صحن مجتبی

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد میرهاشمی

دشمن خجل از جاه و جلال حسنین است
 این ذکر دل انگیز مدال حسنین است
 در روز جزا در پَر شال حسنین است
 این اندکی از اوج کمال حسنین است
 غفلت ز خودی کار محال حسنین است
 آندم به خدا صبح وصال حسنین است
 احسان به گنهکار روال حسنین است

زیبایی ایام جمال حسنین است
 فرمود که سرخیل جوانان بهشت اند
 حکم و سند بخشش سینه زن عاشق
 دادند به آن پیر چه خوش درس وضو را
 آنجا که ببخشند عطا غیر خودی را
 اندیشه مکن از غم هجران شب مرگ
 کردند شفاعت چو ز وحشی عجبی نیست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنی

شاعر: عماد بهرامی

شکر خدا ز روز ازل سینه زن شدیم

گریه کنان داغ شه بی کفن شدیم^۱

شکر خدا به حرمت این ذکر یا حسین

بی اختیار غرق عطای حسن شدیم

تا خاک مقدم پسر فاطمه شدیم

بودیم سنگ سخت، عقیق یمن شدیم

بین کریم‌ها کرم او زبانزد است

نیمش علی و فاطمه نیمش محمد است

روز ولادتش همه جا رنگ و بو گرفت

صد فطرس ملک ز درش آبرو گرفت

با اشک شوق حضرت خاتم وضو گرفت

ساقی کوثر از خود کوثر سبو گرفت

از کودکی به لطف و کرم سخت خو گرفت

هرچه کریم درس کرامت از او گرفت

در کودکی نموده عنایت به هر فقیر

از کیسه خلیفگی حضرت امیر

سبط الرسول و آینه کردگار بود

با سائل و یتیم و غلامان ندار بود

می‌خورد نان خشک جو و اندکی نمک

با آنکه در مدینه خودش سفره‌دار بود

جنگ جمل حماسه‌ای از رزم مجتباست

تازه بدون دُلْدُل و بی‌ذوالفقار بود

بر غیرتش درود خداوند و انبیا

أُمُّ الفساد را به زمین زد امام ما

با دشمنش ببین که وقارش چه می‌کند

شمشیر در نماز کنارش چه می‌کند؟

دنیا به خود ندیده ز آقا غریب‌تر

گرد و غبار روی مزارش چه می‌کند؟

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

می‌خواست خواهرش نشود با خبر که آن زهری که خورده با دل زارش چه می‌کند
 از ماندنش طبیب دگر نا امید شد
 پیچید در مدینه که آقا شهید شد
 قلبی دوباره حال و هوای سحر گرفت
 بعد از اذان صبح چو عزم سفر گرفت
 یاد بقیع و قبر حسن اندکی گریست
 بعدش به لطف اشک روان بال و پر گرفت
 سوی غریب شهر مدینه پرید و رفت
 وقتی رسید، خاک دو عالم به سر گرفت
 دید آنچه را که مایه اندوه و آه بود
 تنها چراغ قبر حسن نور ماه بود

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلان فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: داود رحیمی

نکند آمده‌ای قصد نبوت داری؟
 به روی شأنه خود بار امامت داری
 قمر چارمی و نور هدایت داری
 ورنه آقا تو به این عرضه چه حاجت داری؟
 صد برابر ز کریمان تو کرامت داری
 سالیانیست به این سروری عادت داری
 همه ماندند، چه لطفی به گدایت داری!
 سهم ارث از پدرت، نور ولایت داری
 در همه فوت و فن رزم مهارت داری
 سپر صبر، و شمشیر سیاست داری
 چون تو از مادر خود اذن شفاعت داری

سبط اکبر! به پیمبر چه شباهت داری
 بی سبب نیست که بر سجده می‌افتی هر شب
 دست ما را تو گرفتی و رساندی به خدا
 عرض حاجت به کریمان سبب رشد گداست
 قبل از آنی که بخواهیم به ما بخشیدی
 حرف یک عمر بزرگیت نه یک بار و دو بار
 سروران مثل تو "ارباب" ندیدند حسن!
 وجناتت سکناتت حرکاتت علوی
 تو که شاگرد علی بودی و هم رزم حسین
 با سر نیزه صلحت به دل کفر زدی
 ترس محشر به دلم راه ندارد آقا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا قاسمی

بعد، با حفظ سِمَت نوکر یک بی‌کفنم
مدتی هست که تبعید شدم از وطنم
ذکر تو مثل ستون است، به قصر سخنم
بوی گل پر شده در صحن و سرای دهنم
بین آنان به خدا هیچ‌تر از هیچ، منم
نظر مادران است، اگر سینه‌زنم
گریه کرده‌ست به روی تن من پیرهنم
«من حسینی شده دست امامم حسنم»
زیر خورشیدی و این شد سبب سوختنم
سایبانی بشود روی مزارت ... بدنم

شُغلم این است، گدایی ز دیار حسنم
خانه مادری‌ام خاک بقیع است فقط
همه جا و همه دم تکیه کلام حسن است
شهر را مست کنم با نفسِ «جان حسنم»^۱
ذاتا از ریشه کریم‌اند، گدایان کریم
مطمئنم که کسی بود، سوا کرد مرا
هر زمان سینه زن بزم عزای تو شدم
به روی لوح دلم حک شده با خط درشت
غصه بی‌حرمی تو مرا گشت، حسن
کاش می‌شد که پس از مرگ، شوم خرج شما

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن زعفرانی

بر حال خرابم اثری داشته باشد
بد نیست گدا هم هنری داشته باشد
بر نوکر خود هم نظری داشته باشد
از غربت او چشم تری داشته باشد
صحن و حرم مختصری داشته باشد

باید که غزل هم ثمری داشته باشد
با شعر فقط عرض ادب می‌کند این دل
ای کاش که آقای کریمان دو عالم
هر آنکه مشرف به بقیع می‌شود امشب
حتی نگذارند که بر قبر غریبش

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: میلاد حسنی

عطر بقیع می‌وزد از باغ دفترم
از گندم مزار شما ساده بگذرم
مثل همیشه در صف این خانه آخرم
ثبت است بر جریده عالم هو الکرم
نذر ضریح توست النگوی مادرم
حالا خودم کلون قدیمی این درم
گفتی که این شما و سرای برادرم
بر صفحه چون دو خط موازی: حسن، حرم

از بس که حُسن نام تو شد مشق جوهرم
شوق بهشت سهم بقیه، ز من مخواه
مسکین، یتیم، اسیر، همه زود آمدند
نقش است بر کتیبه خلقت هو الکرم
من خواب دیده‌ام پس از آبادی بقیع
آنقدر حلقه بر در این خانه کوفتم
گفتند سائلان که پس از تو کجا رویم
این‌ها دو واژه‌اند که با هم غریبه‌اند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد شیرازی

این بار هم کرامت خود را تمام کرد
نان شبش دوباره نثار غلام کرد
ذکر مرا «کریم علیه السلام» کرد
هرکس که پای درس حسن ثبت نام کرد
با جبرئیل، شاعر خود هم کلام کرد
ترویج مدح، صاحب بیت الحرام کرد
کاری که با سپاه سواره نظام کرد
کامم برای بوسه به دستش قیام کرد
از بس گدای فاطمه را احترام کرد

قبل از سلام کردن سائل سلام کرد
در حیرت است واژه ایثار از حسن
تا دید فاطمه که گره خورده کار من
زنجیر عقل مانع عشقش نمی‌شود
رحمت به آن کریم که از لطف بی حدش
ابیات مدحتش همه بیت المقدس‌اند
از قدرتش نپرس؛ جمل را نظاره کن
چشمم به احترام قدومش به سجده رفت
در خاطرمان نمانده که شغلم گدایی است

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای ماه آسمانی ماه خدا! حسن
 روز نخست نقش جمال تو را کشید
 از شرم آفتاب رُخت خفت آفتاب
 ترسم از این که عقل، خدا خواندت به جهل
 از کائنات آمین شود بلند
 افکنده گل صحیفهٔ حُسنت چو باغ گل
 روح نبی، روان علی، قلب فاطمه
 از صد هزار فیض مسیحا نکوتر است
 باب تو باب حاجت ارباب حاجت است
 جسم مسیح نه که روان مسیح هم
 گر قاسمت به عرصهٔ محشر قدم نهد
 گویی که از لب تو غسل خورده مصطفی
 یک جلوه از فروغ تو ماه است و آفتاب
 وقتی که جای دست خدامی شوی سوار
 باید رسول و حیدر و زهرا شوند گوش
 باید نبی زیارت حُسن تو را کند
 زواری توست جان و رواق بهشت دل
 گنجد چگونه عرش به یک گوشهٔ بقیع؟
 روزی که نیست روز تو باشد کدام روز؟
 صلح تو کرد روز معاویه را سیاه
 از بامداد اول خلقت تو بوده‌ای

خورشید، مستمند تو از ابتدا حسن
 نقاش حُسن با قلم ابتدا حسن
 در پشت کوه‌ها و پس ابرها حسن
 از بس که دیده در تو جمال خدا حسن
 دست تو تا بلند شود بر دعا حسن
 از بوسه‌های پشت هم مصطفی حسن
 گیرد به یک اشارهٔ چشم صفا حسن
 دردی که با دعای تو گردد دوا حسن
 ای عالمی به کوی تو حاجت روا حسن
 می‌گیرد از تبسم گرمیت شفا، حسن
 بهر نجات خلق کند اکتفا حسن
 از بس که داده بوسه دهان تو را حسن
 یک صحنه از بقیع تو ارض و سما حسن
 حیف است پا نهی به سرچشم ما حسن
 تا ذات حق برای تو گوید ثنا حسن
 در لاله‌زار وحی به صبح و مسا حسن
 بالله بُود مدینهٔ تو قلبها حسن
 ای گوشه‌ای ز خاک تو عرش علا حسن
 جایی که نیست خاک تو باشد کجا؟ حسن
 صبر تو داد دین خدا را بقا حسن
 بنیانگذار نهضت کرب و بلا حسن

مشهور در کرامت و لطف و عطاحسن
 ملک وجود آمده مهمان سرا حسن
 حاشا که لحظه‌ای ز تو گردم جدا حسن
 سد می‌کشند دور مزار تو، یا حسن
 دارالزیاره تو بُود قلب ما حسن
 غیر از تو کیست صاحب خُلق خدا؟ حسن
 هر کس که آورد به تو روی رجا حسن
 در حشر بر نجات همه ماسوا، حسن
 دست هزار «میثم» بی دست و پا حسن

آل نبی تمام کریمند و تو شدی
 خلقند میهمان و تویی میزبان خلق
 عمری اگر که بند ز بندم جدا کنند
 وهابیان به زائر تو راه بسته‌اند
 بیچاره‌های کور دل پست، غافلند
 دشمن چو دید خُلق خوشت رابه خنده گفت:
 سوگند می‌خورم به خدا نیست ناامید
 دست بریده پسر کوچکت بس است
 هر گوشه روز حشر دراز است سوی تو

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدرضا شرافت

محو توأم که عالم تو فرق می‌کند
 مثل مسیح، نه، دم تو فرق می‌کند
 باید عوض شد آدم تو فرق می‌کند
 آقای مهربان! کم تو فرق می‌کند
 جز رحمت که مرهم تو فرق می‌کند
 ماهی تو و محرم تو فرق می‌کند
 نه؛ گنبد تو و حرم تو فرق می‌کند^۱
 آقای من! تبسم تو فرق می‌کند

مست از غم توأم غم تو فرق می‌کند
 بایک نگاه می‌کشی وزنده می‌کنی
 یک دم نگاه کن که مرا زیرورو کنی
 تنها کمی به من نظر لطف می‌کنی؟
 زخمی است در دلم که علاجی نداشته است
 صلح تو روضه است حماسه است غربت است
 باید خیال کرد تجسم نمود؛ نه؟
 لختی بخند قافیه ام رابه هم بریز

^۱. در بیت زیر قافیه که رکن اصلی شعر است رعایت نشده است لذا جهت رفع نقص بیت زیر اصلاح شد

نه؛ گنبد تو مرقد تو فرق می‌کند

باید خیال کرد تجسم نمود؛ نه؟

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: غلامرضا سازگار

جَنّت نشانی از حرم توست یا حسن
تنها نه آسمان و زمین عالم وجود
عرش خدا مدینه، دل انبیا بقیع
عالم اگر ثنای تو گویند صبح و شام
فردوس سائل کرم توست یا حسن
در زیر سایه علم توست یا حسن
جان شمع روشن حرم توست یا حسن
تا صبح روز حشر کم توست یا حسن

سرتا به پات حسن خداوند سرمد است

آیینۀ تمام نمای محمّد است

دریای نور در دهنّت آفریده‌اند
سرتا به پات آینه حُسن کبریاست
انفاس آسمانی عیسی مسیح را
بینایی دو دیده یعقوب را درست
از لحظه‌های دم زدنت آفریده‌اند
از بوی عطر پیراهنت آفریده‌اند
باغ بهشت یاسمنت آفریده‌اند
سرو ریاض آرزوی ختم انبیا

آیینۀ محمّد و زهرا و حیدری

از هرچه گفته‌اند و نگفتند برتری

منظومۀ نبوّت و شمس امامتی
در چارده کریم که روح کرامتند
با نام تو جحیم شود بوستان گل
بی مهر تو تمام عبادات جن و انس
الگوی عزّت و شرف و استقامتی
مشهورتر به لطف و عطا و کرامتی
تنها به یک نگاه شفیع قیامتی
در حشر نیست غیر زیان و غرامتی
گر باشم شبی به بقیعت اقامتی
تا حشر بر ریاض جنان ناز می‌کنم

دل‌های مؤمنین جهان شد مزار تو

شام ولادتت شده دل بیقرار تو

دورم اگر ز صحن و سرای بقیع تو چشمم بود به پنجره‌های بقیع تو
هر روز صبح، مرغ دلم ز آشیان خود پرواز می‌کند به هوای بقیع تو
با آنکه نیست قبه و ایوان حائرش سبقت برد ز کعبه، صفای بقیع تو
بوی بهشت می‌وزد از خاک زائرت ای جان عالمی به فدای بقیع تو

پیوسته زائر حرمت روح انبیاست

بالله قسم حریم تو آغوش کبریاست

تو مظهر خدایی و جان پیمبری قرآن مصطفی به سر دست حیدری
هم دومین وصی رسول مکرمی هم اولین سلاله زهرای اطهری
باید سرود مدح تو را با زبان وحی کز وصف جن و انس و ملایک فراتری
حُسن خدا به حُسن تو دیدار می‌شود چون حُسن بی‌حدود خدا را تو مظهری
هم صبر توست حکم خدا هم قیام تو در هر دو حال بر همه مولا و رهبری

چون و چرا به کار تو خود کفر دیگر است

چون و چرا به کار خداوند اکبر است

ای دین حق به صبر تو پاینده یا حسن صبرت حدیث نهضت آینده یا حسن
صبر تو بود تیغ خداوند در غلاف صلحت به خصم، ضربه کوبنده یا حسن
صلح تو و معاویه؟ باور نمی‌کنم دشمن ز کار توست سرافکنده یا حسن
تو خود تمام دینی و او خود تمام کفر او تیرگی، تو مهر فروزنده یا حسن
تا بود، بود حق به وجود تو پایدار تا هست، هست دین ز دمت زنده یا حسن

شمشیر شیر حق همه جا در نیام توست

«میثم» هماره پیرو صلح و قیام توست

شاعر: سیدپوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

سفره باز تو آنقدر گدا پرور بود
 یک سرش بود ز خانه سر دیگر کوچه
 غیر بیت الحسن این شهر کرم خانه نداشت
 کاسه آبی به گدا دادی و سرمستش کرد
 هر کس آمد به مدینه تو پنااهش دادی
 گرچه انواع غذا بود سر سفره تو
 تا که سگ سیر نشد لب به غذایت نزدی
 کیمیای قدمت نقل دهان همه شد
کرد توهین به تو لیک پنااهش دادی^۱

روز و شب سفرهات از خیل گدا محشر بود
 خوب دیدند همه لطف تو سرتاسر بود
 که در این شهر فقط خانه تو بی در بود
 آب چاه تو خودش شعبه‌ای از کوثر بود
 خواه اگر ناصبی و خواه اگر کافر بود
 رزق هر وعده تو نان جو چون حیدر بود
 کرم و جود تو مافوق تر از باور بود
 کف نعلین تو میخورد به هرجا زر بود
 گرچه میسوختی و چشم تو از غم تر شد

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

تا بخشش عطای کریمان همیشگی ست
 آنها گدایشان غم فردا نمی خورد
 دست کریم خسته بخشش نمی شود
 آقای و کمال حسن جان فاطمه
 از عرش و فرش بر در او صف کشیده اند
 در خشکسال زندگی و قحطی امید
 لبخند او خلاصه هر مهربانی است

در این محیط بوی خوش نان همیشگی ست
 اینجا بنای سفره احسان همیشگی ست
 هر چند التماس گدایان همیشگی ست
 مانند آیه قرآن همیشگی ست
 یعنی که رفت و آمد مهمان همیشگی ست
 در خانه اش ترنم باران همیشگی ست
 رو به گدا تبسم ایشان همیشگی ست

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید. **کرد توهین به تو اما برویش خندیدی** گرچه میسوختی و چشم تو از غم تر شد

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد میر هاشمی

فریاد برآرم که غلام حسنینم
ای می زدگان مست ز جام حسنینم
بنمای مقید به مرام حسنینم
محتاج به الطاف مدام حسنینم
آمیخته با شهد کلام حسنینم
صد شکر خدا را؛ که به رام حسنینم^۱

فریاد غم، وقف پیام حسنینم
تا منتظر روز قیام حسنینم

عمری است که دلدادۀ نام حسنینم
در کوی خرابات، مقیم همۀ عمر
یا رب ز عنایات مُحَرَّم کرمی کن
در لحظۀ مرگم به شب اول قبرم
از ذکر احادیث ولایی شده ام مست
من مرغک بی بال و پری نغمه سرایم
مرثیه سرای حرم عشق و ولایم
بر رجعت پر برکتشان معتقدم من

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

گردش مهر و ملک دور مدار مجتبی ست
نان گرم و روی خوش اینها شعار مجتبی ست
او ولی خود بی گمان محو وقار مجتبی ست
با جذامی ها نشستن افتخار مجتبی ست
آفرینش مهره ای در اختیار مجتبی ست
افتاب از شرم خود آینه دار مجتبی ست
در حقیقت کربلا هم یادگار مجتبی ست
این فقط یک گوشه ای از اقتدار مجتبی ست

بخشش و جود و کرم در انحصار مجتبی ست
خانه اش مهمان سرای مردم بیچاره بود
در ملائک هیبتی مافوق اسرافیل نیست
هر شب از عرش خدا او میهمان دارد ولی
او ولی الله باشد در قیام و در سکوت
در حریم حضرت خورشید جای ذره نیست
صلح او پایه گذار انقلاب عشق بود
مرد میدان جمل پی کرد چشم فتنه را

^۱. بیت زیر دارای ایراد محتوایی است زیرا کلمه دام غالباً دارای بار منفی است و شایسته و در شان اهل بیت نیست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: امیرحسین الفت

شعر و غزل برای تو گفتن عنایت است از بس که لطف حضرتتان بی نهایت است
این جا سیاه کردن دفتر عبادت است اصلاً به افتخار تو ماه ضیافت است
ابر کرم ببار که هنگام رحمت است
از گوشه های لعل لب می چکد عسل
آقا بگیر دست مرا نیز لا اقل
ای قهرمان عرصه پیکار در جمل
وقتی قیام می کنی اصلاً قیامت است
خاکی تر از تمامی شاهان عالمی
زیباترین سروده دیوان عالمی
در امتداد دست تو چشمان عالمی
قربان خال هاشمیت جان عالمی
آن نقطه ای که نقطه آغاز خلقت است
ای سفره دار شهر نبی ای بزرگوار!
ای توده های ابر کرم! بر زمین ببار
وا می کنم به نام تو لب های روزه دار
هرگز نمی روم به خداوند زیر بار
باور نمی کنم که مزار تو خلوت است
تا می وزید بوی شما در فضای شهر
می آمدند مردمی از جای جای شهر
درازدحام، کوچه و پس کوچه های شهر
تا بنگرند جلوه یوسف نمای شهر
یعنی نگاه کردن رویت عبادت است
بر سفره هاست روزی و ماهانه هایتان
گر می گرفت خانه پروانه هایتان
دیوانه ایم و عاشق دردانه هایتان
سنگین شده ز پستی ما شانه هایتان
این عبد رو سیاه چه اسباب زحمت است

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل عدم رعایت توصیه های مراجع و علما؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رعایت توصیه های مراجع، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

با قاتلت چگونه به یک خانه زیستی زخم زبان شنیدی و هر شب گریستی
 باید که پای درد صبوری بایستی یا للعجب! کریم مدینه! تو کیستی؟
 درد تو درد بی کسی و درد غربت است
 دشنام ها شنیده ولی خنده می کنی دشنام داده را تو چه شرمنده می کنی
 هرکیش را به دین خودت بنده می کنی تو خاطرات فاطمه را زنده می کنی
 یک گوشه نگاه تو ما را کفایت است
 در بین بچه ها ز همه مادری تری یعنی تو از تمامیشان کوثری تری
 با این عبای سبز، تو پیغمبری تری پایش بیفتد از همه شان حیدری تری
 شمشیر هم به دست تو تمثال غیرت است
 کم کم به روضه پای مرا میکشی خودت شمع مذاب در وسط آتشی خودت
 پس طعم درد فاطمه را می چشی خودت در این مسیر روضه مرا می کشی خودت
 در روضه ات هلاک شدن هم شهادت است

وزن شعر: مفاعن فاعلان مفاعن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی ذوالقدر

فقط به خاطر خشنودی خدا بخشید
 که سفره کرمش را به مجتبی بخشید
 کریم بود، بدون سر و صدا بخشید
 غریبه را چه بسا بیش از آشنا بخشید
 مدینه زائر خود را به کربلا بخشید
 که رزق اشک حسن را خدا به ما بخشید
 خدا فقط به حسن اینچنین بلا بخشید
 به غیر قاتل مادر بقیه را بخشید

فدای جود کسی که هر آنچه را بخشید
 از ابتدا پدرش فکر ما گداها بود
 غریب بود، اگر چه گدا فراوان داشت
 کریم کار ندارد به اسم و رسم کسی
 ملامتش نکنید آنکه را مدینه نرفت
 دو ماه گریه برای حسین باعث شد
 گمان کنم که دگر مادری زمین نخورد
 گمان دیگرم این است که دم آخر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: محمود ژولیده

بر خلق و خوی فاطمی اش اقتدا کنید
 پس اقتدا به سیره خیر النساء کنید
 کافی است اینکه قصد توسل بجا کنید
 دست طلب اگر بسوی مجتبی کنید
 دستی به سفره علی مرتضی کنید
 خوبست هر دورا طلب از مصطفی کنید
 دل را به زادگاه حسن آشنا کنید
 افطار نیمه را به لب یار وا کنید

ای عاشقان به حسن حسن ابتدا کنید
 باید که ما شبیه حسن مادری شویم
 آری حسن به جود و کرم مادری تر است
 لطف کریم زودتر از عرض حاجت است
 یعنی کریم زاده آل الکرم هاست
 هیبت ز مصطفی برد و سطوت از علی
 یک سر به بیت وحی ز باب الحسن زنید
 این خانواده روزه به او باز می کنند

معراج مصطفی به روی دست فاطمه است

یعنی بهشت، خانه در بست فاطمه است

محراب خانه است و دو رکعت نماز عشق
 بی حبّ اهل بیت مجو رمز و راز عشق
 داده خدا به دست حسن این جواز عشق
 ننگی است در درون فضای مجاز عشق
 روزی که شد به کشور ما اهتزار عشق
 روزی که شد سپاه علی سر فراز عشق
 وقتی که آمدم همه پیشواز عشق
 اینجاست ملک در ملک حسن، یگه تاز عشق

بیت علی است مرکز راز و نیاز عشق
 باید به بیت وحی عبادت کنیم و بس
 باید رهی به بندگی اش دست و پا کنیم
 هر عشق بی جواز حسین و حسن خطاست
 ما دین خویش را ز حسن بر گرفته ایم
 ما را حسن ز جور سلاطین نجات داد
 پرچم بدست نامور بو تراب بود
 هر کس که مدعی فتوحات ملک ماست

ما را خود از ازل وطنی آفریده اند

ملک حسین را حسنی آفریده اند

دل را به یمن مقدم خود کرده دلبری

شکر خدا که کرده حسن ذره پروری

ما را ز شیعیانِ خودش خوانده در دعا
با قرص مه به نیمه، خدا هم نشان دهد
چون صحبت از مکارم اخلاق می کند
هنگام بذل ثروت خود مصطفایی است
یک آن جدا ز حضرت زهرا نمی شود
صلحش برای شیعه هدایت به کربلاست
مظلوم را سفارش یاری کند به خلق
زیبا و عاشقانه کند بنده پروری
این مه شده به روی حسن حُسن محوری
ما را دهد نشانه ز خلق پیمبری
هنگام جنگ شیرالهی حیدری^۱
بسکه سرشت و آب و گِل اوست مادری
الحق کند برای برادر، برادری
دستور او مقابل ظالم دلاوری

با افتخار نام تو را می برم حسن

با اقتدار عشق تو را می خرم حسن

آقای ما که خسته ز عدوان نمی شود
سالار ما غریب میان سپاه خویش
وای از دلش که جور جفاکار دیده است
نامش غریب و درد غریب و غمش غریب
با این همه زمین و زمان تحت امر اوست
دریا شود مُرگب و آشجار هم قلم
در مدح او تمام دَواوین شاعران
تسلیم جز برابر سبحان نمی شود
جز از موالیان و محبان نمی شود
هر مدّعی که بنده سلطان نمی شود
تنها، چو او به عالم امکان نمی شود
خورشید پشت ابر که کتمان نمی شود
یک سطر از فضایل جانان نمی شود
یک آیه از ستاره قرآن نمی شود

قبل از حسین اوست که بنیانگذار عشق

یعنی حسن ستاره دنباله دار عشق

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. شایسته نیست امام معصوم تشبیه به حیوان شود

وی دَومین امام هُدی یا امام حسن
 ما را مکن ز خویش جدا یا امام حسن
 عالم شود برات فدا یا امام حسن
 اَمّا کنند یاد خدا یا امام حسن
 این است انقلاب شما یا امام حسن
 تا می کنی دعا و ثنا یا امام حسن
 سلطان عالم است گدا یا امام حسن
 امضای توست کرب و بلا یا امام حسن

ای یاد توست ذکر خدا یا امام حسن
 ای یاری اَت مقدّم حاجات عمر ما
 کی گفته هیچ یار نداری در این جهان؟!
 در اوج غربتند در عالم موالی اَت
 بیداری جهان بشر یاری شماست
 بی شک تمام نصرت اَمّت بدست توست
 وقتی کسی گدای حریم تو می شود
 عشق حسین از تو رسیده به شیعیان

در کربلا دو کودک تو نائبت شوند

مردانه سیدالشهدا را مدد کنند^۱

شاعر: حسین عباسپور	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فعولن فعولن فعولن فعولن
صبوری به پای تو سر می‌گذارد کمی خواستم از غریبی بگویم و من نیستم بدتر از مرد شامی کریمی که از کودکی می‌شناسم دلم باز با یاد غم هایت آقا چه بد با تو تا کرد دنیای پستی و هر کس که کمتر شکایت کند آه نمک ریخت يك شهر بر زخم مردی	غمت داغ ها بر جگر می‌گذارد نه! این بغض سنگی مگر می‌گذارد؟ نگاه تو در من اثر می‌گذارد قدم روی این چشم تر می‌گذارد غریبانه سر روی در می‌گذارد که بر ساقه گل تبر می‌گذارد به دوشش غم بیشتر می‌گذارد که دندان به روی جگر می‌گذارد	

^۱ . در تمامی سایت ها حتی سایت خود استاد ژولیده بند آخر این ترکیب بند بدون بیت برگردان ذکر شده است لذا جهت رفع نقص

شاعر: مجتبی خرسندی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

کسی که با ادب و باوقار می‌بخشد
 کریم فکر حساب و کتاب بخشش نیست
 به اسم و رسم توجه نمی‌کند هرگز
 برای اینکه شود حفظ آبروی گدا
 تمام زندگی من فدای مردی که
 مقابل بدی و طعنه پاسخش خنده است
 به این دلیل غلام حسن خودش آقا است
 از آن که عادتش احسان، سجیه‌اش کرم است
 چرا که او پسر ارشد همان مردی است
 که بین معرکه کارزار از سر لطف
 بجز علی که به هنگام جنگ بخشیده است
 همیشه موقع بخشش که می‌شود این مرد
 برادرش هم از او ارث برده بخشش را
 نمی‌دهم به دو عالم غلامی او را

فقط به خاطر پرودگار می‌بخشد
 به رسم اهل کرم بی‌شمار می‌بخشد
 به آشنا و غریب دیار می‌بخشد
 بدون منت و بی‌ننگ و عار می‌بخشد
 تمام زندگی‌اش را سه بار می‌بخشد
 سکوت کرده و آئینه‌وار می‌بخشد
 که گل همیشه به خار اعتبار می‌بخشد
 عجیب نیست که بی‌اختیار می‌بخشد
 که بین معرکه کارزار می‌بخشد
 به دشمن سر خود ذوالفقار می‌بخشد
 کدام شیر به وقت شکار می‌بخشد؟
 به رسم فاطمه اول به «جار» می‌بخشد
 اگر به راه خدا شیرخوار می‌بخشد
 گرفتم اینکه به من اختیار می‌بخشد

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

چون عقیقی که در آغوش یمن جا دارد
 آن قدر عاشق این ماه زبرجد گوئیم
 از تماشای گل روی چو نان یاسمنش
 می‌وزد چونکه نسیم که از طرف گیسویش

از ازل در دل من عشق حسن جا دارد
 که به شوق رَصَدش، ترک وطن جا دارد
 گر بیابان بشود دشت چمن جا دارد
 رقص گلها وسط دشت و دَمَن جا دارد

عطر پیراهن او پخش که شد در بازار
 من کلیم الحَسَنَم، ذات خداوند اگر
 به تماشای او یسی شدنم از عشقش
 پیش نوباوگی قامت چون طوبایش
 از شباهت به نبی و به علی داشتنش
 تا نگویم حسن اللّهی ام از فرط جنون
 خلق، مهمان کریمند به افطار و سحر
 صحبت از زهر هلاهل شد و طرز اثرش
 آخر مجلس این شاه که خود بی حرم است
 گفت: «لَا یَوْمَ گِیُومِک» به اباعبدالله

هر چه ضایع بشود مُشکِ خُتن جا دارد
 «لَنْ تَرَانِی أَبَداً» گفته به من جا دارد
 بنشینند اگر اهل قَرَن جا دارد
 تا کمر خم بشود سرو کهن جا دارد
 گر بگویم همه عمر سُخن جا دارد
 دست بگذارم اگر روی دهن جا دارد
 سفره اش بهر همه قاعدتاً جا دارد
 پس اگر سبز شود رنگ بدن جا دارد!
 روضه کُشته بی غسل و کفن جا دارد
 پس دل آشفته گودال شدن جا دارد

شاعر: میلاد حسنی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلن

به نام آنکه تو را داده است نام حسن
 سلام بر برکات سپید سایه تو
 سلام بر درجات زبردت که از او
 عجیب نیست اگر خال هاشمی ات را
 فدای قامت بنده نواز تو که نماز
 قبول نیست سجودی که پاش مُهر تو نیست
 به خشت خشت ستون های عرش رب کریم
 شکست شیشه خون دل شما روزی
 صلات ظهر، چه تشییع بی نظیری شد

درود احسن الارباب من؛ سلام حسن
 که نور داده به خورشید مستدام حسن
 عقیق دست سلیمان گرفته وام؛ حسن
 شبانه روز کند کعبه استلام؛ حسن
 به احترام قدت می کند قیام؛ حسن
 رکوع بی تو رکوعی ست ناتمام؛ حسن
 نوشته با قلم حُسن، یا امام حسن
 به دست سوده الماس های شام؛ حسن
 به لطف بدرقه تیرها ز بام حسن

شاعر: سیدپوریا آصفی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای کعبه وصال زمین خال روی تو
یکبار گرد روی عبا را تکان بده
بالا نشین قله احسانی ای حسن
آشفته گیسویت به دل باد می‌دهی
زیبای فاطمه همه مجذوب هیبتت
بایک نگاه جنگ جمل را بهم زدی
تیغت ربود از دل عالم قرار را
ای انتهای غزوه فتحاً مبین حسن
نام تو را خدای تو خوب انتخاب کرد
ماریزه خوار سفره آبادی‌ات شدیم
سبز است با نگاه تو بخت سیاه ما
از کوچه کرامتت هر بار می‌رویم
ما را گدای دست کریمت نوشته‌اند

ای اهدنا الصراط زمان تاب موی تو
یک عمر سیل رحمت حق را نشان بده
مغروق در عبارت رحمانی ای حسن
اینگونه دلبری به جهان یاد می‌دهی
پیچیده بین گوش فلک صوت غیرتت
روز سیاه قوم خوارج رقم زدی
برقش گرفت دامن اُشتر سوار را
دشمن به ضرب تیغ تو دارد یقین حسن
پس باید از به غیر حسن اجتناب کرد
مبهوت دام و شیوه صیادی‌ات شدیم
مهر ثواب خورده به روی گناه ما
با کوله بار جود تو پُربار می‌رویم
از جیره دارهای قدیمت نوشته‌اند

شاعر: مجتبی روشن روان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای چارطاق عرش خدا خیمه غمت
قدوسیای تراوش انفاس قدسی‌ات
هفت آسمان به گرد مزار تو در طواف
لاهوئیان دریده گریبان روضه‌ات
صدها هزار حاتم طائی نشسته‌اند
جانا حساب چشم تو از دیگران جداست

وی کهکشان ستاره‌ای از خاک مقدمت
فرماندگی ارض و سماء رتبه کمت
آمد پدید نه فلک از فیض یک دمت
آید صدای فاطمه از بزم ماتمت
کاسه بدست، سائل دنیار و در همت
زمزم کجا و قطره‌ای از اشک نم‌نمت

یا سید الکریم سیادت غلام توست
ای امتداد مرتبت مرتضی حسن!
آتش گرفته‌ای وسط کوچه فدک
صلح تو شد زمینه تصویر نینوا
من بینوای عشق توأم سیدالغریب
یک عالمه ترانه برایت سروده‌ام

ارثیه ایست هدیه ز جد مکرمت
کرده خدا به شاه شهیدان مقدمت
شد فاطمیه اول ماه محرم
کربلاست سینه زن پای پرچمت
دردی بریز دردل من جان قاسمت
من از ازل خراب نگاه تو بوده‌ام

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی نسترن

از تو به یک اشاره و از ما سری بلند
دستی بزن به مس که طلا میکند دُرست
یوسف تویی؛ کریم تویی؛ مجتبی تویی
ما از جمل؛ شجاعت تو درک کرده‌ایم
اصلاً بهانه بود تو را جلوه‌گر کند
در کشتی نجات حسین ابن مرتضی
محشر دو چشم توست؛ قیامت به پا نکن
در کربلا قیامت تو یک قیامت است
با ضربه‌های قاسم تو می‌خورد زمین^۱

این هم برای عرض ارادت به ساحت
ما پیرو سیادت سادات حیدریم
ای وای از آن غمی که تو را پیر کرده است

در سایه‌سار دلبریت دلبری بلند
در بین حرفه‌کاری تو زرگری بلند
تا انتهای شهر صف مشتری بلند
این که دلیل نیست صف لشگری بلند
با یا حسن؛ علی بُکند هر دری بلند
سکان به دست زینب و تو لنگری بلند
عین الیسار تا به یمین محشری بلند
کوتاه قامتی که کند پیکری بلند
دشمن به گوش تا شنود حیدری بلند
لطف مدام و قدمت این نوکری بلند
عمرش زیاد؛ سایه سر رهبری بلند
وقتی عصا شدی که شود مادری بلند

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به **ایراد محتوایی**؛ پیشنهاد می‌کنیم بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

جایگزین نمایید **با نعره‌های قاسم تو می‌خورد زمین** دشمن به گوش تا شنود حیدری بلند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: داود رحیمی

پروازمان دهید که بی بال و پر شدیم
 یک عمر در هوای شما در به در شدیم
 کالیم و خشک و زرد، خدا را چه دیده‌ای
 شاید به لطف یک نفست بارور شدیم
 تو پور کوثری؛ پدرت هم ابوتراب^۱
 رزقی به ما دهید که بی برگ و بر شدیم
 هرچه شما کریم تری ما گدا تریم
 از اعتبار نام شما معتبر شدیم
 ما را به راه راست کشاندی تو یا کریم
 ما در مسیر تو ز خدا با خبر شدیم
 آقای تو شامل حال گدا شد و
 ما هم به نوکری شما مفتخر شدیم
 ما را به نامتان "حسنی" ثبت کرده اند
 ما سال هاست حلقه ی آویز در شدیم

آقاترین جوان جوانان جنتی

بی بارگاه و صحن ولی با کرامتی

باید برای قبر تو گلدان بیاوریم
 باید ضریح و سنگ براتان بیاوریم
 پهن است سفره کرمات در بقیع پس
 باید ز سفره ی کرمات نان بیاوریم
 فهم و زبان ما به شما قد نمی دهد
 باید برای وصف تو قرآن بیاوریم
 پای پیاده بیست سفر مکه رفته ای
 تا در مسیر رفتنت ایمان بیاوریم
 جایی که رحمت حسنی موج می زند
 زشت است حرفی از نم باران بیاوریم
 اینکه سه بار ثروت خود نصف کرده ای
 کافیسست تا به لطف تو اذعان بیاوریم

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

تا نوکری کند به کرمخانه ی شما
صد ها بزرگ مثل سلیمان بیاوریم

باید فقط برابر یک تار موی تان
صد ها هزار یوسف کنعان بیاوریم

آمد کریم پس همه ی ما گدا شویم
شاه جهان شویم اگر اینجا گدا شویم

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد قاسمی

دَمی که حضرت مُشکل گُشا حسن بشود
کسی که بار لبش ذکر "یا حَسَن" بشود
کسی که دلبرش از ابتدا حسن بشود
مُسلّم است که صُنْع خُدا حسن بشود
همیشه، رابع اهل کسا، حسن بشود
عزیز حضرت خیرُ الِوَرّا حسن بشود
ندیده ایم که جز مُجتبی، حسن بشود!
قسم به ذوالکرم، آقای ما حسن بشود
رواست صاحب این ادّعا حسن بشود
شبی که بانی این سفره ها حسن بشود
حسین نیز پس از حذف "یا" حسن بشود
به اینکه صاحب دلّهای ما حسن بشود
گریز روضه کرب و بلا حسن بشود
میان خون بزند دست و پا، حسن بشود

هر آنچه ناشدنی هست با حسن بشود
به حُسن خُلق شود بین مردمان مَشهور
اسیر حُسن کس دیگری نخواهد شد
به دست قدرت خود چونکه قصد خلق کند
هزار سبط دگر هم به مصطفی بدهند
عزیز کرده خیرُ النَّساست، پس باید
به جز همان که ابا الحُجّت است، در عالم
أخُ الکَریم و إمام الکَریم و ابن کریم
به سینه احدى دست رد نخواهم زد
گدای لقمه نانی شدن، شرافت ماست
شبی دقیق نظر کرده ایم و فهمیدیم
میان این همه دلدادۀ حسین، خوشیم
گریز هرچه که روضه ست کربلاست ولی
که نوجوان یتیمی بناست آخر کار

شاعر: وحید قاسمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

خدا به طالع تان مُهر پادشاهی زد
 در آسمان سخاوت یگانه خورشیدی
 گدا ز کوی تو هرگز نرفته ناراضی
 مدینه شاهد حرم: فقیر سرگشته
 به لطف خنده تان شام غم سحر گردد
 خدا به شهد لبّت مزه رطب داده
 تبسم نمکینت چقدر شیرین است
 خوشا به حال گدایی که چون شما دارد
 گره گشایی ات از کار خُلق، ارث علی است
 به حج خانه دلبر چه ساده می رفتی
 شما ز بسکه کریم و گره گشا بودی
 امام رافت دوران بی مرامی ها
 خیال کن که منم يك جذامی ام آقا
 چقدر مثل علی از زمانه رنجیدی
 امام برهه ی تزویرهای بسیاری
 کریم شهر مدینه، غریب افتادم
 قسم به حُرمت این ماه حق نگاهی کن
 بگیر دست مرا، دست بسته ام آقا
 دل از حساب قنوت تو سود می گیرد
 برای مدح تو گویند شعر احساسی

به سینه احدى دست رد نخواهی زد
 تمام زندگی ات را سه بار بخشیدی
 عزیز فاطمه! از بسکه دست و دل بازی
 همیشه دست پر از محضر تو برگشته
 نشد که سائل تان ناامید برگردد
 کریم آل محمد تو را لقب داده
 دواي درد یتیم و فقیر و مسکین است
 در این حرم چقدر او برو بیا دارد
 مقام اولی جود و بخششت ازلی است
 همه سواره ولي تو، پیاده می رفتی
 دل کویر به فکر پیاده ها بودی
 نشسته اي سر يك سفره با جذامی ها
 نیازمند نگاه و سلامی ام آقا
 سلام داده، جواب سلام نشنیدی
 به وقت رفتن مسجد، زره به تن داری
 به جان مادرت آقا، برس به فریادم
 به دست خالي این مستحق نگاهی کن
 ضرر زدم به خودم، ورشکسته ام آقا
 دعای دست رحیمت چه زود می گیرد!
 به واژه های «در» و «میخ» و «کوچه» حساسی

کدام حادثه این گونه زود پیرت کرد
بگو که عاقبت آن گوشواره پیدا شد؟

چه شد که بغض گلوگیر گوشه‌گیرت کرد
چگونه این همه غم در دل شما جا شد

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: امیر علوی

میکشتم بر سر خود خاک کف پای کریم
با همه فرق کند شیوه اهدای کریم
کارمن نیست سرودن ز سجایای کریم
در خود عرش بود مرتبه و جای کریم
به جهان فخر کنند خیل گداهای کریم
پس امید همه ماست به مولای کریم
می‌رود پشت در خانه آقای کریم

آمدم پشت در خانه آقای کریم
در این خانه ز مقدار نباید دم زد
من فقط آمده‌ام سیر نگاهش بکنم
اولیا پشت در خانه او صف بستند^۱
نان این خانه به ما عزت و شوکت بخشید
ما گدای پسر ارشد حیدر حسنین
می‌رود دل به همان جا که تعلق دارد

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

عرش تا فرش خدا رحمت عام حسن است
ورنه در زاویه عرش، مقام حسن است
ناز عشاق کشیدن ز مرام حسن است
هر حسینه که برپاست خیام حسن است
این مسلمانی ایران ز کلام حسن است
غربت از روز ازل باده جام حسن است
پرچم حُسن حسن در همه عالم بالاست

در کرم‌خانه حق سفره به نام حسن است
بی‌حرم شد که بدانند همه مادری است
هر که آمد به در خانه او آقا شد
حرم و نام و وجودش همه شد وقف حسنین
دست ما نیست اگر سینه زن اربابیم
هر که خونس حسانی شد ز خودی حرف شنید
تا زمانی که خدائی خدا پابرجاست

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر است اما به دلیل **مغایرت با مضامین زیارت جامعه کبیره** « وَ وَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَسَلَاطَةِ النَّبِيِّينَ، وَصَفْوَةِ الْمُرْسَلِينَ » پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و پیروی از فرامین و آموزه‌های ائمه، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. **انبیا پشت در خانه او صف بستند** در خود عرش بود مرتبه و جای کریم

بخش سوم:

اشعار شهادت

امام حسن مجتبی علیه السلام

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

او دست‌گیر خلق ولی بی‌حبیب بود
 بعد از خدا سخاوت او بی‌رقیب بود
 با آنکه بر تمامی عالم طبیب بود
 در بین دوستان خودش هم غریب بود
 در خانه هم اسیر زنی نانجیب بود
 در محضر امام مغیره خطیب بود
 از کودکی ز حادثه‌ای بی‌شکیب بود
 دستی که از مروت دل بی‌نصیب بود
 پیش حسین راوی شیب الخضیب بود

مولای ما کریم ولیکن غریب بود
 با او مدینه شد وطن بی‌نیازها
 غیر از نمک به زخم دل خود دوا نداشت
 از دشمنان که کینه بسیار دیده است
 در کوچه زخم خورده لبخند قنفذ و
 شرحش هزار روضه مکشوفه می‌شود
 کابوس کوچه موی سرش را سفید کرد
 دستی سیاه زندگی‌اش را سیاه کرد
 دل خون روزگار که در آخرین نفس

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احسان فرگسی

خون می‌گریست در غم تو چشم خواهرت
 تصویر گوشواره زخمی مادرت
 مادر چگونه خورد زمین در برابرت
 مثل رباب کاش وفا داشت همسرت
 از هم گسست با طمع سکه لشکرت
 دیگر رسیده است نفس‌های آخرت
 پرپر شدند جای تو گل‌های پرپر
 افتاده است در دل صحرا برادرت

با تیر آمدند به تشییع پیکرت
 عمری ست روبه روی تو و چشم‌های توست
 ای راز دار فاطمه! یادت نمی‌رود
 در خانه کاش محرم اسرار داشتی
 فرمانده‌ای غریب‌تر از تو ندیده‌ایم
 معلوم شد از این جگر پاره پاره‌ات
 در کربلا اگر چه نبودی خودت ولی
 تاریخ را ورق بزن و آخرش ببین

شاعر: رضا رسول زاده	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
خون می‌چکد حسن ز لب تو، سخن مگو اصلاً بیا به فکر خودت باش و این کفن دیدم تن کبودت و آتش گرفته‌ام مادر به دست خواهرمان داد امانتش یک نانجیب پست به پای تو زخم زد^۱ از غارت تنم سخنی را وسط مکش وقتی به جای گل به تنت تیر ریختند طشت مدینه تو کجا! طشت من کجا! یوم الحسین گفتی و زینب ز تاب رفت	گفتی به زینبت تو هر آنچه، به من مگو اصلاً بیا و روضه از این بی‌کفن مگو حالا تو از منی که شوم پاره تن مگو از غارت و نماندن آن پیرهن مگو اما تو از گلوی من و نیزه‌زن مگو از دسته دسته روی سرم ریختن مگو از زیر نعل ماندنم عریان بدن مگو از خیزران نشستن بر این دهن مگو دیگر تو از عزای حسین، ای حسن مگو	

شاعر: حامد آقایی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن
ای مرثیه‌ها اشک بریزید برایش بر مرد غریبی که به خود یار ندیده حتماً شده او محترم دیده زهرا مظلوم‌ترین زاده زهرا شده مسموم گشتند ولی دست ز کینه نکشیدند در لحظه آخر به برادر نگهش بود	خون گریه کنید دیده‌ها بهر عزایش ای حنجره‌ها روضه بخوانید برایش هر کس که حسن گشت به لب شور و نوایش زهری که بلا گشته ولی گشته دواش تیر است که آید عوض دست عطایش چون نیست عزایی به بزرگی عزایش	

^۱. بیت زیر به جهت انطباق بیشتر با روایت مستند تغییر داده شد.

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: پوریا باقری

کریم اگر که تویی ما همه گدای توایم	دوا اگر که تویی جمله، مبتلای توایم
تو در میان دل ما قدم زدی حتماً	که در پی دل و دنبال رد پای توایم
به روی سینه ماها نوشته‌اند حسنی	همه برای حسین‌اند و ما برای توایم
دو ماه سینه‌زن شاه کربلا بودیم	دو روز در همه سال در عزای توایم
خودت به زندگی ما حسین بخشیدی	همیشه و همه جا شامل عطای توایم
دمی به سعی و صفای حسین مشغولیم	دمی نشسته و آرام در منای توایم

شب شهادت مولای انس و جن حسن است^۱

ز داغ او دل هر شیعه غرق در محن است

چقدر رنج کشیدی و باز دم نزدی	چه غصه‌ها که تو دیدی و باز دم نزدی
به جرم خوبی بی‌حد از آن جماعت پست	چقدر حرف شنیدی و باز دم نزدی
به خنده‌های پُر از درد، درد امت را	به جان خسته خریدی و باز دم نزدی
جهان چشید از آقاییات ولی آقا...	تو طعم درد چشیدی و باز دم نزدی
به مردمان مدینه سلام می‌کردی	جواب هم نشنیدی و باز دم نزدی
چقدر در وسط کوچه‌های دلتنگی	به زخم کهنه رسیدی و باز دم نزدی

شب شهادت مولای انس و جن حسن است

ز داغ او دل هر شیعه غرق در محن است

۱. در شعر بالا سه غزل دنبال هم آورده شده که این شعر باید یا ترکیب بند و یا ترجیع بند باشد و در تعریف شعر ترجیع بند یا ترکیب بند باید یک بیت برگردان ما بین دو غزل آورده شود و نمی‌توان دو غزل را بدون بیت رابط دنبال هم آورد مگر آنکه دو غزل جدا گانه باشد با توجه به اینکه این اصل در شعر بالا رعایت نشده است بیت زیر به منظور رفع نقص اضافه شد.

نه اینکه زهر درآورده جان ز پیکر تو	تو را زمین زده درد و عذاب مادر تو
درست در وسط کوچه بود جان دادی	که خورد دست کسی بر نقاب کوثر تو
سه روز بعد پیمبر، خبیث امت با	لگد شکست در خانه را برابر تو
خبر رسید به گوش تمام خلق الله	صحابه ریخته بر خانه پیمبر تو
خدا به کس ندهد اینچنین صحابی را	غریب بوده در این شهر جد اطهر تو ^۱

شب شهادت مولای انس و جن حسن است

ز داغ او دل هر شیعه غرق در محن است

هنوز ناله زهرا به گوش می آید	صدای زینب کبری به گوش می آید
هنوز هم که هنوز است از دل خانه	صدای غربت مولا به گوش می آید
ز آستانه در، ناله های محسن با	صدای گریه بابا به گوش می آید
صدای ضرب لگدهای دومی دارد	در آن شلوغی و دعوا به گوش می آید
هزار و سیصد و اندی گذشته اما باز	صدای هیزم از آنجا به گوش می آید
مغیره داد کشید و دل حسن لرزید	صدای نعره زدن ها به گوش می آید

شب شهادت مولای انس و جن حسن است

ز داغ او دل هر شیعه غرق در محن است

^۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر حذف شد؛ موضوع همراهی امام حسن در فاجعه جسارت عمر به حضرت زهرا سلام الله علیها و بازپس گیری قبالة فدک در هیچ یک از منابع معتبر ما نیامده است؛ در این خصوص دو روایت وجود دارد اولین روایت که تمامی منابع دسته اول تاریخی آن را مطرح کرده اند جسارت عمر در جلوگیری از اعطای قبالة فدک در همان مجلس و نزد ابوبکر است و دومین روایت که شیخ مفید در کتاب الاختصاص آن را مطرح میکند جسارت عمر در کوچه و در هنگام بازگشت حضرت به خانه است که در این روایت هم هیچ اشاره ای به همراهی امام مجتبی با حضرت زهرا سلام الله علیها نشده است. (کتاب سلیم بن قیس ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۹۷، الاختصاص شیخ مفید

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن صرامی

همچو حیدر داشت عطر حیّ داور را حسن^۱

خلق و خوی مادرش زهرای اطهر را حسن
یاد اصحاب علی انداخت خیبر را حسن
اکثراً بخشیده مخفی کیسه زر را حسن
تا ابد شرمندۀ خود کرده نوکر را حسن
تا مجسم می‌کند آن روز و آن در را حسن
یادگار از کوچه دارد دیده تر را حسن
بعد آنکه دیده نقش کوچه مادر را حسن

در جمالش داشت انوار پیمبر را حسن
هر ملک با دیدن او گفته دارد بی‌گمان
تا شتر را روی خاک انداخت در جنگ جمل
تا نبیند سائلش رنگ خجالت را به خود
از ازل فکر گداها بوده این شاه کریم
سخت می‌ریزد به هم، آه بلندی می‌کشد
هر زمان از کوچه‌ها رد شد دلش را غم گرفت
از پدر هم بیشتر زانوی غم کرده بغل

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسن بیات لو

از ابتدا تا انتهایش فرق دارد
آقا نگاهش بر گدایش فرق دارد
بیت الکرّم جود و سخایش فرق دارد
بر او خدا لطف و عطایش فرق دارد
گریه کنی که ماجرایش فرق دارد
اصلاً گریز روضه‌هایش فرق دارد
این مجلس روضه عزایش فرق دارد

بزم حسن حال و هوایش فرق دارد
اینجا همه کاره کریم اهل بیت است
با دست خالی بر نمی‌گردد از این در
چشمی که گریان عزای مجتبی شد
گریه نکرده مزد کارت را گرفتی
آقا خودش فرموده از کوچه بخوانید
دارد صدای سیلی از کوچه می‌آید

^۱. بیت زیر به جهت انتقال بهتر معنای شعر تغییر داده شد. همانگونه که مقام معظم رهبری هم فرموده اند ویژگی اهل بیت به الهی

بودنشان، ایمانشان است نه به قد و بالا و عطر خوش و....

شاعر: سیدپوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

خنده بر این لب آزرده کجا می‌آید
 زرهم کو که بیوشم بروم تا مسجد؟!
 دوستانم به دوتا کیسه درهم رفتند
 آتش جان مرا چاره به جز آتش نیست
 لخته خون‌ها همگی از دهنم می‌ریزد
 اول کودکی‌ام زار شدم پیر شدم
 پیر آن کوچه باریک که راهش سد شد
 باز انگار که یک سایه به چشمم خورده
 باز انگار که حوریه می‌افتد به زمین
 با چه وضعی به عقب می‌رود و می‌افتد

نفس از سینه اگر رفت چرا می‌آید؟
 دارد از مأذنه انگار صدا می‌آید
 ناله غربت من تا به خدا می‌آید
 زهر پیش نظرم مثل دوا می‌آید
 وسط طشت، بلا پشت بلا می‌آید
 گر به دستم همه عمر عصا می‌آید
جلوی چشم ترم خاطره‌ها می‌آید^۱
 باز انگار غریبه سوی ما می‌آید
 به روی چادر پاکش رد پا می‌آید
 دو قدم مادر زارم جلو تا می‌آید

شاعر: حسین عباسپور

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

نمی‌شد خالی از عمارها دور و برت، ای‌کاش
 سکوت محض اگر شد پاسخ هل من معین تو
 تو را باور نخواهد کرد این شهر فریب‌آلود
 برادر کوه بود و شانهاش از اشک تو لرزید
 چگونه جسم تو تشییع شد سر بسته می‌گویم

یلی همتای اشتر داشتی در لشکرت، ای‌کاش
 ملامت‌ها نمی‌شد پاسخ چشم ترت، ای‌کاش
 مدینه بی‌پناهت خواست اما همسرت، ای‌کاش
 خدا تسکین شود بر قلب خون خواهرت، ای‌کاش
 شبیه فاطمه شب دفن می‌شد پیکرت، ای‌کاش

^۱ . موضوع همراهی امام حسن در فاجعه جسارت عمر به حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها و بازپس گیری قبالة فدک در هیچ یک از منابع معتبر ما نیامده است؛ در این خصوص دو روایت وجود دارد اولین روایت که تمامی منابع دسته اول تاریخی آن را مطرح کرده‌اند جسارت عمر در جلوگیری از اعطای قبالة فدک در همان مجلس و نزد ابوبکر است و دومین روایت که شیخ مفید در کتاب الاختصاص آن را مطرح میکند جسارت عمر در کوچه و در هنگام بازگشت حضرت به خانه است که در این روایت هم هیچ اشاره‌ای به همراهی امام مجتبی با حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها نشده است. پیر آن کوچه باریک که راهش سد شد **جلوی چشم ترم خاطره‌ها می‌آید**

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای مظهر جمال جمیل خدا حسن
روح نبی، روان علی، قلب فاطمه
گویی که از لب تو عسل خورده مصطفی
وقتی که جای دست خدا می‌شوی سوار
از کائنات نغمه آمین شود بلند
باید رسول و حیدر و زهرا شوند گوش
آل نبی تمام کریمند و تو شدی
خلقند میهمان و تویی میزبان خلق
روزی که نیست روز تو باشد کدام روز؟
صلح تو کرد روز معاویه را سیاه
صبر و ثبات و صلح تو گردید از ازل
یک جلوه از فروغ تو ماه است و آفتاب
گرد حریم تو که درش بسته روز و شب
وهابیان به زائر تو راه بسته‌اند
بیچاره‌های کوردل پست، غافلند
از ماهیان بحر الی ساکنان عرش
ای چشم غیر بر کرمت! با کدام جرم
آن خواست دست بسته برد سوی دشمنت
این غم کجا برم که به منبر خطیب پست
این غم کجا برم که تو را یار آشنا

وی "طلعت تو آینه کبریا" حسن
گیرد به یک اشاره چشمت صفا حسن
از بس که داده بوسه دهان تو را حسن
حیف است پا نهی به سر چشم ما حسن
دست تو تا بلند شود بر دعا حسن
تا ذات حق برای تو گوید ثنا حسن
مشهور در کرامت و لطف و عطا حسن
ملک وجود آمده مهمان سرا حسن
جایی که نیست خاک تو باشد کجا؟ حسن
صبر تو داد دین خدا را بقا حسن
بنیانگذار نهضت کربلا حسن
یک صحنه از بقیع تو ارض و سما حسن
صف بسته‌اند سلسله انبیا حسن
سد می‌کشند دور مزار تو، یا حسن
دارالزیاره تو بود قلب ما حسن
گریند در غم تو به صبح و مسا حسن
دشنام‌ها شنیده‌ای از آشنا حسن
این یک فشرد بر روی پایت عصا حسن
دشنام داد بر پدرت مرتضی حسن
گردید مار و گشت به زهر جفا حسن

از فرط تیر تا تن و تابوت شد یکی
دست بریده پسر کوچکت بس است
گر قاسمت به عرصه محشر قدم نهد
هر گوشه روز حشر، دراز است سوی تو

قد حسین مثل کمان شد دوتا حسن
بر دستگیری از همه ماسوا، حسن
بهر نجات خلق کند اکتفا حسن
دست هزار «میثم» بی دست و پا حسن

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مادر ز بس برای غمت گریه کرده‌ام
موی سپید و روی شکسته است حاصلم
داغ جوانی‌ات گبدم را مذاب کرد
مانند شمع این جگر خسته آب شد
سرم به کس نگفتم و با خویش سوختم
ای پهلوی شکسته تو حامی علی
کردی برای دین علی سینه‌ات سپر
گفتی قسم به جان علی یاری‌اش کنم
ظلمی که بر تو شد به کسی در جهان نشد
مادر قسم بجان تو من کشته توأم
تیغ مغیره راز جوان‌مرگی تو بود
ضرب غلاف و سیلی و میخ و لگد چه کرد؟!
با آن شتاب رفتی و برگشتنت ولی...
از کوچه تا هنوز عصای تو مانده‌ام
زینب هنوز چادر خاکی به سر کند
بهتر که من بخاک بقیع فانی‌ات شوم

عمری برای عمر کمت گریه کرده‌ام
از بس که بی‌صدا ز غمت گریه کرده‌ام
با خون دل بر آن عظمت گریه کرده‌ام
با لخته لخته بر آلت گریه کرده‌ام
یعنی به غنچه حرمت گریه کرده‌ام
بر دنده قلم قلمت گریه کرده‌ام
مادر! بر این همه گرمی گریه کرده‌ام
عمری برای این قسَمَت گریه کرده‌ام
تنها، به این همه سِئَمَت گریه کرده‌ام
خون در عزای محترمت گریه کرده‌ام
بازو شکسته! بر ورمَت گریه کرده‌ام
یاس علی به پیچ و خمت گریه کرده‌ام
آهسته شد، به هر قدمت گریه کرده‌ام
از بس برای قدّ خمت گریه کرده‌ام
عمری به سایه علَمَت گریه کرده‌ام
یعنی به غربت حرمت گریه کرده‌ام

شاعر: مجتبی شکریان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

عاشق آن است که در بند نگارش باشد روز و شب خاطر معشوق کنارش باشد
سر به کف گیرد و آماده دارش باشد ادعایی نکند خاک و غبارش باشد

دارم از پر زدن از عشق سخن می‌گویم

عاشقان شکر خدا باز حسن می‌گویم

این حسن کیست؟ بخوان قبله اهل گرمش این حسن کیست که زنده است مسیحا به دَمَش
انبیاء سر بگذارند به خاک قَدَمَش اولیاء سینه زنانه به زیر عَلمَش

سخن این است که ما تا به بدن جان داریم

روی لبها همگی ذکر حسن جان داریم

کار اسلام بدون تو تمام است حسن که قعود تو همان اوج قیام است حسن
مصطفی گفت به هر نحو امام است حسن بی‌تو نان خوردن ما نیز حرام است حسن

نان اگر هست فقط نان کرم خانه توست

عاقل آن است که شوریده و دیوانه توست

خادمت مُلک و مُلک، مست نگاهت ملکوت ای حسین بن علی محضر تو غرق سکوت
آرزو داشت دعایش بکنی وقت قنوت تویی آن روضه سر بسته بین تابوت

اشک چشمان تو سرخ است چنان یاقوت است

چهارده قرن شده غربت تو مسکوت است

اشک تو دُر و گهر، آب دهانت تسنیم محضر تو همه مُلک الهی تسلیم
هر چه را هست خدا کرده به دستت تقدیم کار را داده خدا دست کریم بن کریم

هر چه را داشتی آقا همه را دادی رفت

دست شامی و جذامی و گدا دادی رفت

درد ما نیز به دست تو دوا خواهد شد گره کار به چشمان تو وا خواهد شد

حاجت دیدن صحن تو روا خواهد شد در بقیع گنبد و گلدسته بنا خواهد شد

به امیدی که بیایم حرم ان شاء الله

به زمین تو بیفتد سرم ان شاء الله

در وطن هستی و افسوس کسی یارت نیست هیچ کس نیست که در نیت آزارت نیست

این همه ظلم به والله سزاوارت نیست غم عالم به دلت مانده و غمخوارت نیست

خانه رفتی که نمایی نفسی را تازه

هست در خانه‌ات اما غم بی‌اندازه

حق تو نیست که دارد جگر ت می‌سوزد آنچنان زهر اثر کرده سرت می‌سوزد

اشک آتش شده و چشم ترت می‌سوزد خانه کودکی‌ات در نظرت می‌سوزد

آتش زهر کجا آتش در بیشتر است

زن اگر در دل آتش برود درد سر است

همه عمر شما با غم مادر سر شد علت گریه بی‌خاتمه‌ات یک در شد

مادری رفت، دری سوخت، گلی پرپر شد پشت آن در به خدا مادرتان مضطر شد

با حسن گفت حسین مادرمان در خطر است

زن اگر در دل آتش برود درد سر است

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن حنیفی

جود و سخا و بردباری حسن را
کن آرزو خدمتگزاری حسن را
شوق بقیع و همجواری حسن را
یک گوشه‌ای از سفره‌داری حسن را
بوسه بزن این یادگاری حسن را
مرثیه‌خوان‌ها بی‌قراری حسن را
پیراهن سبز بهاری حسن را
برپا کند تا سوگواری حسن را
لحظه به لحظه شرمساری حسن را
سیلی رقم زد جان‌سپاری حسن را

هر دم بخوان آیات جاری حسن را
در زیر قبه که دعاها مستجاب است
این قبه خود یک عمر بین سینه دارد
در کربلا موکب به موکب جلوه دادند
در کربلا قاسم ضریح مجتبی شد
با ذکر "لا یوم کیومک" شرح دادند
گودال بود و از تنی بیرون کشیدند
یک تشنه در گودال "یا اُمّاه" می‌خواند
در بین کوچه گوشواره درک کرده
حوریه‌ای در بین کوچه گیر افتاد

وزن شعر: مفاعِلن فاعِلاتن مفاعِلن فعِلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی رحیمی

نه بوی یاسمن است این نه بوی یاس من است
بقیع روضه مکشوف کوچه و زدن است
میان هر مژه با چشم جنگ تن به تن است
همیشه گرمی آتش دلیل سوختن است
چگونه است که پیش تو دست بر دهن است؟!
و یا کسی که به هنگام مرگ بی‌کفن است؟!
حسن‌تر است کسی که غریب در وطن است
تمام غربت اینجا به خاطر حسن است!

نه بوی مُشک نه چون بوی نافه خُتن است
نه بوی چادر خاکی نه عطر آن گودال
برای گریه بر این صحنه یا که دیدارش
به جز بقیع که در اشک نیز می‌سوزیم
کسی که دست به سینه است توی کربلا
غریب کیست کسی که هنوز بی‌حرم است؟
غمش ز جنس حسین است هر که مظلوم است
خراب هم که نباشد به اعتقاد من

شاعر: قاسم صرافان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

آن ماه که در دامن زهرا بنشینند
ای عرش نشین! شأن قدم‌های تو تنها
حالا که تویی آیه‌ای از سوره کوثر
شد لؤلؤ حُسن تو، فقط قسمت آن دل
آنقدر کریمی که فقیر آمد و گفتی:
آقای جوانان بهشت است، جماعت!
اسلام شما چیست؟ که در آن پسر هند
شاید پسر فاطمه از پای بیفتد
صلح تو چنان تیر که در چله نشستمت
در حیرتم از جَعده، چگونه دلش آمد
این تیر که اینجا گفتت را به تنت دوخت
لعنت به دلِ سنگ و سیاهی که سبب شد
شیرین دهن کربلا، گل‌پسر توست
با اذن برادر، پسر تو، شب آخر
جسم پسرت، آه! شبیه جگرت شد

باید که چنین در دل دنیا بنشیند
این است که بر شأنه طاهای بنشیند
باید که به تفسیر تو مولا بنشیند
آن دل که به درگاه دو دریا بنشیند
از ماست، بگوئید که بالا بنشیند
دور که نشستید؟ که تنها بنشیند
جای پسر اُم ابیها بنشیند
اما که شنیده است که از پا بنشیند؟
گیرد هدف امروز، که فردا بنشیند
آن زهر، به کام تو دل‌آرا بنشیند؟
فرداست که بر سینه مولا بنشیند^۱

داغت به دل گنبد خضرا بنشیند
از توست که اینگونه به دلها بنشیند
برخاست که خیمه به تماشا بنشیند
تا خون تو هم، در دل صحرا بنشیند

^۱. بیت زیر به دلیل تحریفی بودن تغییر داده شد زیرا قصه تیر به چشم حضرت عباس خوردن در هیچ کتاب معتبری نیامده است و مستند و صحیح نیست،

فرداست که بر دیده سقا بنشیند

این تیر که اینجا گفتت را به تنت دوخت

بیت زیر به دلیل تحریفی بودن حذف شد؛ موضوع نامه امام حسن برای اذن جنگیدن حضرت قاسم در هیچ کتاب معتبری نیامده است و این قصه جعلی برای اولین بار در قرن دهم در روضة الشهداء جعل شد و هیچ سندی هم ندارد.

برخوان و بگو قاسمت آیا بنشیند؟

می‌گفت :عمو! نامه باباست به دستم

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: محمد قاسمی

ماتم زدهام ماتم آقاست بهشتم در ماتم این شاه چه زیباست بهشتم
چون خانه صدیقه کبراست بهشتم هر جا که بسوزند همانجاست بهشتم
خوب است که با اشک بشویم دهنم را

کز عرش می آرند دم "یا حسنم" را

ای حُسن خدا در نظر حیدر کرّار ای گوهر والا گهر حیدر کرّار
ای مظهر پا تا به سر حیدر کرّار ای روی تو قرص قمر حیدر کرّار
هر چند بدم، رو سیهم، پستم و زشتم

من بنده سالار جوانان بهشتم

گفتند که غم داری و غمخوار نداری مثل پدرت بی کسی و یار نداری
در خانه خود محرم اسرار نداری آقا، تو نیازی به کس و کار نداری
کافی ست که آقای ابالفضل و حسینی

یعنی همه جا حضرت بین الحرمینی

با بال و پر سوخته، پرپر مزن این قدر با این جگر سوخته، پرپر مزن این قدر
ای شعله ور سوخته، پرپر مزن این قدر با یاد در سوخته، پرپر مزن این قدر
بالای سرت اینکه چنین زار نشسته ست

چشمی بگشا، حضرت پهلوی شکسته ست

این بستر افتاده، خودش بستر روضه ست این طشت کنار تو، خودش منبر روضه ست

با اینکه حسین بن علی محشر روضه‌ست گیسوی سپید تو، خودش آخر روضه‌ست

این زهر که دور جگرت گرم طواف است

همدست همان ضربه سنگین غلاف است

دل از تو رمیده ست چهل سال جلوتر غم را طلبیده ست چهل سال جلوتر

قدّ تو خمیده ست چهل سال جلوتر رنگ تو پریده ست چهل سال جلوتر

هرچند که در ماه صفر سوگ تو برپاست

مرگ تو همان لحظه افتادن زهراست

ارباب دو عالم خبرت را که شنیده تا خانه تو در وسط کوچه دویده

با دیدن حالت، جگرش تیر کشیده شمشیر ابالفضل علی، جامه دریده

دیدند ملائک همه بی‌طاقتی‌اش را

آشوب دل سوخته غیرتی‌اش را

باید که بمیرم، که پریشان شده زینب با دیدن حال تو هراسان شده زینب

آن قدر چکیده ست که باران شده زینب دلواپس فردای عزیزان شده زینب

ای کاش که داغت به دل او ننشیند

خون جگرت را به دل طشت نبیند

از طشت سخن گفتم و یک دفعه فضا رفت تا شام بلا، پائی به پای اُسرا رفت

قدری که در آن بزم، سوی طشت طلا رفت چشم دل من پای سر خون خدا رفت

چون دید چنان چوب به لبه‌اش نشسته

فهمید که دندان ثنایاش شکسته

شاعر: محمدعلی بیابانی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن
اینکه از زهر جفا جای به بستر دارد چشم‌هایش به در و منتظر آمدنی‌ست جگرش سوخته از یک غم و یک غربت نیست زهر تنها کس و کار دل او گشت اگر لحظه‌های سفرش در بغلش می‌گیرد آرزو داشت نمی‌دید در آن کوچه تنگ گفت با گریه حسینم تو دگر گریه مکن آه؛ لایوم کیوم تو که در صحرا کیست؟	طشتی از خون دل خویش برابر دارد زیر لب زمزمه مادر مادر دارد داغ ارثی‌ست که در سینه مکرر دارد یادگاری‌ست که از کینه همسر دارد چادری را که بوی یاس معطر دارد مادرش روی زمین لاله پرپر دارد که حسن می‌رود و سایه خواهر دارد جسم صدچاک تو از روی زمین بردارد	

شاعر: سمیه مومنی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
کنج دنجی در هیاهوی جهان داریم ما خانه ویران دل با مهر تو قیمت گرفت ما نمک پرورده خوان کریم عالمیم خاک سردِ مُرده‌ایم و تشنه یک جرعه نور ما کبوترهای قبر خاکی صحن توایم تا گذر کرد از مزارت باد صحرا، گریه کرد از غم تشییع سرخت، ذره ذره سوختیم واژه حیران مانده بین مدح و اشک مرثیه	تا میان سینه از مهرت نشان داریم ما در خراب آبادمان، گنج نهان داریم ما شامل لطیفم اگر در سفره نان داریم ما دست بر دامن لطف آسمان داریم ما کنج ایوان خیالی آشیان داریم ما چون نسیم از داغ تو اشک روان داریم ما تا ابد در سینه‌مان، داغ گران داریم ما در بهار شوق، اندوه خزان داریم ما	

شاعر: امین فرخی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

زان لحظه که بر نام حسن جان نظر افتاد
از بس که درخشان بُود این نام در افلاک
زیبایی محض است جمال علویش
اولاد علی تک‌تکشان باب مرادند
وقتی که حسن هست نیازی به کسی نیست
چون جنگ جمل محشر کبری بدهد رخ
او مرجع درد است مقاتل همه گفتند
از ضرب لگد بود حسن دید که ناگاه
تنه‌اش گذارید به غم‌های بسوزد
این قوم لعین رحم نکردند به نعشش
در کربلا قصه ولی طور دگر شد

از چهره فرسوده من پرده بر افتاد
انگار که در عرش معلی قمر افتاد
از شهد دو لب‌های بهای شکر افتاد
اما گذر من به حسن بیشتر افتاد
افسار نبردی به دو دستش اگر افتاد
از ضربه تیغش شتر حیل‌گر افتاد
از مادر او پیش نگاهش ثمر افتاد
روی تن مادر وسط شعله در افتاد
این زهر دگر چیست به جان جگر افتاد؟
روی بدنش تیر به جای سپر افتاد
بر سینه عریان برادر تبر افتاد

شاعر: معین اصغری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعولن

کلید کرب و بلا در متانت حسن است
سکوت مسئله‌سازش فراتر از درک است
نه با معاویه لبخند زد نه سازش کرد
به رغم مدعیانی که در پی صلح اند
فقط سکوت حسن را شنیده‌اند انگار
فقط نه اینکه به یادش دل من آشفته است

قیام آنکه به نی شد قیامت حسن است
که حفظ وحدت امت سیاست حسن است
به زیر سلطه نرفتن ظرافت حسن است
زمان گواه شکوه و شجاعت حسن است
وگرنه جنگ جمل هم علامت حسن است
زمین، زمان؛ همه جا حرف غربت حسن است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: علی رضوانی

فطرس شدن به پای شما هم محال نیست	بالی که پر نریخت برای تو بال نیست
بال شکسته نیز همیشه وبال نیست	فطرس به این کبوتر پر بسته یاد داد
بالا نرفت هر که به فکر کمال نیست	اوج سعادت است به شوق تو پَر زدن
ماهی که سهم تو شده دیگر هلال نیست	شام ولادتت به همه یاد داده است
مُردن به احترام شما که زوال نیست	جان فمن یمت یرنی وصل ما به توست

قربان نوکری که زمینگیر عشق توست

قربان آنکه کشته شمشیر عشق توست

باید برای عرض ارادت سر آورند	پیغمبران به شوق اگر پَر در آورند
این سفره را به واقعه محشر آورند	پیغمبرانه سائل تو می‌شوند تا
با شوق آمدند دو چشم تر آورند	در این سه بار بخشش تو سائلان شهر
از جنس جبرئیل اگر نوکر آورند	شاید رسد به درک مقامت غلام تو
باید دمار دشمنان را در آورند	باید شتر سوار جمل را به خاک زد

شمشیر تو ادامه شمشیر حیدر است

هو هوی تیغ تو دم الله اکبر است

با عرشیان همه دم قالو بلی زدند	نام تو را همینکه در عالم صدا زدند
نام تو را به سر در عرش خدا زدند	روز ازل ملائکه با ذکر یا کریم
آتش به جان سینه آل عبا زدند	طوفان وزید در وسط شعر و ناگهان
اهل ستم به پهلوی خیرالنسا زدند	فریاد محتشم وسط شعر کربلاست

بس آتشی ز اخگر الماس ریزه‌ها افروختند و در حسن مجتبی زدند
 آل نبی چو دست تظلم بر آورند
 ارکان عرش را به تلاطم درآورند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

تا چهل سال، فقط کار حسن زاری بود	آری یک عمر دلش غرق عزاداری بود
جگر خون شده‌اش حامل اسراری بود	از همان کوچکی‌اش کوچه گرفتارش کرد
آنکه بر مادر خود فکر عصا داری بود	دم به‌دم تکیه به دیوار غریبی می‌داد
بارها این جگرش صید جفاکاری بود	هفت بار از اثر زهر بخود پیچیده
روزه بود و بخدا لحظه افطاری بود	آخرین بار که زهر از گلوش پائین رفت
نقشه جعده ملعونه جگر خواری بود	از همان روز که در خانه آقا آمد
خواهری که همه‌جا در صدد یاری بود	زیر لب زمزمه واحسنا زینب داشت
طشت رنگین شده و لخت جگر جاری بود	ناگهان دید به احوال تعجب زینب
باز هم دخت علی فکر پرستاری بود	با خبر کرد در آن حال برادرها را
اثر سوده الماس عجب کاری بود	بی‌خبر بود ز آثار هلاهل، ای وای
کار عبدالله دردانه او زاری بود	قاسمش در بغل حضرت عباس گریست
همه جا ام مصائب، پی دلداری بود	با وجودی که خودش حال عجیبی دارد
دید در طشت طلا اوج گرفتاری بود	آنکه در طشت بلا پاره جگر دید، همان
غرق در خون، دهن و لعل لب قاری بود	«خیزران بود و لب قاری قرآن در طشت»
شاهد خنده او گریه خونباری بود	سرخ چشمی پی اظهار کنیزی خندید

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه نعیم امینی

هم آه شب آورد هم اشک سحر آورد
 از آنچه دلش خواسته هم بیشتر آورد
 نوکر به عزای تو همین مختصر آورد
 صبر تو دگر حوصله صبر سر آورد
 غم هرچه که آورد به روی جگر آورد
 آن دست که پشت در خانه شرر آورد
 از کوچه و آن صورت نیلی خبر آورد
 با تیر و کمان پیرزن فتنه‌گر آورد
 هر تیر که از سینه و پهلوت در آورد

عشقی که به دل کاشته بودی ثمر آورد
 آنقدر کریمی که گدا از سر کویت
 شرم‌منده اگر دیده پُر اشک ندارم
 غم پیش دل ریش تو ای مرد، کم آورد
 گیسوی سپیدت خبر از داغ جگر داد
 دستی به روی جام غرورت ترک انداخت
 سم تا جگرت دید، خجالت زده تا تشت
 در لحظه تشییع تو از کینه، سپاهی
 "یا فاطمه" می‌گفت حسین بن علی با

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا قاسمی

هرکسی هم که گدایش بیش، جایش بیشتر
 بینِ اولادِ کریمش؛ مجتبابیش بیشتر
 هر که نانش بیش، خیلِ بی‌نوایش بیشتر
 بعدِ مرگم نیز، می‌میرم برایش بیشتر
 خاکسارش می‌شود سهم طلایش بیشتر
 می‌شود اندازه صحن و سرایش بیشتر
 هر که اشکش بیشتر؛ سهم دعایش بیشتر
 از مدینه دلخورم؛ از کوچه‌هایش بیشتر
 می‌شود فردای آن شب؛ های‌هایش بیشتر

هر که خوانش بیش، مسکین و گدایش بیشتر
 کلّ فرزندان زهرا سفره‌دارند و کریم
 رزق دنیا درمی‌آید از تنور خانه‌اش
 تا نفس دارم به عشقِ او نفس خواهم کشید
 کیمیای عشقِ او از خاک، می‌سازد طلا
 هرچه دل‌ها بیشتر از داغ قبرش بشکند
 می‌کند زهرا برای گریه‌کن‌هایش دعا
 روضه می‌خوانم ولی مستور، در لفافه‌ها
 هر شبی کابوس داغِ کوچه مهمانش شود

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شاعر: علیرضا خاکساری قالب شعر: غزل

یقیناً هر کسی هم سبط پیغمبر نمی‌گردد
کسی که مجتبابش میدهند ابتر نمی‌گردد
حریف عطر و بویش نافه و عنبر نمی‌گردد
مس جانم بدون مهر پاکش زر نمی‌گردد
کسی از محضر او دست خالی بر نمی‌گردد
بمیرد هم برای لحظه‌ای کافر نمی‌گردد
پری که وا نشد سوی بقیعش پر نمی‌گردد
یقیناً کور فردا وارد محشر نمی‌گردد
دلش راضی به ترک خانه و همسر نمی‌گردد
به آسانی کسی که محرم مادر نمی‌گردد
میان کوچه بدتر می‌شود بهتر نمی‌گردد

چنان که هر زنی صدیقه اطهر نمی‌گردد
دوباره سوره کوثر به احمد میشود نازل
شمیمش هر سحر هوش از سر اهل محل برده
ولایش کیمیا هست و خودش از کیمیاگر هاست
کریم بن کریم است و وجودش روح کرّما
هر آن که با نگاه مهربان او مسلمان شد
ندارد گنبدی تا جلد بام او شوم اما
کسی که هدیه بر او میکند باران چشمش را
خبر دارد شریکش قاتل جانش شود لکن
سکوت و درد و داغ و صبر و عمری خون دل خوردن
صدای در که می‌آید دوباره حال آقام

وزن شعر: فعولن فعولن فعولن فعول

قالب شعر: مسمط

شاعر: هادی ملک پور

سحر خیره چشمت به در می‌شود
تو و کوچه و... داغ زهرا حسن!
دلت در دل خانه هم بی‌کس است
سزاوار تو نیست دنیا حسن!
چو با قاسمت هم سخن می‌شوی
تنت تیر باران اعدا حسن!

ثبّت با چه رنجی سحر می‌شود
و داغ دلت تازه تر می‌شود
کجا پیش تو جای خار و خس است
شده همسرت قاتلت این بس است
خودت روضه خوان کفن می‌شوی
به تابوت خونین بدن می‌شوی

شاعر: علی اکبر لطیفیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

این خانواده آینه‌های خدائی‌اند در انتهای جاده بی‌انتھائی‌اند
 خیل ملک مقابلشان سجده می‌کنند اینها خدا نی‌اند ولیکن خدائی‌اند
 هرکس که می‌رسد سر اطعام می‌برند فرقی نمی‌کند که فقیران کجائی‌اند
 یک السلام و یک و علیک السلام سبز اینها همان مقدمه آشنائی‌اند
 صدھا هزار حاتم طائی در این حرم^۱ مشغول لحظه‌های شریف گدائی‌اند

سوگند می‌خوریم که پروانه زاده‌ایم

همسایه قدیمی این خانواده‌ایم

دست مرا بگیر که عاشق ترم کنی سلمان خانواده پیغمبرم کنی
 من در قنوت نیمه شبت دور می‌زنم شاید مرا بگیری و انگشترم کنی
 آن شاخه گلم که به دست تو داده‌اند تا هرکجا که خواست دلت پرپر کنی
 من آمدم که بین سحرهای اشتیاق بال مرا بگیری و خرج حرم کنی
 بال و پر شکسته به دردم نمی‌خورد انگار بهتر است که خاکستم کنی

روزی آب و سفره نان منی حسن

ماه مبارک رمضان منی حسن

آنکس که پیش پای شما خم نمی‌شود در خانه فرشته هم آدم نمی‌شود
 آقای من بدون توسل به نام تو حالی برای توبه فراهم نمی‌شود

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مغایرت با مضامین زیارت جامعه کبیره « وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَسَلَالَةُ النَّبِيِّينَ، وَصَفْوَةُ الْمُرْسَلِينَ » و عدم رعایت شأن انبیاء پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و پیروی از فرامین و آموزه‌های ائمه، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

دست مرا بگیر و به سمت خدا ببر
چیزی که از بزرگیتان کم نمی‌شود
آرامش تو باعث طوفان کربلاست
بی‌صلح تو قیام مُحَرَم نمی‌شود
هرکس که بر نجابتِ صلح و سکوت تو
مؤمن نمی‌شود، به جهنم نمی‌شود
تا کربلا رسید صدای سکوت تو

این قیل و قال‌ها به فدای سکوت تو

ای یاکریم خسته چه کردند با پرت
این زهر پُر شراره چه آورده بر سرت
از لحظه‌ای که رنگ نگاهت کبود شد
رنگی دگر گرفته مناجات خواهرت
تابوت را نشانه گرفتند به تیرها
آن هم کجا به پیش دو چشم برادرت
دل‌های ما به یاد تو ای بی‌حرم‌ترین
پر می‌زند به سمت بقیع مطهرت

تا کی لبم به خاک بقیعت نمی‌رسد

بر آستان پاکِ رفیعت نمی‌رسد

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلمن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن صرامی

هر آنچه بود برایش به این و آن بخشید
چنانچه آخر سر لقمه از دهان بخشید
اگر چه حاجت مردم فقط زمینی بود
چه رزق‌ها که به آنها از آسمان بخشید
کریم هر چه که دارد ز خود نمی‌داند
چقدر زندگی‌اش را به دیگران بخشید
بنی‌امیه به ذلت کشید مردم را
عزیز فاطمه عزّت به مومنان بخشید
و یطعمون طعام، در همین خانه‌ست
به سائل و به یتیم و اسیر نان بخشید
کرم نهفته فراوان به صلح او حتی
به دین مُرده دوباره دمید و جان بخشید
همینکه پلک کسی در مصیبتش تر شد
گناه او که بماند به او جنان بخشید
به جای آب به او زهر داد، در عوض‌اش
کریم قاتل خود را دم اذان بخشید

شاعر: رضا یزدانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

همیشه سفره‌اش وا بود؛ با ما مهربانی کرد
دلش اندازه ریگ بیابان بی‌وفایی دید
نگاهش شرح نابی بود از "الجار ثم الدار"
چه خواهد کرد با مهمان کوی خویش؟ آن مردی
اگر سبز است باغات مدینه از نگاه اوست
جهانی زنده شد با نور اشراقی دستانش
ولی حقش نبود اینقدر غم اینقدر تنهایی
چرا دنیا به کامش ریخت زهر غصه و غم را؟
خودت دیدی که با مردم خدایا! مثل مردم بود

هزاران بار آزردیمش اما مهربانی کرد
ولی اندازه آغوش دریا مهربانی کرد
اگر با این و آن مانند زهرا مهربانی کرد
که با دشنام‌گوی خویش حتی، مهربانی کرد
که پنهان لطف‌ها فرمود و پیدا مهربانی کرد
کسی که زنده‌تر از هر مسیحا مهربانی کرد
کسی که آسمان در دست، تنها مهربانی کرد
چرا با مهربانی‌های او نامهربانی کرد؟
خودت دیدی که با مردم خدایا! مهربانی کرد

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

پسر فاطمه‌ام غصه بود بنیادم
خاک فرش حرم و گنبد من تکه سنگ
عزت عالمیان بسته به یک موی من است
شاه بی‌لشگرم و غربت من تا به کجاست
هرچه خوردم ز خودی خوردم و از زخم زبان
هر زمین خورده مرا یاری خود می‌خواند
هر دم از کوچه گذشتم بدنم درد گرفت
گرچه شد حائل ضربه سه حجاب صورت

سند غربت من این حرم آبادم
صحن من پر شده از غربت مادر زادم
کی مثل عربم؟ کشته این بیدادم
زهر با سوز تمام آمده بر امدادم
تا که جدم ز جنان کرد ز غم آزادم
چون که در یاری افتاده ز پا استادم
سجده بر خاک به مظلومه سلامی دادم
خون دیوار در آورده چنان فریادم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: امیرحسین آکار

آمده حاتم طائی پی کاشانه تو	مثل هر روز شلوغ ست در خانه تو
آسمان مثل کبوتر به خودش می‌بالد	مست از اینکه عبایی شده بر شانه تو
این حسینی که جهان واله و دیوانه اوست	نوکرانش همه خوردند ز پیمانه تو
تو مگر کعبه شدی دور سرت می‌چرخند	شمع هستی همه عالم شده پروانه تو
میزبان کرم اینقدر عطا لازم نیست	من درویش کجا سفره شاهانه تو

بار اکرام تو را کوه سخاوت نکشد

رو گرفتی که گدای تو خجالت نکشد

ساقی از عرش اگر آمده کوثر هم هست	هر کجا هست حسن قصه مادر هم هست
پرچم عرشه کشتی حسینی حسن ست	پرچمی که به دل حادثه لنگر هم هست
در جمل حیدر و در صبر خود فاطمه بود	در کرامت همه دیدند پیمبر هم هست
علت اصلی مرگش که فقط زهر نبود	صحبت از آتش و از کوچه و از در هم هست
یاد بعد از خودش افتاد حسن وقتی که	دید بالای سرش گریه خواهر هم هست
گفت زینب که شب گریه تو امشب نیست	صبر کن کربلا ظهر برادر هم هست
یاد حرف حسن افتاد کنار گودال	دید زینب که از این فاجعه بدتر هم هست
بعد از این خاطره‌ها بود که زینب فهمید	هر کجا طشت که باشد جگر و سر هم هست

بار اکرام تو را کوه سخاوت نکشد

رو گرفتی که گدای تو خجالت نکشد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد غفورزاده

آیتی از آیه‌های ذاتِ سرمد می‌کشم
 در ضمیرم نقش سیمای محمد می‌کشم
 با نگاهِ عاشق خود، خطِ ممتد می‌کشم
 شرمساری پیش تو، از کرده بد می‌کشم
 با بلور اشک خود، تصویر معبد می‌کشم
 خجلت از رخسار آن نفسِ مجرد می‌کشم
 دامن از یاقوت و مرجان و زبرجد می‌کشم
 وسعت صبر تو را، بی‌مرز و بی‌حد می‌کشم
 من به نام نامیات، طرح مجدد می‌کشم
 در خیالم، سایبانی، مثل گنبد می‌کشم
 پشت دیوار بقیعات، بارها قد می‌کشم
 منت از مژگان خود، هر قدر باید، می‌کشم
 گاه رفتن، نیت خود را مردد می‌کشم
 جلوه عشق تو را، در رفت و آمد می‌کشم
 بعد از این نازِ کبوترهای مشهد می‌کشم
 سرمه چشم شفق، خاکِ مزار مجتبی‌ست

من تو را در حُسنِ روزافزون، سرآمد می‌کشم
 تا جمالت را به زیبایی ببینم؛ بارها
 از حریم پاک تو، تا قُبّة الحُضرای عشق
 خسرو خوبان عالم! ای کریم اهل بیت
 گرچه از ذوق عبادت، سال‌ها بی‌بهره‌ام
 آه، ای سردار مظلومی، که تنها مانده‌ای!
 چون شنیدم از دهانت، سوده الماس ریخت
 آب شد سنگ صبور، از آن همه صبر و شکیب
 روضه‌ات با خاک، یکسان است، ای روح نماز
 تا نسوزد، تربت پاکت ز هُرم آفتاب
 تا ببوسم گلشن‌ات را مثل یاس و اطلسی
 تا بشویم، گردِ غربت را، از آن تربت به اشک
 میروم از این حرم، اما دلم پیش شماست
 میروم با بی‌قراری، باز می‌گردم به شوق
 من به یادِ این کبوترها، که مهمان تو‌اند
 تا زیارتگاه دل‌ها، لاله‌زار مجتبی‌ست

شاعر: رضا قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

گر چه در مظلومیت احساس غربت می‌کنیم
 می‌رسد روزی که می‌سازیم، صحنه را حسن!
 از مزارتِ گردِ غم یک روز، جارو می‌شود
 ما حصارِ ظلم را از دورِ قبرت می‌کنیم
 عاقبت یک روز، از درگاه "باب القاسمت"
 عاقبت یک روز، رو به گنبدت می‌ایستیم
 لذتِ بوسیدنِ دستِ ضریحت را حسن
 ما برای روضه‌خوانی بین جمع زائران
 در حیاطِ صحنِ تو آنقدر، سینه می‌زنیم
 در میانِ کوچهٔ بغضِ تو هیئت می‌زنیم
 بغض کردن از غریبی مزارت کافی است
 می‌رسد روزی که ما در سرزمین مادری

می‌رسد از راه، روزی که قیامت می‌کنیم
 بعد از آن درباره‌اش هر روز، صحبت می‌کنیم
 خاک‌های روی آن را مهر تربت می‌کنیم
 زائرانت را از این دیوار، راحت می‌کنیم
 پرچم گنبدِ طلایت را زیارت می‌کنیم
 دست بر سینه به تو عرض ارادت می‌کنیم
 با تمام ساکنان عرش، قسمت می‌کنیم
 در حرم هر روز، یک مداح دعوت می‌کنیم
 بعد از آن در سایه سارت استراحت می‌کنیم
 در عزای مادرت ذکر مصیبت می‌کنیم
 می‌رسد روزی که آخر ترک عادت می‌کنیم
 از ظهورِ حضرت مهدی حمایت می‌کنیم

شاعر: احمد جواد نوآبادی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

حتی میان خانه‌اش همدم ندارد
 در سینه‌اش از بی‌وفایی‌های کوفه
 در خانه‌اش وقتی اسیر رنج دنیا است
 اما کنار او همیشه زینبش هست
 از کودکی داغی میان سینه‌اش هست
 بعد از شهادت هم غریب است و غریب است

مرد غریبی که دلش جز غم ندارد
 غم آنقدر دارد که دنیا هم ندارد
 حتی مجال گریهٔ نم نم ندارد
 تا خواهرش باشد که چیزی کم ندارد
 ربطی به مرگش آتش آن سم ندارد
 حتی ضریحی قبر آقام ندارد

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: رضا تاجیک

چشم وا کرده شدم دست به دامان حسن مادر افکند مرا در یم احسان حسن
روزی از دست علی خوردم و از خوان حسن از همان روز شدم بی‌سر و سامان حسن

بر جبینم بنویسید مسلمان حسن

دل خود را سر هر بام، هوایی نکنم طلب عشق ز هر بی‌سر و پایی نکنم
رو به هر قبله و هر قبله نمایی نکنم پیش هر سفره که پهن است گدایی نکنم

نان هر سفره حرام است به جز نان حسن

چه مقامی و چه نامی، چه مرا می دارد چقدر لطف به بیمار جذامی دارد
خنده در پاسخ آن سائل شامی دارد وه که ارباب دو عالم چه امامی دارد

همه اینها غزلی هست به دیوان حسن

آنکه نامش شده احلی من عسل کیست؟ حسن آنکه بخشنده‌گی‌اش گشته مثل کیست؟ حسن
معنی حیّ علی خیر العمل کیست؟ حسن مرد نام آور پیکار جمل کیست؟ حسن

شتر سرخ زمین خورد ز طوفان حسن

ارث مظلومیت از غربت بابا دارد قد خم، سینه خون، دیده دریا دارد
جگری سوخته از زخم زبان‌ها دارد گر بگوئیم غریب الغربا، جا دارد

خون شد از یاد غمش قلب محبان حسن

زهر آمد به سراغش، جگرش ریخت به هم بس که پیچیده به خود، موی سرش ریخت به هم
زینبش آمد و چشمان ترش ریخت به هم همه خاطره‌ها در نظرش ریخت به هم

دل پریشان شده از موی پریشان حسن

چقدر سخت گذشته است به او در کوچه چه مراعات نظیر است، حسن، در، کوچه

باز هم خاطره گریه و مادر، کوچه قاتل جان حسن می شود آخر کوچه
 کوچه عمریست که آورده به لب جان حسن
 چشم نامرد به ناموس علی تا افتاد وای بر من، زد و بر صورت گل، جا افتاد
 ناگهان روی زمین حضرت زهرا افتاد خواست تا پا بشود، باز هم اما افتاد
 شعله آه کشد سینه سوزان حسن

شاعر: حجت بحر العلوم قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

پیش چشم قاسم و نجمه، حسن از حال رفت در مدینه آن غریب در وطن از حال رفت
 تا که شد محروم از عطر کریم اهل بیت خاک مصر و یثرب و شام و یمن از حال رفت
 روزه بود و تشنه بود و زهر جای آب خورد عاقبت در خانه اش از ظلم زن از حال رفت
 “لِعلی و لِزهرا و حَسَنٌ” سوخت دلم “انَّ فی الجنه نهرًا من لَبَنٍ” از حال رفت
 لخته لخته از دهانش خون درون تشنه ریخت تا که شد خونین عبا و پیرهن از حال رفت
 ظاهراً در بستر اما باطناً در کوچه بود **گوئیا میگفت: مادر را زن، از حال رفت^۱**
 لحظه آخر خبر داد از غریبی حسین زینب غمیده اش از این سخن از حال رفت
 چشم هایش را که بست اُم البنین از پا نشست پس ابوفاضل یل لشکر شکن از حال رفت
 پیکر بی جان او شد تیر باران و حسین وقت در آوردن تیر از بدن از حال رفت
 وای از روز حسین و آه از کربلا.. فاطمه در مقتل آن بی کفن از حال رفت

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و پرهیز از تحریف، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ظاهراً در بستر اما باطناً در کوچه بود زیر لب میگفت: مادر را زن، از حال رفت

شاعر: امیر علوی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

سخت است چگونه بنویسم محنت را
 آن روز دوشنبه که در خانه یتان سوخت
 از بغض گلوی تو کسی نیست خبردار
 از کودکی سوختی و شکوه نکردی
 هر پاره جگر تکه‌ای از غصه کوچه‌ست
 تشیع تو هر تیر که از چله برون شد
 این صحنه خودش گوشه‌ای از کربلا شد
 هر چند کفن پاره و گلگون شده اما
 سنگین که نشد سینه‌ات از چکمه شمیری

آتش زده این زهر تمام بدنت را
 سوزاند تمام دل و باغ و چمنت را
 نشنیده از آن روز کسی هم سخنت را
 حالا همه دیدند ولی سوختنت را
 مادر تو کجایی که ببینی حسنت را
 میدوخت به تابوت نخی از کفنت را
 صد حرمله با تیر نشان کرده تنت را
 غارت که نکردست کسی پیر هنت را
 پُر خون که نکردست سنائی دهننت را

شاعر: محمد حدادی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

حتماً تو نیز جنس غمت فرق می‌کند
 محتاج دستهای کریمانه‌ات، کرم
 «بس آتشی ز اخگر الماس ریزه‌ها»
 تو "مادری" و بی‌حرمی ارث مادری‌ت
 زهرا جواب سینه زنان تو را دهد
 آقا میان کوچه چه دیدی که بعد از آن
 دمه‌های آخری تو "لا یوم..." بوده است
 یک بار خواندی و جگر ت پاره پاره شد

آشفته‌گی زلف خمت فرق می‌کند
 از بس که شیوه کرم‌ت فرق می‌کند
 این بیت شعر محتشمت فرق می‌کند
 معلوم شد چرا حرمت فرق می‌کند
 مزد غلامی علمت فرق می‌کند
 وقت عبور هر قدمت فرق می‌کند
 ای نوحه خوان که شور دمت فرق می‌کند
 پس این تویی که جنس غمت فرق می‌کند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: محسن حنیفی

لب بسته‌ای و خون دلت ساغرت شده است
 نهج البلاغه مشتری منبرت شده است
 !کوثر دخیل گوشه چشم ترت شده است
 پیغمبری و فاطمه‌ات کوثرت شده است
 خار و خسی که آمده و نوکرت شده است
 لبریز لطف و مرحمت مادرت شده است
 قلب حسین مقبره اظهرت شده است
 مشتاق پایبوسی خاک درت شده است

رنگ سپید رنگ حنای سرت شده است
 خطبه بخوان به رقص درآور کلام را
 سرچشمه کرامت و لطف کریم‌ها
 از نسل دختر تو امامت ادامه یافت
 من برگ زردی از شجره نامه توأم
 چشمی که گریه کرده، تو را، یا حسین را
 قلب حسین پیش تو جامانده در بقیع
 غیر از ضریح کهنه، ضریح نو حسین

خون حسین نام تو را دم گرفته است

گودال هم برای تو ماتم گرفته است

زخمی عمیق‌تر ز غم کوچه‌ها نبود
 سنگ صبور گفتن آن ماجرا نبود
 گر شانه خمیده‌ات آنجا عصا نبود
 داغی بزرگ‌تر ز غم کربلا نبود
 جسمت کبود بود ولی زیر پا نبود
 زلفت به دست باد نبود و رها نبود
 دیگر سخن ز نیزه و طشت طلا نبود
 نه، پاره پاره جگرت در عبا نبود....

دردت زیاد بود و برایت دوا نبود
 دیوار کوچه نیز به تو طعنه می‌زند
 عرش خدا تحمل آن داغ را نداشت
 اما شهادتین لب‌ت اینچنین سرود
 روزی شبیه روز حسینت نمی‌شود
 رنگ سپید گرچه به موی تو چنگ زد
 آخر به دامن پسرت سر گذاشتی
 تو پاره پاره جگرت بین طشت ریخت

غارت زده است چون حسنش را ز دست داد

انگشتی و پیرهنش را ز دست داد

شاعر: سید پوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

هر کس به طریقی زده آتش جگرت را
 افطار تو را زهر به این حال کشانده
 یاقوت مدینه به زمرد زدی امروز
 از راه لبّت رفته ز چشمت زده بیرون
 سرریز شد از طشت عذابی که کشیدی
 چیزی بروی طشت بیانداز نبیند
 در راه زمین خورده اگر که نرسیده
 اصلا به تو آرامش و لبخند نیامد
 این در نه لگد خورده و نه اینکه شکسته
 عمامه‌ات افتاد ولی پیش خودت هست

بیگانه جدا دوست شکسته کمرت را
 یک کوزه سربسته زمین ریخت پرت را
 بدجور عوض کرده هلاهل اثرت را
 یک مرتبه سوزانده همه خشک و ترت را
 خون لخته گرفته ست اگر دور و برت را
 زینب که می‌آید به سرت دردسرت را
 یک ذره به تأخیر بکش پس سفرت را
 شب کرده غم کوچه و سیلی سحرت را
 بردار ز لولای در آخر نظرت را
 صد شکر نبردست کسی تاج سرت را

شاعر: رضا طالبی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

شیعه تا روز قیامت داغدارت یا حسن
 دومین مظلومی و تنهاترین سردار عشق
 دل پریشانان عالم اشک افشان حسین
 روح ما پر می‌گشاید تا گلستان بقیع
 گرچه گنبد نیست آنجا کفشداری می‌کنیم
 گرچه این مردابها منع زیارت می‌کنند
 گرچه در روی زمین حتی نداری یک حرم

اشکها بر روی دیده پُر حرارت یا حسن
 مرگ بر نامردمان روزگارت یا حسن
 و حسین خود نوحه خوان و سوگوارت یا حسن
 حیف اما خوارها گشته حصارت یا حسن
 هر که با پای دلش آید زیارت یا حسن
 فاطمه هر روز می‌آید کنارت یا حسن
 شیعه روزی عرش سازد بر مزارت یا حسن

شاعر: مهدی مقیمی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن
یک لحظه مرا دور ز ماتم نگذارید ما زخمی عشقیم به روی جگر ما با لطف حسن بوده، حسینی شده عالم گر مرده شود زنده ز لطف گل زهراست دو ماه، عزادار حسینید و ابالفصل در وصف رخس شعر بگویید و حسن را مقتل بنویسید برایش، محنش را بی گنبد و پرچم شده او پیشنهادی با نیت همدردی او روز عزایش	در سینه من غیر غمش غم نگذارید یک مرحمتی کرده و مرهم نگذارید این را به همه گفته و مبهم نگذارید آن را به حساب گل مریم نگذارید این یک شبه را بهر حسن کم نگذارید بی محتشم و دعبل و میثم نگذارید بی سید طاووس و مقرّم نگذارید دارم به حساب دل سنگم نگذارید در هر حرّمی تا، شده پرچم نگذارید	

شاعر: یاسین قاسمی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع
همچون گل لاله که گشته پرپر افتاد دستش به دیوار است تا اینکه نیفتد این کوچه‌های شهر؛ غم را تازه میکرد وقتی زمین افتاد از این زهر کینه روی زمین جسم خودش را می‌کشید و خون جگر میریخت خواهر ناله میزد دست برادر را نگاهی کرد، ای وای	زهر جفا باعث شد از بال و پر افتاد دستش به دیوار است اما... آخر افتاد یاد همان روزی که اینجا مادر افتاد چشمش به سمت قبه پیغمبر افتاد خود را رساند و در میان بستر افتاد در گوشه‌ای از خانه او خواهر افتاد شاید به یاد روضه انگشتر افتاد...	

شاعر: حسین میرعمادی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

من کرم زاده‌ام و شهر کرامت وطنم گرد و خاک ره ارباب کرم خاک تنم
 روزها فکر من این ست و همه شب سخنم چه شد از بین همه بنده کوی حسنم
 هاتفی گفت اگر گرد رخ او همه‌اید
 چون در این دایره دعوت شده فاطمه‌اید
 با وجود تو کسی را هنری نیست که نیست تو که باشی ز فقری اثری نیست که نیست
 من تو را دارم و دیگر خطری نیست که نیست و در این چرخ بجز تو خبری نیست که نیست
 زندگی را به تمنای تو خوش می‌دارم
 که من از فکر بجز تو بخدا بیزارم
 ای که با آمدن توست، علی بابا شد و به لبخند تو غم از دل زهرا وا شد
 نوبتی باشد اگر نوبت این رسوا شد که بگویند به لطف تو گدا دارا شد
 آبرو یافته از لطف و عطای حسنم
 پس عجب نیست بگویم که برای حسنم
 همه را باب حیات است حسین بن علی ناجی وقت ممات است حسین بن علی
 که در اوج درجات است حسین بن علی تا که کشتی نجات است حسین بن علی
 بادبان است در این کشتی امداد حسن
 نه؛ بگو آب حسن، موج حسن، باد حسن
 نیست بالاتر ازین درد در عالم دردی بین مردان بنشین و نباشد مردی
 و نفهمند تو را صلح چرا می‌کردی همه هستند کنارت و تو تنها گردی
 صبر را برده‌ای از رو و تمامش کردی
 کربلا را تو به تدبیر قیامش کردی

چه سکوتی ست تو کردی که چنین فریاد است و به تدبیر تو بنیاد ستم بر باد است
نام تو لرزه بر قامت استبداد است وارث قدرت مولایی تو اولاد است
قاسمت روز دهم یک تنه غوغا می‌کرد
کربلا مات شد و خیره تماشا می‌کرد
خیره گشتند و به ماه تو حسد ورزیدند صد حرامی همه با نیزه گلت را چیدند
گریه می‌کرد حسین و همگی خندیدند بعد از آن پای سرش یکسره می‌نوشتند
مرگ مشتاقی او دید و بسی کم آورد
عسل روی گلش چهره او هم آورد
جگرت سوخت، کنارت تو برادر داری زینب اینجاست غمی نیست تو خواهر داری
گرچه یک خاطره از کوچه و مادر داری بی‌وفایی و حسد از بر همسر داری
لیک مهمان سر نیزه نگشته سر تو
میزبان لبه تیغ نشد حنجر تو

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدپوریا هاشمی

روزه‌اش افطار شد اما پرش را زد به هم کوزه سربسته کل پیکرش زد به هم
اولین تاثیر زهر این ست آتش می‌زند سوختن بدجور جسم لاغرش را زد به هم
تار می‌بیند گمانم سوی چشمش رفته است بی‌اثر شد هر قدر پلک ترش را زد به هم
تکه تکه رازهایش پخش شد مابین طشت عاقبت خون لخته‌ها دور و برش را زد به هم
لرزش دستی که دارد از زمان کودکیست روضه‌های کوچه حال مضطرش را زد به هم
مانده در یادش چگونه نانجیبی بی‌هوا خانه را سوزاند و بعد از آن درش را زد به هم
زن میان کوچه و چهل مرد جنگی پیش رو یک غلاف آمد غرور شوهرش را زد به هم

شاعر: مجتبی شگریان

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیلن فع

اینجا همه چیز می‌شود آماده
 اینجا همه منتظر که لب باز کنم
 خادم به کنار من شب و روز زیاد
 در وقت عطش به آب سیراب شوم
 هرچند که خون جگر بر لب هست
 بر زانوی خسته‌اش سرم را دارد
 اینجا همه پیشانی من می‌بوسند
 من سوخته جانم از بلا اما آه
 اینجا همه دور و بر من گریانند
 اینجا همه هستیم و به دلها غم نیست
 فردا همه نیت دشمن سر توست

هر کس پی حل مشکلم افتاده
 تا هر چه نیاز دارم ابراز کنم
 دور و بر من عاشق دلسوز زیاد
 نگذاشت برادرم که بی‌تاب شوم
 خوب است که بالای سرم زینب هست
 عباس هوای دخترم را دارد
 دست و سر نورانی من می‌بوسند
 لا یوم کیومک ابا عبدالله
 فردا همه دور قتلگه خندانند
 فردا به کنار خواهرم محرم نیست
 فردا همه چشمها به انگشتر توست

شاعر: میترا سادات دهقانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیلن فعولن

صحن و حرم و گنبد و گلدسته نداری
 آنقدر غریبی که در ایام شهادت
 بخشنده‌ای و کار به این که در خانه
 جانم به فدای تو که در قلب سپاهت
 افسوس که جز گرد و غبار نفس باد
 در سینه هر شیعه حرم داری اگر چه

بر روی کسی خانه در بسته نداری
 در هیچ خیابان علم و دسته نداری
 مست آمده یا زاهد وارسته نداری
 حتی دو سه فرمانده دلبسته نداری
 اطراف خودت زائر پیوسته نداری
 بالای سرت گنبد برجسته نداری

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدهاشم وفایی

ابر کرمش بر سر هر بام علم داشت
 ارباب کرم بود که بر خلق کرم داشت
 هرچند که مانند علی تیغ دودم داشت
 از بس دل او ماتم و اندوه و الم داشت
 گفتند که این حجت حق اینهمه غم داشت؟
 دلهای غریبان جهان راه به هم داشت
 بر پیکر خود زخمه‌ای از تیر ستم داشت
 ایکاش که این حجت معبود حرم داشت

او واسطه رحمت حق بود و کرم داشت
 بخشید سه نوبت همه ثروت خود را
 تن داد به صلحی که در آن مصلحتی بود
 زهر آمد و زد بر جگر و زود برون زد
 وقتی جگرش ریخت میان دل آن طشت
 با دیدن اشک دو برادر همه دیدند
 حتی به تنش فتنه گران رحم نکردند
 بنویس وفایی که پس از این همه غربت

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدعلی احمدی

شود به نام تو موجی، حباب هم حتی
 به نام او بدهند آب و تاب هم حتی
 تو را نگاه کنم با نقاب هم حتی
 اگر دعا نشود مستجاب هم حتی
 اگر شوی تو به ذلت خطاب هم حتی
 به زور داده شود انتساب هم حتی
 به اشک غم، نفس اضطراب هم حتی
 خدا کند که نبیند به خواب هم حتی

شود به اذن تو دریا، سراب هم حتی
 کریم نیست کسی پیش سفرهات هرچند
 نشسته‌ام سر راحت مگر که یک لحظه
 همین که از تو بخواهیم باز شیرین است
 تمام خلق رهین شکوه عزت توست
 به بغض تو شده کافر، اگرچه او به رسول
 فقط به پای مزار تو بوده که آمیخت
 خدا کند پسری مادرش زمین نخورد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: رضا تاجیک

چشم وا کرده شدم دست به دامن حسن مادر افکند مرا در یم احسان حسن
روزی از دست علی خوردم و از خان حسن از همان روز شدم بی سر و سامان حسن
بر جبینم بنویسید مسلمان حسن

دل خود را سر هر بام هوایی نکنم طلب عشق ز هر بی سر و پایی نکنم
رو به هر قبله و هر قبله نمایی نکنم پیش هر سفره که پهن است گدایی نکنم
نان هر سفره حرام است به جز نان حسن

چه مقامی و چه نامی چه مرامی دارد چقدر لطف به بیمار جذامی دارد
خنده در پاسخ آن سائل شامی دارد وه که ارباب دو عالم چه امامی دارد
همه اینها غزلی هست به دیوان حسن

آنکه نامش شده احلی من عسل کیست حسن آنکه بخشدگیش گشته مثل کیست حسن
معنی حیّ علی خیر العمل کیست حسن مرد نام آور پیکار جمل کیست حسن
شتر سرخ زمین خورد ز طوفان حسن

ارث مظلومیت از غربت بابا دارد قد خم، سینه خون، دیده دریا دارد
جگری سوخته از زخم زبانها دارد گر بگوئیم غریب الغربا جا دارد
خون شد از یاد غمش قلب محبان حسن

زهر آمد به سراغش جگرش ریخت به هم جگرش ریخت به هم بال و پرش ریخت به هم
زینبش آمد و چشمان ترش ریخت به هم همه خاطره ها در نظرش ریخت به هم
دل پریشان شده از حال پریشان حسن

چقدر سخت گذشته است به او در کوچه چه مراعات نظیر است حسن، در، کوچه
باز هم خاطره گریه و مادر کوچه قاتل جان حسن می شود آخر کوچه
کوچه عمریست که آورده به لب جان حسن

شاعر: مجتبی شگریان

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

من حسینم که صفا بخش دو عالم هستم
 من حسینم که برایم همه زاری دارند
 سالها هست که یک عالمه زائر دارم
 دور و نزدیک همه از سر صبحی تا شام
 عاشقان روز و شب سال به من می‌گیرند
 همه هستند عزادار، چهل شب گریان
 اربعین را همه دیدید چه شد دور و برم
 گرچه در هر دو جهان عاشق و مجنون دارم
 نام او می‌برم و لرزه می‌افتد به تنم
 تو که زوَّار نداری به فدای تو حسن
 دوستان تو کم و دشمن تو بسیار است
 مثل تو هیچ کسی این همه بی‌زائر نیست
 روضه هم باشد اگر باز همه بی‌خبرند
یاد داری چقدر یار و مطیعت بودم^۱
 کاش می‌شد بدهم باز خدا را قسمت
 چقدر طعنه به تنهایی تو همسر زد
 پشت خیمه همه لشگر تو آماده

سالها صاحب شبهای محرم هستم
 تا بیایند حرم لحظه شماری دارند
 یک جهان منبری و شاعر و ذاکر دارم
 همه با عرض ارادت شده مشغول سلام
 خوب و بد باز به هر حال به من می‌گیرند
 به من و حال پریشانی زینب گریان
 چقدر زائر دلسوخته آمد به حرم
 ولی از غربت یک مرد دلی خون دارم
 من جگر سوخته غربت و داغ حسنم
 حرم انگار نداری به فدای تو حسن
 آنچه در دور و بر خویش نداری یار است
 در همه سال چرا روضه تو دائر نیست
 گریه کن هات برادر چقدر مختصرند
 سالها زائر شبهای بقیعت بودم
 تا که زوَّار خودم را بفرستم حرمت
 دوست زد زخم زبان، دشمن تو خنجر زد
 تا که بیرون بکشند از قدمت سجاده

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

دوستانت همگی عرض ارادت دارند
 باز هم شکر که در خیمه نیامد آتش
 گرچه بر خیمه تو پنجه گشودند حسن
 از تو سجاده و از من بدنم غارت شد

جنگ بر پا نشده نیت غارت دارند
 یا که بی تاب نشد هیچ کسی وقت عطش
 زن و فرزند تو در خیمه نبودند حسن
 زره و خاتم و خود، پیرهنم غارت شد^۱

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد شیرازی

آن که سائل از عطایایش تحیر می‌کند
 می‌رود مسجد به منبر سبّ حیدر می‌کند
 دیدن هر بار قنفذ یا مغیره... بگذریم
 می‌شود آیا کریمی را به درهم‌ها فروخت؟
 می‌کشد از زیر پا سجاده‌اش را آشنا
 صلح آقا جنگ با تزویر بود و جاهل است
 بین سرداران غریب و بین منزل هم غریب
 آب می‌خواهد لب روزه امام از همسرش
 پاره‌های این جگر در تشت بی‌علت که نیست
 مطمئنم در دو عالم جزء قوم اشقیاست
 وقت تشییع تنش آمد زنی استر سوار
 می‌رسد آخر زمان انتقام منتقم
 سنگ دل هستم؛ بدرد گِل شدن که می‌خورم

غربت و غم سینه‌اش را روز و شب پُر می‌کند
 بین کوچه می‌رسد با خود تفکر می‌کند
 در خودش می‌ریزد و یادی ز چادر می‌کند
 آدم از این حرف، احساس تحیر می‌کند
 اینچنین سرباز از رهبر تشکر می‌کند؟!
 هر کسی این صلح را سازش تصور می‌کند
 تا که می‌گویم حسن؛ غربت تبادر می‌کند
 همسرش با زهر دارد جام را پر می‌کند
 سنگ سخت از سوز این جرعه تغیر می‌کند
 هر که از آقام احساس تنفر می‌کند
 با کمانداران خود حس "تکاثر" می‌کند
 می‌رسد خواری آن کس که تکبر می‌کند
 این دل سنگم برایش کار آجر می‌کند

^۱ بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل انطباق مطالب با روایات معتبر؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: رحمان نوازی قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: فاعلن فاعلین فاعلن فاعلین

داستان عشق او عمر یک ازل دارد با دو چشم او تنها عشق راه حل دارد
بین شعر عاشورا بیست و سه غزل دارد ده بهار و سیزده تا کندوی عسل دارد
تیغ قاسمش گویا ارثی از جمل دارد با وجود او عباس پهلوان و یل دارد

کاروان عاشورا بی حسن نشد عازم

جلوه حسین اکبر، جلوه حسن قاسم

دست آسمان چیده دست سوره کوثر میوه‌های رویایی از درخت پیغمبر
پس تو عزت عرشی از بهشت هم برتر تو بهشت بابایی زیر سایه مادر
گاه جنت الزهرا گاه جنت الحیدر پس تو را نمی‌خوانیم یک غریب بی‌لشگر

تو که لشگری برتر از فرشته‌ها داری

هر که دیده‌ات گفته هیبت خدا داری

صحبت از غریبی، مرد خون جگرها شد باز روضه مردی که غریب و تنها شد
باز روضه آقا روضه‌های زهرا شد **مادری به پشت در جان فدای مولا شد^۱**
ناگهان جسارت‌ها کینه‌ها هویدا شد مادری زمین خورد و قامت پسر تا شد

بین کوچه این کودک گرد و خاک بر پا کرد

زیر دست و پا افتاد جان فدای زهرا کرد

^۱. بیت زیر به دلیل ایراد وزن شعر در مصرع دوم تغییر داده شد؛ ضمناً همانگونه که گفته شد موضوع همراهی امام حسن در فاجعه جسارت عمر به حضرت زهرا **سلام الله علیها** و بازپس گیری قبالة فدک در هیچ یک از منابع معتبر ما نیامده است؛ در این خصوص دو روایت وجود دارد اولین روایت که تمامی منابع دسته اول تاریخی آن را مطرح کرده‌اند جسارت عمر در جلوگیری از اعطای قبالة فدک در همان مجلس و نزد ابوبکر است و دومین روایت که شیخ مفید در کتاب الاختصاص آن را مطرح میکند جسارت عمر در کوچه و در هنگام بازگشت حضرت به خانه است که در این روایت هم هیچ اشاره‌ای به همراهی امام مجتبی با حضرت زهرا **سلام الله علیها** نشده است؛ باز روضه آقا روضه‌های زهرا شد **باز بین یک کوچه مادری رو به اعدا شد**

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسین رحیمیان

هم غریب هم آشنا برده قرار مجتبی
 آه شد با بی کسی طی روزگار مجتبی
 بین کوچه شد زمستانی بهار مجتبی
 وای ازین غم زهر کینه گشت یار مجتبی
 تا که باشد پیش پیغمبر مزار مجتبی
 حضرت عباس گشته شرمسار مجتبی
 در کنار پیکر قاسم قرار مجتبی
 می دهد جان در غریبی یادگار مجتبی

خون دل خوردن شده هر روز، کار مجتبی
 قصه مظلومی مولا رسیده بر حسن
 روضه مکشوفه یعنی خاطرات کودکی
 هیچ کس سنگ صبورش نیست حتی همسرش
 وای ازین غم کینه توزان جمل نگذاشتند
 تیرها از هر طرف می خورد بر تابوت او
 با حسینی که تمام هستی اش غارت شده
 مثل بابا می شود تنها میان دشمنان

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسین رحیمیان

ما از فدائیان غریب مدینه ایم
 مدیون لقمه نان غریب مدینه ایم
 الطاف بی کران غریب مدینه ایم
 دستان مهربان غریب مدینه ایم
 هر روز میهمان غریب مدینه ایم
 مرغان آسمان غریب مدینه ایم
 وقتی که روضه خوان غریب مدینه ایم
 بی شمع و سایبان غریب مدینه ایم

عمری در آشیان غریب مدینه ایم
 ما را صدا زنید نمک گیر مجتبی
 هستیم اگر گدای حسین، زیر منته
 این افتخار ماست فقط زیر سایه
 سالی یکی دو روز کفایت نمی کند
 ذکر حسن به ما پر پرواز می دهد
 زهرا، علی، حسین دعاگویمان شوند
 خانه خراب غصه این قبر خاکی و

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

باز از گریه من چشم شب تار گریست
تا که از سینه ی خود آه کشیدم آرام
پاره های جگرم از لب سرخم تا ریخت
یاد آن روز که جای همه ی مردم شهر
یاد آن روز که آتش نفسم بند آورد
چقدر سخت گذشت است به مردی که بخاک
دید آتش که کسی نیست بگوید بر ما
در آتش زده بود و گل یاس و مادر
مثل چشمان من و چشم حسین و زینب

چشم مهتاب به حال من بیدار گریست
دل سنگ آب شد آه شرر بار گریست^۱
جگر طشت از این روضه ی دشوار گریست
یک یهودی به غریبی پدرزار گریست
یاد آن روز که دل در غم دلدار گریست
پیش چشم همه در حلقه انظار گریست
شعله زد بر در و درسوخت و تبار گریست
آنچنان خورد به دیوار که دیوار گریست
میخ بر سر زدن خون ریخت و خونبار گریست

شاعر: سیده تگم حسینی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

روی تو از نسیم سحر دلنواز تر
روی تو باز بود و در خانه تو باز
هرگز یتیم های مدینه ندیده اند
صلح تو شد دلیل سرافرازی حسین
حتی شریک زندگیاات دشمن تو بود
از تیرها نگفتم و تابوت زخمیاات

گیسوی توست از شب یلدا دراز تر
ای چشمه ایت از همه مهمان نواز تر
از ذکر مهربان حسن چاره ساز تر
ای از تمام اهل جهان سرفراز تر
مولا کدام داغ از این جانگداز تر؟
طاقت نداشتم بشود روضه باز تر

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی در مصرع دوم بیت؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

تا که از سینه ی خود آه کشیدم آرام
دل سنگ آب شد آه شرر بار گریست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: قاسم نعمتی

هر کس که بر کریم پناهنده می‌شود دل مژده هم اگر برسد زنده می‌شود
 آنقدر می‌دهند که شرم‌منده می‌شود آیا به روز حشر سرافکنده می‌شود
 والله اعتقاد من این است تا ابد
 زین خانه نا امید گدایی نمی‌رود
 وقتی به گریه طینت من رنگ و بو گرفت این چهره سیاه کمی شستشو گرفت
 کم کم تمام زندگی‌ام بوی او گرفت اینگونه بود بی‌سر و پا آبرو گرفت
 از آن به بعد خانه دلدار شد دلم
 تا آمدم به خویش گرفتار شد دلم
 امشب حسن حسن نکنم شب نمی‌شود بی یا حسن تجلی یارب نمی‌شود
 زلفی که باد خورده مرتب نمی‌شود هر کس به هم نریخت مقرب نمی‌شود
 آتش زده هوای وصال به جان من
 یا ایها الکریم و یا ایها الحسن
 ما را خدا کنار کریمان بزرگ کرد ریزه خور دیار کریمان بزرگ کرد
 آنقدر در جوار کریمان بزرگ کرد انگار از تبار کریمان بزرگ کرد
 عمری به دستگیری‌ات اقرار کرده‌ایم
 ما اعتماد بر کرم یار کرده‌ایم
 عمری سبزه جام کرم می‌زنم حسن نقش تو را به چشم ترم می‌زنم حسن
 سربند سبز روی سرم می‌زنم حسن با نام تو به سینه حرم می‌زنم حسن
 باید مدینه محشر کبری به پا کنیم
 بالای قبر تو حرمی را بنا کنیم

از راه دور دست تمنا گرفته‌ایم عمریست در حریم تو مأوا گرفته‌ایم
 دستان خویش سوی تو بالا گرفته‌ایم هر چه گرفته‌ایم ز زهرا گرفته‌ایم
 بیهوده نیست آبروی رفته می‌خَرند
 فرزندها ز مادرشان ارث می‌برند
 چشمان من به سوی در بسته بقیع بغضی ست در گلوی در بسته بقیع
 سر می‌نَهِیم روی در بسته بقیع گریه شده وضوی در بسته بقیع
 ای کاش پرچی سر این قبر می‌زدیم
 با گریه پرچی سر این قبر می‌زدیم
 قربان آن جگر که چهل سال پاره بود زخمی از آن شکستگی گوشواره بود
 در کوچه‌ها فقط پی یک راه چاره بود با ماه رفته بود و عصای ستاره بود
 چون کوچه تنگ بود کسی در برابرش
 بگذاشت، پا به چادر و رد شد ز مادرش
 در کوچه مادرت به عصا احتیاج داشت چشمش ندید، راهنما احتیاج داشت
 پهلوشکسته ضربه کجا احتیاج داشت سیلی که خورد، ضربه پا احتیاج داشت؟
 لعنت بر آنکه با لگدش بار او شکست
 بادست بسته شخصیت یار او شکست
 از آن به بعد خنده به لبها حرام شد تو هفت ساله بودی و عمرت تمام شد
 در شهر، آل فاطمه بی احترام شد توهین بر علی همه جا لفظ عام شد
 دیدی کسی که حرمت صدیقه را شکست
 بر منبر پیمبر و جای علی نشست
 آهسته‌تر قدم بزن ای مردِ کوچه‌ها بشکن سکوت بی‌کسی و سردِ کوچه‌ها
 مویت سپید کرده دگر درِ کوچه‌ها یادت نرفته خنده نامردِ کوچه‌ها

دیدي ز ماليات مغيره معاف شد

اينها سپاس شدّت ضربِ قلاف شد

لعنت به هر کسی که تو را بد صدا زده زخم زبان به سینه درد آشنا زده

صبر تو طعنه بر همه انبيا زده صلح تو ریشه همه فتنه را زده

آري چکيده علي و مصطفی توئی

بنیانگذار نهضت کربلا توئی

با زهر همسرت جگرت ریخته به هم زهرا کجاست؟ موی سرت ریخته به هم

تصویرهای چشم ترت ریخته به هم خانه دوباره در نظرت ریخته به هم

بیرون بریز خون جگرهای خود حسن

کمتر به پیش خواهر خود دست و پا بزن

خونین دهن ز کربلا حرف می‌زنی از ماجرای رأس جدا حرف می‌زنی

از نیزه‌های بی‌سر و پا حرف می‌زنی از لشگری بدون حیا حرف می‌زنی

گرچه بناتِ فاطمه در تاب و در تب اند

شکر خدا محارم تو دور زینب اند

دستِ حرام زاده به معجر نمی‌خورد ضربِ لگد به پهلوی دختر نمی‌خورد

آتش زبانه اش به موی سر نمی‌خورد با ناسزا به زینب تو، بر نمی‌خورد

خون جگر اگر چه به لبهای تو نشست

آهسته جان بده که ابالفصل زنده است

در کربلا سپاهِ حرامی چه می‌کنند با چشم خیره خواهر تو دوره می‌کنند

پوشیه زنان حرم پاره می‌کنند زنها و دختران همه آواره می‌کنند

زینب پس از حسین گرفتار می‌شود

آواره بین کوچه و بازار می‌شود

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین عباسپور

دستت گره ها کرده از کار جهان باز
 بوده در این خانه رو به دشمنان باز
 آغوش واکردی برایم مهربان باز
 ای وای از آن روزی که شد در ناگهان باز
 پهلوی در دیدی که مادر هست جانباز
 بگذار باشد آخر این داستان باز

چشمان تورا هی است سوی آسمان باز
 بر دوستدارت در نخواهی بست وقتی
 حق داشتی از من نگاهت را بگیری
 ای وای از آن روزی که جانت را گرفتند
 دیدی میان کوچه حیدر دست بسته است
 سخت است از این بیشتر روضه بخوانم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: مجتبی شکران

کنارش دست بر شمشیر بردند
 به سوی فاطمه با تیر بردند

تنش را با دم تکبیر بُردند
 ملائک پیکر پاک حسن را

یکی از تیرها بر حنجرش خورد
 تماش را به عشق مادرش خورد

تمام تیرها بر پیکرش خورد
 یکی بر سینه و بازو و پهلوی

کسی پوشید روی مجتبی را
 گرفته سهم خود از کربلا را

کشیدند از تن او تیرها را
 شنیدیم هاتفی از آسمان گفت

گرفت از آه من آتش زبانه
 الهی دفن می گشتی شبانه

برای تو دلم دارد بهانه
 به زیر لب حسین اینگونه می گفت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسن رستگار

از سمت گوش تا دهنش تیر می‌کشد
بی وقفه چارچوب تنش تیر می‌کشد
فهمیده سینه‌ حسنش تیر می‌کشد
حتی ردیف تَن تَ تَنَش تیر می‌کشد
هی لخته لخته هی دهنش تیر می‌کشد
با هر نفس نفس، بدنش تیر می‌کشد
چشمان خیس سینه زنش تیر می‌کشد
وقتی که دارد از کفنش تیر می‌کشد

در کوچه پای آمدنش تیر می‌کشد
این طفل هر زمان که به در میکند نگاه
مادر چقدر دلنگران سکوت اوست
نام حسن ردیف غزل‌های غربت است
این بار زهر کینه بر او کارگر شده
زینب نشسته پاره تن را نظاره‌گر
از بس که گریه کرده در این ماتم عظیم
شاید که یاد کربلا می‌کند حسین

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: اسماعیل شبرنگ

که رها می‌گردم امشب در هوای مجتبی
حاتم طایی گدای دست‌های مجتبی
بیشتر گریه کنم پای عزای مجتبی
عاشقی که دل سپرده بر ولای مجتبی
فکر "باب القاسم" صحن و سرای مجتبی
مانده روی خاک کوچه ردپای مجتبی
گوشه حجره به پا شد کربلای مجتبی
التماس دست‌های خالی مایی کریم

پر کشیدم در هوای با صفای مجتبی
جای معنای کرم نام حسن باید نوشت
پابه پای فاطمیه باید ای اهل بکاء
در قیامت مستحق لطف زهرا و علیست
از دلم دل می‌برد در گوشه "باب الجواد"
خاطرات کوچه‌ای باریک؛ داغ فاطمه
زهر مثل خنجری از حنجرش خون می‌مکید
یا کریمم بر فراز قبر آقایی کریم

شاعر: سیدپوریا هاشمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دنیا چه با عزیز دل بو تراب کرد؟
 سنی نداشت یکشبه مویش سفید شد
 از کوچه‌های تنگ دگر رد نمی‌شود
 دستی که خورد بر روی مادر به کوچه‌ها
 چون روزه بود تشنگی‌اش اوج می‌گرفت
 فهمید آب نیست ولی باز سر کشید
 سوزاند زهر از نوک پا تا سرش ولی
 از دوست زخم خورد و ز بیگانه‌ها جدا

ابری رسید و خون به دل آفتاب کرد
 رویش حنا کشید غمش را خضاب کرد
 این کوچه‌ها چقدر حسن را عذاب کرد!
 آن دست گنبد حسنش را خراب کرد
 وقت اذان رسید تقاضای آب کرد
 این زهر لعنتی جگرش را کباب کرد
 چون راحتش نمود ز دنیا ثواب کرد
 دنیا چه با عزیز دل بو تراب کرد

شاعر: سیدهاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

ای که داغ تو شراره به دل خواهر زد
 چه کسی آتش کین زد به دل سوخته‌ات
 آسمان کاش به روی سرش آوار شود
 آن که آتش به حرمخانه عصمت زده بود
 چشمم افتاد چو بر باغ پُر از لاله تو
 از حریم نبوی تا که جدا شد بدنت
 تیر زد بر بدنت دشمن دیرینه ما
 خون دل ریخت حسینم که گه دفن تو دید
 دفتر شعرو فائی ست پُر از خون دلش

مرغ دل در قفس سینه من پرپر زد
 که غمت شعله غم بر جگر خواهر زد
 آن که از پشت سر تو به دلت خنجر زد
 طعنه و زخم زبان بر دل تو آخر زد
 پاره‌های دل تو، بر جگرم آذر زد
 دشمن آتش ز غمت بر تن پیغمبر زد
 باهمان دست که سیلی به رُخ مادر زد
 تیر بگذشته ز تابوت و ز پیکر سر زد
 بس که فریاد به سوگت ز دل مضطر زد

شاعر: مهدی مقیمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

نیمه شب زهر بر داغ دلم کاری شده غربتم در خانه ام عمریست تکراری شده
خون دلهایی که خوردم از لبم جاری شده خواهرم زینب کجایی موقع یاری شده
من که عمری مهربانی کرده ام با اهل شهر

قسمتم آخر ز دست همسرم گردید زهر
من که عمری گریه کردم از فراق یارها گریه کردم با نظر بر تیغ ها، مسمارها
گریه کردم با نگاهی بر در و دیوارها با عبور از کوچه های شهر مردم بارها
از در و دیوارهای شهر دیگر خسته ام
روضه خوان حیدر و آن دستهای بسته ام

نیست مثل من کسی از راز مادر با خبر شکر حق گویا نشد از کوچه حیدر با خبر^۱
گرچه بابا بود از جریان آن در با خبر نه پدر، زان، با خبر شد نه برادر با خبر

یاس پیغمبر چو پرپر بر زمین افتاده بود

گوشواره گم شد و مادر زمین افتاده بود

رفتن از ماندن به یاد داغ مادر بهتر است وقت جان دادن سرم بر پای خواهر بهتر است
گر تو باشی زینبم حال برادر بهتر است دیدن خون جگر در تشنه از سر بهتر است

۱. ابیات زیر به دلیل مستند نبودن تغییر داده شد؛ موضوع همراهی امام حسن در فاجعه جسارت عمر به حضرت زهرا سلام الله علیها و بازپس گیری قبالة فدک در هیچ یک از منابع معتبر ما نیامده است؛ در این خصوص دو روایت وجود دارد اولین روایت که تمامی منابع دسته اول تاریخی آن را مطرح کرده اند جسارت عمر در جلوگیری از اعطای قبالة فدک در همان مجلس و نزد ابوبکر است و دومین روایت که شیخ مفید در کتاب الاختصاص آن را مطرح میکند جسارت عمر در کوچه و در هنگام بازگشت حضرت به خانه است که در این روایت هم هیچ اشاره ای به همراهی امام مجتبی با حضرت زهرا سلام الله علیها نشده است.

نیست مثل من کسی از راز مادر با خبر گفت نگذارم شود از کوچه حیدر با خبر
من فقط دیدم که پرپر بر زمین افتاده بود گوشواره گم شد و مادر زمین افتاده بود

خواهرم زینب پس از این هستی من هست تو

قاسم و عبداللهم را می‌سپارم دست تو

می‌زنندت با عصا و سنگ، تک تک یا حسین روز تو بدتر ز روزم هست بی شک یا حسین

پیکرت مثل زره گردد مشبک یا حسین غم مخور بر من که لایوم گیومک، یا حسین

گشته در اوج عطش بی یار و سقا می‌شوی^۱

وای از آن روزی که در گودال تنها می‌شوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدهاشم وفایی

جای شمعی آب گشته غیر خاکستر نبود
کاسه زهر اینقدر شیرین و جان پرور نبود
در میان باغ غیر از لاله پرپر نبود
در ره عشق و وفا یک تن مرا یاور نبود
وز غم عالم غم و اندوه من کمتر نبود
آتشی برجانم افتاد و مرا باور نبود
لحظه ای جانسوز ترزان لحظه آخر نبود
شادم از اینکه در آنجا خواهرم دیگر نبود
حائلی مابین میخ و سینه مادر نبود
گرکه دودی بر فلک از آتش آن در نبود

سوختم از زهر و آبی غیر چشم تر نبود
دل اگر شوق وصال دوست را در خود نداشت
طشت باغ لاله بود و خون دل گلهای او
من همان سردار تنهاییم که از یاران من
بیشتر از لاله ها در سینه من داغ بود
مادرم در پیش چشم سیلی از بیگانه خورد
در کنار بستم دیدم حسینم گریه کرد
گرچه شد تابوت من آماج تیر دشمنان
ضربت تیر عدورا چوب تابوتم گرفت
کی وفائی روز ما تاریکتر می‌شد ز شام

^۱ بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد؛ برخلاف آنچه گفته میشود زمین کربلا بین دجله و فرات نیست بلکه دجله و فرات هر دو در شرق کربلا و فرسنگها با زمین کربلا فاصله دارند؛ تنها نهر فرعی علقمه که از فرات جدا شده به زمین کربلا می‌آید؛ جهت کسب اطلاعات بیشتر به قسمت پاسخ به شبهات همین سایت مراجعه فرمائید

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد میر هاشمی

کاری که جعه کرد دشمن گمان نداشت
 بهر خروج ، راه دگر جز دهان نداشت
 بی تاب گشته بود و دگر آن توان نداشت
 راهی جز این برای رهایی از آن نداشت
 جز آه سینه سوز و دل خونفشان نداشت
 حرفی به غیر خون جگر بر زبان نداشت
 این بس که بین خانه خود هم امان نداشت
 آنکه ستاره ای به هفت آسمان نداشت
 یک یار با وفا حسن در جهان نداشت

می سوخت از شراره زهر و توان نداشت
 خون دلی که در همه ی عمر خورده بود
 می خواست چونکه دست تاسف زنده هم
 عمری شنید طعنه و تهمت از این و آن
 غلطان به خاک حجره شد و آن زمان دگر
 می خواست تا که لب به سخن وا کند ولی
 بر غربتش نشانه اگر طشت خون نبود
 در زندگی به طالع او غم سرشته بود
 آوارگی ببین و غریبی که روز غم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید پوریا هاشمی

در عمر خویش غصه بسیار می خوردند
 از دوست زهر و طعنه زاغیار می خوردند
 وقت نماز خون دل زار می خوردند
 نان را به نرخ درهم و دینار می خوردند
 خشم مدام خویش علی وار می خوردند
 یک کاسه آب لحظه افطار می خوردند
 اما به جاش زهر شرربار می خوردند
 این زهر را زکوچه و دیوار می خوردند
 رسم کریم هاست غم یار می خوردند

رسم کریم هاست غم یار می خوردند
 راز نگفته در دلشان موج میزند
 زیر عبا زره به تن خویش میکنند
 حتی سپاهیان و غلامان یک کریم
 پایین منبرند و علی لعن میشود
 هر شب فقط به سجده و هر روز روزه اند
 از همسرانشان طلب آب میکنند
 این زهر را نه از ستم همسرانشان
 موی حسن ز غصه زهر را سپید شد

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: علیرضا لک

خوابید جمل تا تب طوفان تو آمد	تا رخشش شمشیر سر افشان تو آمد
خیبرشکنی دررگ و درخون شماهاست	بی باکی حیدر همه در جان تو آمد
آن قدر به زیر ضرباتت سروتن ریخت	تا فتنه خون دست به دامن تو آمد
شمشیر بزن تا که بدانند ابالفضل	از جذر و مد آتش میدان تو آمد
ما لب به لب از کفر کویری شده بودیم	تا این که نظر کردی و باران تو آمد
معنای مسلمان شدنم طرز نگاهت	توحید من از کوثر چشمان تو آمد

بر پای کریم چه کسی سر بگذاریم

ما غیر نگاه تو پناهی که نداریم

آباد شد آن جا که شما پا بگذاری	صد پنجره رو به خدا جا بگذاری
در شهر ری چشم من از نسل کریمت	یک سید عالی نسبی را بگذاری
تا مملکت از آبرویش امن بماند	در ساحلش آرامش دریا بگذاری
در کام پسر بچه خود جام عسل را	تا روز دهم روز مبادا بگذاری
لا یوم کیومک همه ی درد تو بوده	تو سر به حسینیه غم ها بگذاری
انگار تویی در دل گودال که بازو	در تاب و تب تیغ در آن جا بگذاری

محبوب ترین داغ نصیب توحسین است

غم نامه ی چشمان غریب توحسین است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید دکامین

آن را به عشق روی تو شیدا گذاشتند
 بهرش کنار، جنتِ اعلیٰ گذاشتند
 اذنی برای گریه به آقا گذاشتند
 این آبرو ذخیره عقبی گذاشتند
 در طالعش سعادت فردا گذاشتند
 داغ غمی ز کوچه به دلها گذاشتند
 آنجا بنای خونجگری را گذاشتند
روزی که داغ بر دل زهرا گذاشتند^۱
 روزی شبیه روز دهم نیست ای خدا

وقتی بنای خلقت دل را گذاشتند
 هر دل که مایل قد سرو تو دلبر است
 بعد از دو ماه گریه ما بهر کربلا
 تا گریه کن به داغ عزای حسن شدم
 هرکس که پای غربت تو سینه میزند
 "با صد امید حامی مادر شدی ولی"
 دستی پلید آمد و رویی کبود شد
 آن کوچه بود قاتل تو، آن غم عظیم
 خواندی تو روضه در دم آخر ز کربلا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

جگری سوخته را تا نفس آخر خورد
 آه از آن زخم که بر سینه پیغمبر خورد
 پنجه ای بود که بر برگ گل پرپر خورد
 دست من بود که با ناله او بر سر خورد

زهر آتش شد و بر زخم دلی مضطر خورد
 زهر سوزاند ولی بر جگرم هیچ نبود
 زهر سوزاند ولی قاتلم عمری ست حسین
 مادرم خورد زمین گرد و غباری برخاست

۱. کلمه غرور در فرهنگ لغت دارای بار معنایی منفی است و به هیچ وجه شایسته ائمه نیست لذا بیت زیر تغییر داده شد؛ ضمناً موضوع همراهی امام حسن در فاجعه جسارت عمر به حضرت زهرا **سلام الله علیها** و بازپس گیری قبالة فدک در هیچ یک از منابع معتبر ما نیامده است؛ در این خصوص دو روایت وجود دارد اولین روایت که تمامی منابع دسته اول تاریخی آن را مطرح کرده اند جسارت عمر در جلوگیری از اعطای قبالة فدک در همان مجلس و نزد ابوبکر است و دومین روایت که شیخ مفید در کتاب الاختصاص آن را مطرح میکند جسارت عمر در کوچه و در هنگام بازگشت حضرت به خانه است که در این روایت هم هیچ اشاره ای به همراهی امام مجتبی با حضرت زهرا **سلام الله علیها** نشده است. (کتاب سلیم بن قیس ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۹۷، الاختصاص

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مسیح شاه چراغی

آری بده تمام غمت را نشان طشت
گل کرد باغ خاطره‌ات در خزان طشت
طاقت نمانده است گمانم به جان طشت
در هم شکسته پای غم تو توان طشت
در آتشی که شعله زد از آشیان طشت
وقتش رسیده گفته شود از دهان طشت
پُر کرده است گوش فلک را، فغان طشت
بانو نرو به خاطر زینب؛ بمان، طشت
افتاد پرده از غزلم، شد عیان طشت
در پیش چشم فاجعه خون شد، جهان طشت
دارد غروب می‌چکد از آسمان طشت
هم بر لبان عشق و هم بر لبان طشت
پایان ندارد آه چرا داستان طشت؟

بالا بیار زهر عدو را میان طشت^۱
تازه بهار غربت تو رونما شده است
از بس که پاره پاره دلت پیش چشم او است
تعداد زخم‌های دل تو ترک زده است
مرغان خون جگر همه ققنوس می‌شوند
هر چه سکوت کرده لب‌ت سالها بس است
از کوچه فاش می‌شود ابعاد تازه‌ای
دارد به گوش می‌رسد اینجا کنار تو
"لا یوم..." تو شروع غریبی دیگری است
آن مجلسی که لرزه به قلب غزل گذاشت
خورشید را گرفته به آغوش غرقه خون
آن خیزران مست پر از کینه می‌خورد
تازه شروع قصه از اینجا است، دخترش!

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ضمناً موضوع همراهی امام حسن در فاجعه جسارت عمر به حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها و بازپس‌گیری قبالة فدک در هیچ یک از منابع معتبر ما نیامده است؛ در این خصوص دو روایت وجود دارد اولین روایت که تمامی منابع دسته اول تاریخی آن را مطرح کرده‌اند جسارت عمر در جلوگیری از اعطای قبالة فدک در همان مجلس و نزد ابوبکر است و دومین روایت که شیخ مفید در کتاب الاختصاص آن را مطرح میکند جسارت عمر در کوچه و در هنگام بازگشت حضرت به خانه است که در این روایت هم هیچ اشاره‌ای به همراهی امام مجتبی با حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها نشده است. (کتاب سلیم بن قیس ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۹۷،

الاختصاص شیخ مفید ص ۱۸۳) بالا بیار حادثه را در میان طشت آری بده تمام غمت را نشان طشت

شاعر: محمود زولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دردی در این دل است که درمان نمی شود
درمان دل به زهر هلاهل شنیده اید
من درد زخم سینه مادر گرفته ام
اسرار خویش را به علی هم نگفته ام
این غربتی که کرده خدا قسمت حسن
ای کاش یک جوان علمدار داشتم
آری سپاه یک نفره لشگر من است
حتی میان خانه کسی نیست یاورم
از داغ مادرم جگرم پاره پاره شد

داغ عزای کوچه که پایان نمی شود
دردم به غیر زهر که درمان نمی شود
درمان زخم سینه که آسان نمی شود
این غصه ها که یار پریشان نمی شود
دیگر نصیب هیچ مسلمان نمی شود
آه و نوا که لشگر قرآن نمی شود
همچون حسین یار غریبان نمی شود
قاتل که مرهم دل سوزان نمی شود
این جسم و جان رفته دگر جان نمی شود

شاعر: حجت بحر العلومی

قالب شعر: قطعه

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

پر می گرفت مرد جذامی در آسمان
دیدند در جمل که حسن مثل مرتضی
طوفان چنان گرفت به هر ضرب دست او
با این وجود در همه عمر این غریب
آن لحظه ای که شد همه موی سرش سپید
گفتند از درون جگرش پاره پاره شد
بر دامن حسین سرش بود و گریه کرد
لایوم گفت و رفت به صحرای کربلا
"لایوم" گفت و دید که در مقتل حسین
لایوم گفت و خواهر خود را نظاره کرد

بر او که از کریم محبت رسیده بود
بر اوج قله های شجاعت رسیده بود
گویا که رستخیز قیامت رسیده بود
مظلومیت به حد نهایت رسیده بود
در انتهای کوچه غربت رسیده بود
وقتی که زهر بر دل حضرت رسیده بود
چون روضه خوان به اوج مصیبت رسیده بود
آنجا که قاسمش به شهادت رسیده بود
حتی لباس کهنه به غارت رسیده بود
وقتی که زینبش به اسارت رسیده بود

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

تنهاترین سردار بی‌لشگر شکسته
 پای غریبی‌اش دلِ منبر شکسته
 او دستگیری می‌کند از هر شکسته
 راحت شد این آئینه یکسر شکسته
اما دلم را ناکسی دیگر شکسته^۲
 یک راه بُن بست و دو برگ و بر شکسته
 خندید وقتی دید نیلوفر شکسته
 فهمیدم از دیوار کوچه، سر شکسته
 تنها نه من، از گریه‌ات خواهر شکسته
 در لا به لای نیزه و خنجر شکسته
 انگشت را دنبال انگشت‌ر شکسته

از بارِ داغش پشتِ پیغمبر شکسته
 سجاده‌اش بر غربتِ او گریه کرده
بخشید آنکس را که زد خنجر به ساقش^۱
 تا زهر را نوشید فرمود: آه مادر
 بُغضِ چهل سالِ مرا این زهر بشکست
 یک کوچه باریک و دو دیوارِ سنگی
 در زیر پاها گوشواره خوردتر شد
 خون لخته از تیزیِ سنگی بر زمین ریخت
 لایوم کَیومک حسینم گریه کم کن
 می‌بینمت با مادرم بر شیبِ گودال
 ای کاش می‌شد تا نبینم ساربان هم

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

بخشید آنکس را که زد نیزه به ساقش او دستگیری می‌کند از هر شکسته

۲. در فرهنگ لغت کلمه غرور دارای معنایی است که همگی دارای بار منفی هستند و شأن امام بالاتر از اینگونه صفات پست است لذا بیت زیر تغییر داده شد. بُغضِ چهل سالِ مرا این زهر بشکست اما غرورم را کسی دیگر شکسته
 ضمناً چهار بیت پایانی این غزل به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایات معتبر حذف گردید. موضوع همراهی امام حسن در فاجعه جسارت عمر به حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها و بازپس گیری قبالة فدک در هیچ یک از منابع معتبر ما نیامده است؛ در این خصوص دو روایت وجود دارد اولین روایت که تمامی منابع دسته اول تاریخی آن را مطرح کرده‌اند جسارت عمر در جلوگیری از اعطای قبالة فدک در همان مجلس و نزد ابوبکر است و دومین روایت که شیخ مفید در کتاب الاختصاص آن را مطرح میکند جسارت عمر در کوچه و در هنگام بازگشت حضرت به خانه است که در این روایت هم هیچ اشاره‌ای به همراهی امام مجتبی با حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها نشده است. (کتاب سلیم بن قیس ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۹۷، الاختصاص شیخ مفید ص ۱۸۳)

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

دور چشمان کبود تو اثر می‌بینم
 حاصل خون دلت را چقدر می‌بینم
 جگرت را ز همه سوخته‌تر می‌بینم
 این چه حالی است تو را زیرو زبر می‌بینم
 رنگ رخسار تو را زنگ خطر می‌بینم
 طشت را در بر تو دشت جگر می‌بینم
 داغت انگار به هنگام سحر می‌بینم
مقتلت را حسنم کوچه و در می‌بینم^۱

همسرت را به حرم خصم دگر می‌بینم
 این چه ظمی‌ست که بر قرص قمر می‌بینم
 روز تشییع تو را روز شرر می‌بینم
 سخت عباس تو را دیده‌تر می‌بینم

روی لعل لب تو لخت جگر می‌بینم
 زخم‌ها روی جگر داشتی و دم نَزدی
 قتل صبری که تو را گشت غم‌زها بود
 چه شده یوسف ما حال دگرگون دارد
 چهره‌ات سبز شد و حال تو شد حال وداع
 این چه زهری است که غم‌های چهل‌ساله رسید
 گوئیا محتضرم مختصری می‌ماند
 به حسینم برسانید حسن رفتنی است
 نه فقط یار نداری که کند دفع بلا
 گشتنت توطئه آکله الاکباد است
 ترسم این قوم دغا دست به شمشیر برند
 پیش چشمان همه آل بنی هاشمیان

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

یا رب خدای درد ز کاشانه می‌رود
 تا کس نگوید از چه غریبانه می‌رود
 گویی دوباره فاطمه بر شانه می‌رود
 مادر ندارد این که غریبانه می‌رود

یاسی به رنگ سبز زگلخانه می‌رود
 اینجا هزار تیر به تشییع اش آمده
 خون میچکید از کفنش بعد تیر خصم
 فریاد خواهری پی تابوت می‌رسد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. به حسینم برسانید حسن رفتنی است **حرم فاطمه را خاک به سر می‌بینم**

شاعر: علیرضا شریف

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

شبهای بی ستاره ترینت سحر نداشت
یوسف ترین غریبِ خدا ماهِ آسمان
ای حضرتِ صبورترین ای امام صلح
شهرِ مدینه بعدِ علی خود گواه بود
رد می شدند از رویِ خاکسترِ دلت
گفتند واجب است حسن سرزنش شود
بازم غریبه ها به خدا دوستی نبود
بر منبرِ رسولِ خدا صبِّ مرتضی
یک عمر خاطراتِ دلت را ورق زدم
از خاطراتِ آتش و از میخ در بگیر
از سینه ای که آینه سنگ خورده بود
از چادری که وصله دگر چاره اش نبود
یک شب دوشب نه بلکه چهل سالِ آزار
صد پاره کرده ای جگرِ ترا کریم دل

غم نوحه های سینه تنگت اثر نداشت
از حالِ توسراغ به جز چشم تر نداشت
ایوبِ صبرِ طاقتِ صبر اینقدر نداشت
هرگز زمانه‌ای ز تو مظلوم تر نداشت
اصلاً کسی از آتشِ قلبت خبر نداشت
از اجرِ این فریضه مدینه حذر نداشت
در کوچه های طعنه تو را نیشتر نداشت
بر لب خطیب تکه کلامی دگر نداشت
جز اشک و آه و غصه و خون جگر نداشت
تا گوشواره ای که دگر گوش بر نداشت
تا گیسویی که رنگِ حنایش اثر نداشت
از کوچه ای که راه گریزی دگر نداشت
کابوسِ کوچه از سرِ تودست بر نداشت
وقتی که در دجائی از این خوبتر نداشت

شاعر: حسین عباسپور

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

سکه ها ایمانشان را بُرد بیعت ها شکست
دست بدعت جانماز از زیر پای او کشید
خنجر ماموم بر پای امامش زخم زد
دشمنان زخمش زدند و دوستان زخم زبان
زهر جعه تلخ تر از صلح تحمیلی نبود

یک به یک سردارها رفتند قیمت ها شکست
در شب شومی که قبحِ هتک حرمتها شکست
قامت دین را نمازی بصیرت ها شکست
آه این آینه را سنگ ملامت ها شکست
زهر را نوشید و بغضش بعد مدت ها شکست

شاعر: مجتبی شکران قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

ما گدایان و فقیر سر راه حسنین ما همه شیفته نیم نگاه حسنین
به همه موی سپیدان حریمش سوگند عبد دلسوخته و چهره سیاه حسنین
همه هستیم سیاهی سیاهی که نداشت پیش مرگان علمدار سپاه حسنین
گر ندیدیم به دنیا رخ زیبایش را وقت جان دادن خود چشم به راه حسنین
بین تاریکی دنیا نظری کرد به ما ما هدایت شده چهره ماه حسنین

روزها فکر من این است و همه شب سخنم

که همه عمر بدهکار نگاه حسنم

آبرو داده به ما یار خرابش نکنیم با بدی عمل خویش عذابش نکنیم
از همه طعنه شنیده است بیائید که ما غیر یا سیدالابرار خطابش نکنیم
تا توانسته جواب دل ما را داده حال، ما را به عزا خوانده جوابش نکنیم
مثل شمعی به هوای غم مادر شد آب کاش ما بیشتر از این دگر آبش نکنیم
بر روی تک تک ما مادر او کرده حساب گفته هرکس حسنی نیست حسابش نکنیم

فاطمه سوخت از این که حسنش یار نداشت

در مدینه احدی با پسرش کار نداشت

مست عشقم بگذارید بگویم سخنی نفر چهارم اصحاب کساء عشق منی
بت جنگ جمل از هیبت تو خورد زمین با نگاه غضب آلود خودت بت شکنی
گل ریحانه زهرا چه به روزت آمد چه شده با جگر تو که چنین سبز تنی
خوب شد مادر تو زودتر از دنیا رفت ورنه می دید جگرپاره و خونین دهنی
تیرباران شدی و از کفنت هیچ نماند بهتر این است بگوئیم تو هم بی کفنی

تیرها تا بدن پاک تو را بوسیدند

آن طرف ترهمه بر داغ تو می خندیدند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدرضا مؤید

داغی ز ماتم تو فزون تر نمی شود
سنگ است هر دلی که مکرر نمی شود
بر صفحه خیال مصور نمی شود
این گونه ظلم با گل پرپر نمی شود
مشمول این حدیث پیمبر نمی شود
آن دیده کور وارد محشر نمی شود
افسوس می خورم که میسر نمی شود
ویران چرا بنای ستمگر نمی شود؟
از خون دل ز داغ حسن، تر نمی شود

مهرت به کائنات برابر نمی شود
از داغ جانگداز تو ای گوهر وجود
ظلمی که بر تو رفت ز دست ستمگران
ای آنکه شد جنازه ات آماج تیر کین
بی بهره از فروغ ولای تو یا حسن
فرمود دیده ای که کند گریه بر حسن
دارم امید بوسه قبر تو در بقیع
با این ستم که بر تو و بر مدفنت رسد
آن را چه دوستی است مؤید که دیده اش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

زیر قدوم فاطمی ات خاکسار کرد
در ماجرای عشق نباید قمار کرد
وقتی خدا به داشتنت افتخار کرد
اما یکی از آن همه را سفره دار کرد
این کشتی حسین که ما را سوار کرد
با قاسم تو قافله را تار و مار کرد
زهری به کام تشنه تو روزه دار کرد
در حیرتم که با جگر تو چکار کرد
تابوت را برای همین با جدار کرد

باید مرا گلیم مسیر نگار کرد
مهر تو را بهشت بخواهد نمی دهم
فخر علی و فاطمه بر تو عجیب نیست
هر چند آفریده خدا چهارده کریم
ما را پیاده کرد سر سفره شما
خشمتم نیاز نیست در آنجا که می شود
ارزان تو را فروخت به حرف معاویه
زهری که می شکافت دل سنگ خاره را
زهرا شنیده بود تنت تیر می خورد

شاعر: وحید قاسمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

خدا به طالع‌تان مَهر پادشاهی زد
 در آسمان سخاوت یگانه خورشیدی
 گدا ز کوی تو هرگز نرفته ناراضی
 مدینه شاهد حرفم: فقیر سرگشته
 به لطف خنده‌تان شام غم سحر گردد
 خدا به شهد لب‌ت مزه رطب داده
 تبسم نمکین‌ت چقدر شیرین است
 خوشا به حال گدایی که چون شما دارد
 به هر مسافر بی سر پناه جا دادی
 گره‌گشایی‌ات از کار خلق، ارث علی است
 به حج خانه دلبر چه ساده می‌رفتی
 شما ز بسکه کریم و گره‌گشا بودی
 امام رأفت دوران بی مرامی‌ها
 خیال کن که منم يك جذامی‌ام آقا
 چقدر مثل علی از زمانه رنجیدی
 امام برهه تزویرهای بسیاری
 کریم شهر مدینه غریب افتادم
 قسم به حرمت این ماه حق نگاهی کن
 بگیر دست مرا، دست بسته‌ام آقا

به سینه‌احدی دست رد نخواهی زد
 تمام زندگی‌ات را سه بار بخشیدی
 عزیز فاطمه! از بسکه دست و دل بازی
 همیشه دست پُر از محضر تو برگشته
 نشد که سائل‌تان نا امید برگردد
 کریم آل محمد تو را لقب داده
 دوی درد یتیم و فقیر و مسکین است
 در این حرم چقدر او برو بیا دارد
 به دست عاطفه حتی به سگ غذا دادی
 مقام اولی جود و بخششت ازلی است
 همه سواره ولی تو، پیاده می‌رفتی
 دل‌کویر به فکر پیاده‌ها بودی
 نشسته ای سر يك سفره با جذامی‌ها
 نیازمند نگاه و سلامی‌ام آقا
 سلام داده، جواب سلام نشنیدی
 به وقت رفتن مسجد، زره به تن داری
 به جان مادرت آقا، برس به فریادم
 به دست خالی این مستحق نگاهی کن
 ضرر زدم به خودم، ورشکسته‌ام آقا

دل از حساب قنوت تو سود می‌گیرد
برای مدح تو گویند شعر احساسی
چه شد غرور تو آقا شکست در کوچه
چه شد که بغض گلوگیر گوشه‌گیرت کرد
چگونه این همه غم در دل شما جا شد

دعای دست رحیمت چه زود می‌گیرد!
به واژه های «در» و «میخ» و «کوچه» حساسی
بگیر دست مرا با خودت ببر کوچه
کدام حادثه این گونه زود پیرت کرد
بگو که عاقبت آن گوشواره پیدا شد؟

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا رسول زاده

آهسته تر شده ست نفس های آخرت
یک مرد هم نبود شود یار و یاورت؟
سوزم از این که قاتل تو بوده همسرت^۱
آهی کشید از دل و می گفت خواهرت:
آورده زهر کینه ی دشمن چه برسرت
افتاد روی خاک مدینه برابرت
تصویر کربلاست در آن دیده ترت
باسوگنامه ای که سروده برادرت
حالا منم گدای قدیمی این درت
ما را نوشته اند بمانیم نوکرت
میخواهم از خدا که شوم من کبوترت

مرد غریب شهر، کبود است پیکرت
آقای من در آن وطن مادری تو
ای وای من که خانه شده قتلگاه تو
چون تکه پاره جگرت را به طشت دید
ای بعد مادر و پدرم سر پناه من
روزی که پیش چشم تو آینه ی رسول
خون میچکد ز گوشه لب های تو ولی
معلوم شد فراق تو داغی عظیم بود
حالا تویی و آن کرم بی نهایت ات
یک لقمه نان دهی ندهی شکر می کنیم
یک روز اگر که گنبد زردت بنا شود

^۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد زیرا امام جواد هم در خانه خویش به دست همسرش شهید شد

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

جنت، بهار پیر هنت ایها الکریم
 ای همدم تو زمزمه های زلال وحی
 تو مطلع کرامتی و لطف و مهر و جود
 نشنید آنکه بر تو روا داشت ناسزا
 اما تو که غریب نواز مدینه ای
 حتی شهادت تو نداده ست خاتمه
 مادر نبود تا که ببیند در آن غروب
 بیرون کشید بادل غرق به خون حسین
 شد روضه خوان کشته مظلوم کربلا
 آنجا ولی شراره غم پُر گدازه بود

از نور جامه ای به تنت ایها الکریم
 ای جبرئیل هم سختت ایها الکریم
 پروانه های انجمنت ایها الکریم
 یک ناروا هم از دهنت ایها الکریم
 هستی غریب در وطنت ایها الکریم
 بر روضه های دل شکنت ایها الکریم
 تشییع شد چگونه تنت ایها الکریم
 هفتاد تیر از بدنت ایها الکریم
 تابوت و پیکر و کفنت ایها الکریم
 یعنی به جای تیر و کمان نعل تازه بود

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

چشمی که در مصیبتان تر نمی شود
 چشم همیشه ابریتان یک دلیل داشت
 یک عمر خون دل بخورد هم کسی دگر
 یک چیز خواستی تو از این قوم پر فریب
 گل کرد بر جنازه تو زخم سرخ تیر
 پر شد مدینه از تب داغ غمت ولی
 دیگر تمام قامت زینب خمیده بود

شایسته شفاعت حیدر نمی شود
 هر مائمی که ماتم مادر نمی شود
 والله از تو پاره جگر تر نمی شود
 گفتند نه کنار پیمبر نمی شود
 هرگز گلی شبیه تو پرپر نمی شود
 با کربلا و کوفه برابر نمی شود
 از بسکه روی نیزه سر لاله دیده بود

شاعر: یاسر حوتی قالب شعر: غزل وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

آیا شده بال و پرت آتش بگیرد	هر چیز در دور و برت آتش بگیرد
آیا شده بیمار باشی و نگاهت	از نیش خند همسرت آتش بگیرد
آیا شده یک روز گرم و وقت افطار	آبی بنوشی ... حنجرَت آتش بگیرد ^۱
آیا شده تصویری از مادر ببینی	تا عمر داری پیکرت آتش بگیرد
می‌گیرم از روزی که می‌بینم برادر	در کوفه موی دخترت آتش بگیرد
می‌گیرم از روزی که می‌بینم برادر	از هرم خاکستر سرت آتش بگیرد
آه؛ از خنک‌های گلویت بوسه‌ای ده	تا قبل از اینکه حنجرَت آتش بگیرد
آقا بس است دیگر مگو از شعله‌هایت	ترسم که جان خواهرت آتش بگیرد

شاعر: جواد حیدری قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

با یاد تو که غصه شماری کنم حسن	جاری ز چشم، اشک بهاری کنم حسن
تا که رسم به روضه سبز مصیبت	سوگند بر تو لحظه شماری کنم حسن
باید اجازه از طرف مادرت رسد	تا از جگر برای تو زاری کنم حسن
پنجاه شب برای حسین تو سوختم	تا اشک ناب بهر تو جاری کنم حسن
حتی نوادگان تو صاحب حرم شدند	کی می‌شود برای تو کاری کنم حسن
گنبد که نه، ضریح نه، تنها برای تو	باید که فکر سنگ مزاری کنم حسن
تنهاترین امامی و بی‌کس‌ترین غریب	گریه بر آنکه یار نداری کنم حسن

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

آیا شده یک روز گرم و وقت افطار آبی بنوشی ... جگرت آتش بگیرد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدامین سبکبار

آغوش باز می‌رسد از مهربانی‌ات
جان برده از تمام تنم نیمه جانی‌ات
سبزی رسیده تا به لب ارغوانی‌ات
بر موی تو نشسته ز فصل جوانی‌ات
خرج عزا شدی و خدای تو بانی‌ات
می‌گرید از شرار غم ناگهانی‌ات
رو می‌شود جراحات زخم نهانی‌ات
چیزی نمانده از بدن استخوانی‌ات

گل کرده در زمین، گرم آسمانی‌ات
دارد مرا شبیه خودت پیر می‌کند
یوسف‌ترین سلاله تنهاتر از همه
این گرد پیری از اثر داغ کوچه است^۱
باید که گفت هیئت سیار مادری
زهر از حرارت جگرت آب می‌شود
زینب به پای تشمت تو از دست می‌رود
آقای زهر خورده چه شد تیر خورده ای؟

وزن شعر: مستفعان مستفعان مستفعان فع

قالب شعر: غزل

شاعر: جواد حیدری

تا که کفن پوشم تن سبز حسن را
لبهای سرخ یوسف گل پیرهن را
با تیرهای پُر ز کینه هست من را
آن تیرها که دوخته تابوت و تن را
کردم زیارت گوئیا اُم الحسن را
حرفی از این تشییع با زینب نگوئید

زینب بیاور آخرین رخت کفن را
خالی است جای مادرم تا که ببوسد
قبل از سفر تا کربلا غارت نمودند
عباس را گوئید تا بیرون بیارد
بیرون کشیدم تیر از پهلوش ای وای
پیراهن خود را ز خون او بشوئید

۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

این گرد پیری از اثر خاک کوچه است
چیزی نمانده از بدن استخوانی‌ات

بر موی تو نشسته ز فصل جوانی‌ات
آقای زهر خورده چرا تیر می‌خوری؟

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله عیوضی

سبزینه پوش خطه زرین تباری
در کیسه آیا نان و خرمایی نداری؟
من که نمی‌بینم در اینجا سایه‌ساری
امروز مانده جسم داغ و تب مداری
هرشب سحر با اشک مرهم می‌گذاری
توی گلو هم خیمه‌ای از بغض داری
شاید خبر از گمشده مرقد بیاری
خیس است چشم آسمان انگار، آری
مخفی شود قبرم به رسم یادگاری

همرنگ پائیزی ولی فصل بهاری
جود و کرم بیرون منزل صف گرفتند
در گرم‌دشت طعنه‌ها دل را نیاور
از خاطرات سرد و یخبندان دیروز
بر زخم‌هایی که درون سینه توست
یک کربلا روضه به روی شانه خود
دستم دخیل آن ضریح خاکی تو
وقت زیارت شد چرا باران گرفته
من نذر کردم بعد از آنی که بمیرم

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن مهدوی

کار خودش را کرد آخر سر، زن او
بسیار جانسوز است ساکت ماندن او
خون گریه دارد می‌کند پیراهن او
از تشنگی شد تیره چشم روشن او
از شدت زهر است می‌لرزد تن او
این را روایت کرد طرز رفتن او
تا تیر بر جسمش نمی‌زد دشمن او
مخفی نشد مانند زهرا مدفن او

جانم فدای لحظه جان دادن او
مانند کوچه باز غافلگیر گشته
از بس که خون آورده بالا گویی این بار^۱
کربلا شد حجره‌اش، آن لحظه‌ای که
آقا نمی‌ترسد، خدا می‌داند این را
فرزند زهرا مثل زهرا خون جگر شد
ای کاش مثل مادرش شب دفن می‌شد
با اینکه غم‌گینیم، اما شکر دیگر

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. از بس که خون آورده بالا گویا که که بخاطر روان شدن آن را تغییر دادیم

معرفی اجمالی بخش های سایت جامع آستان وصال

سایت جامع آستان وصال به عنوان تخصصی ترین و جامع ترین سایت علوم مداحی کشور از سال ۱۳۹۳ شروع به فعالیت کرده است و روزانه بین ۳ تا ۱۰ هزار نفر از این سایت بازدید می کنند که طی چند سال گذشته بیش از شش میلیون نفر از سایت بازدید داشته اند؛ این سایت در ۱۶ بخش شامل: اشعار؛ مقتل و زندگانی اهل بیت، آموزش مداحی؛ آموزش قرآن، آموزش احکام، آموزش شعر و آرایه های شعری، آموزش دستگاه های موسیقی، احایث، منویات بزرگان و بصیرت مداحی، پاسخ به شبهات دینی، گالری عکس، نرم افزارهای مذهبی، شهید و شهادت، کتاب و ماهنامه تخصصی مداحی به ارائه خدمت می پردازد که در هر کدام از این بخش های ۱۶ گانه موارد کاملاً بصورت تخصصی و کارشناسی مورد توجه قرار گرفته اند که شرح آن در زیر می آید.

۱- اشعار: هم اکنون بیش از هشت هزار شعر گلچین در خصوص ولادت، مدح و شهادت ائمه و دیگر موضوعات مرتبط با مداحی و زندگانی ائمه در قالب های مختلف شعری و موضوعات و سبک های مختلف « مدح، مرثیه، روضه، سرود، زمزمه، سینه زنی، ذکرهای سقائی و ... » بر روی سایت بارگذاری شده است؛ این سایت اولین و تنها سایتی در کشور است که « تا جائیکه ما بررسی کردیم » اشعار بارگذاری شده را مورد بررسی و نقد کارشناسانه قرار داده است؛ متأسفانه تمام سایت های موجود « تا جائیکه ما بررسی کردیم » تنها به گپی اشعار از روی یکدیگر بسنده کرده اند و همین امر باعث شده اشعار آنها با اغلاط املائی، شعری، روائی، محتوایی و ... همراه باشد اما در این سایت کلیه اشعار بر اساس **(الف)** تطابق با روایت های معتبر زندگی اهل بیت و مقاتل معتبر **(ب)** رعایت اصول و فنون شعر و صنایع شعری **(ج)** رفع ایرادات محتوایی و ابهامات اعتقادی **(د)** تطابق با موازین شرعی، نظرات علما و مراجع و آموزهای معارفی اهل بیت، بررسی شده و مهم تر از آن اصلاحات ضروری صورت گرفته و با توضیحات لازم در معرض دید بازدید کنندگان قرار گرفته است.

از دیگر ویژگی‌های منحصر بفرد بخش شعر این سایت که آن را از سایر سایت‌ها متمایز می‌کند پرداختن به اذکار سقائی است، ذکر سقائی به عنوان شیوهٔ عزرداری همدان در سال ۱۳۹۲ به عنوان اثر معنوی ملی ثبت شد اما متأسفانه تنها به ثبت کلی آن اکتفا شده و تا کنون به غیر از این سایت هیچ اقدامی برای معرفی و ارتقاء آن در عرصه کشوری صورت نگرفته است، بحمدالله این سایت با بررسی و شناسائی ۱۳۰ سبک زیبا از سبک‌های سقائی اقدامی بزرگ و ماندگار در تثبیت و معرفی ذکرهای سقائی نموده است که هم اکنون ۵۰ سبک از این سبک‌ها همراه با صوت و اشعار پر محتوا و اصلاح شده بر روی سایت در اختیار علاقه مندان قرار داده شده است.

۲- روایت تاریخی: از دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد سایت جامع آستان وصال پرداختن به روایت‌های معتبر زندگانی اهل بیت آن هم بر اساس منابع دست اول تاریخی و معتبر است و تا جائیکه ما سراغ داریم هیچ سایتی تا بحال به این امر مهم و ضروری به صورت تخصصی و گسترده پرداخته است. تا اکنون برای تمام اهل بیت روایات متعددی در مورد ولادت، شهادت، مصائب، کرامات و معجزات آنها «متن عربی روایت، ترجمه روایت همراه با اسناد آن» بر روی سایت بارگذاری شده است؛ به عنوان مثال در خصوص سیدالشهدا و واقعه عاشورا هم اکنون بیش از پنجاه روایت معتبر بار گذاری شده است، در مواردی نیز خدمات ارائه شده گسترده تر هم می‌باشد، مثلاً در خصوص شهادت جوانان اهل بیت علاوه بر ارائه روایت معتبر، روایات نامعتبر، و تحریفات موجود هم مستند به کتب مقاتل معرفی شده است و در گام بعدی روایت‌های مختلف آنان از کتب مختلف ذکر شده است به عنوان مثال اصل و ترجمه روایت شهادت حضرت علی اصغر، علی اکبر، حضرت عباس، حضرت قاسم و از کتب ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، جلاء العیون و بحار الأنوار مجلسی، منتهی لآمال و نفس المهوم شیخ عباس قمی و در کنار یکدیگر قرار داده شده است و مراجعه کننده می‌توانند با مقایسه روایت شهادت هر یک از این بزرگواران در کتب مختلف پی به تحریفی بودن و مستند نبودن بعضی از روضه‌ها ببرند.

۳- آموزش مداحی: در این بخش به ارائه مباحث تخصصی آموزش تئوری و عملی مداحی؛ همچون؛ مباحث صدا سازی، تمرینات صوتی و تمرینات الحان؛ اقسام مجلس، شیوه‌های مداحی، راه‌های حفظ صوت و دیگر مباحث مورد نیاز مداحان پرداخته شده است.

۴- آموزش قرآن: با توجه به ضرورت تسلط کامل مداحان به قرائت قرآن کریم در این بخش مباحث روخوانی، روان خوانی؛ تجوید و اطلاعات قرانی بصورت کتبی و صوتی در اختیار کابران سایت قرار داده شده است.

۵- آموزش احکام: در بخش آموزش احکام به بحث بایدها و نبایدها و احکام واجب در مداحی‌ها و مجالس عزاری همچون: نظرات و فتاوی مراجع در منع قمه زنی، استفاده از آلات موسیقی در عزاداری‌ها، احکام برهنه شدن و سینه زنی، مداحی خانم‌ها و پرداخته شده است.

۶- آموزش شعر: با توجه به اینکه شناخت اشعار صحیح و نادرست مستلزم آشنایی با قواعد شعری و آرایه‌های آن است، بخش آموزش شعر نیز به سایت اضافه شد که در این بخش مباحثی چون قواعد ردیف و قافیه، انواع قالب های شعری، انواع اوزان شعری و ذکر شده است.

۷- آموزش دستگاه های موسیقی: شناخت نغمات مورد استفاده در مداحی‌ها یکی دیگر از مهم‌ترین نیازهای مداحان است که در این بخش گوشه‌های مختلف دستگاه‌های موسیقی توسط اساتید رده یک کشوری در اختیار مداحان قرار داده شده است.

۸- احایث: در این بخش متن عربی و ترجمه بیش از هزار حدیث در موضوعات مختلف به خصوص مباحث مرتبط با مداحی و عزاداری‌ها همچون ثواب عزداری؛ ثواب مرثیه سرائی، ثواب زیارت؛ جایگاه و شأن هریک از اهل بیت، احادیث مرتبط با مناسبت های مذهبی و دیگر مباحث اجتماعی و اخلاقی از ائمه با ذکر اسناد آن آورده شده است تا مداحان بتوانند با استفاده از این احادیث مجالس عزاداری را بیشتر مزین به سخنان اهل بیت کنند.

۹- بصیرت مداحی: در این بخش با بهره‌گیری از سخنان و منویات بزرگان دین همچون، شیخ عباس قمی، شیخ جعفر شوشتری، مقام معظم رهبری و که در خصوص نحوه مداحی‌ها و

عزاداری‌ها بیان فرموده‌اند؛ سعی شده است توصیه‌ها و رهنمودهای لازم در رعایت آنچه مورد نظر علما و مراجع است ارائه شود تا مجلسی مورد نظر و رضایت سیدالشهدا و حضرت ولی عصر (عج) داشته باشند.

۱۰- پاسخ به شبهات دینی: متأسفانه مدتی است دشمنان اهل بیت با طرح شبه‌های تاریخی از زندگانی و سخنان اهل بیت سعی دارند مردم را از اهل بیت دور کنند که وظیفه مداحان در خنثی سازی این توطئه‌ها بسیار بالاست؛ لذا لازم است ابتدا خود با جواب این شبهات آشنا باشند تا بتوانند در مجالس رفع شبهه نمایند، در این بخش مستند با کتب تاریخی و مقاتل معتبر پاسخ این شبهات داده شده است.

۱۱- کالری: این بخش شامل سه زیر گروه (الف) عکس ب) صوت ج) ویدئو می‌باشد، در بخش اول بیش از ۵۰۰ عکس زیبا و فوق‌العاده از حرم ائمه و طرح‌های مذهبی و مناسبت‌ها به تفیک هر یک از ائمه جهت استفاده مراجعین قرار داده شده است؛ بخش صوت خود شامل چندین زیر بخش همچون سبک‌های مداحی، الحان قرآنی؛ اذکار سقائی، مقتل صوتی، اصول و فنون مداحی، دستگاه‌های موسیقی و سخنرانی‌ها است که در هر بخش بصورت تخصصی فایل‌های صوتی بارگذاری شده که قابل اجرا و یا دائلود می‌باشد. کاربردی‌ترین و منحصر بفردترین بخش صوت بخش مقتل صوتی است که مقتل سیدالشهدا مستند به بیش از ۱۰۰ مقتل در این بخش ارائه می‌شود که این خدمت نیز مختص سایت آستان وصال است. در بخش ویدئو هم فیلم‌های مرتبط با حرم ائمه و قرار داده شده است.

۱۲- نرم افزارهای مذهبی: در این بخش تعدادی از نرم‌افزارهای کاربردی در خصوص زندگی اهل بیت و مباحث دینی قرار داده شده است که بصورت رایگان قابل دائلود است.

۱۳- شهید و شهادت: در این بخش زندگی نامه، وصیت نامه و ویژگی‌های رفتاری تعدادی از شهدای مداح جهت آشنایی بیشتر مردم با این بزرگواران قرار داده شده است.

۱۴- کتاب: این بخش خود شامل دو زیرگروه است. الف) معرفی کتب: در این بخش بیش از ۷۰ جلد از کتب تاریخی و مقاتل اهل بیت از قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری بصورت کاملاً تخصصی مورد بررسی و معرفی قرار گرفته‌اند که در این معرفی به موارد همچون، جایگاه و شخصیت نویسنده، جایگاه و ویژگی‌های کتاب، شیوه نگار کتاب، منابع و مآخذ کتاب و بصورت مشروح بازگو شده است. ب) دانلود کتاب: در این بخش نیز بیش از پنجاه جلد کتاب زندگانی اهل بیت و مقاتل معتبر در قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری همچون ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، روضه الواعظین فتال نیشابوری، تذکره الخواص ابن جوزی، کامل بهائی، جلاء العیون و بحار الأنوار علامه مجلسی، منتهی لآمال و نفس المهوم شیخ عباس قمی و و دیوان اشعار مذهبی بارگذاری شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۵- ماهنامه تخصصی مداحی: در این بخش نیز ماهنامه تخصصی جرعه‌های معرفت که برای مداحان گرانقدر بر اساس ماه‌های قمری و مناسبت‌های مذهبی تدوین و چاپ شده است قابل دانلود و استفاده می‌باشد.

۱۶- مناسب‌های تاریخی و اعمال هر ماه: در این بخش نیز سعی شده مناسبت‌های مذهبی هر روز مستند به کتب معتبر و مرجع همراه با آیات و احادیث مرتبط بطور روزانه یادآوری و در اختیار مراجعه‌کنندگان سایت قرار گیرد؛ ضمناً اعمال و اذکار هر ماه نیز بطور مستند با متن عربی و ترجمه آن در دسترس و آماده بهره‌برداری مراجعین سایت می‌باشد.

**این سایت بطور مستقل توسط
تعدادی از مداحان و
دوستان اهل بیت در همدان
راه اندازی و اداره می‌شود
و وابسته یا تحت نظر هیچ
نهاد یا ارگانی نمی‌باشد.**

